



ویلیام شکسپیر
ترجمہ احمد خزاعی

شکسپیر روم







ویلیام شکسپیر

تہ اژدی ریچارد دوم

ترجمہ: احمد خزاعی



ریچرک روم

اثر: ویلیام تکسمپیر

ترجمه: احمد حراعی

نمبر ژا: ۳۰۰۰ جلد

چاپ اول (۱۳۶۷)

مرد - سند - قباد نیو

چاپ و صحافی: کلینی

ناشر: فرهنگ خانه امداد

کذبه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مقدمه مترجم^۱

«تراژدی شاه ریچارد دوم» را تغزلی ترین نمایشنامه شکسپیر، و دست کم تغزلی ترین نمایشنامه تاریخی او دانسته اند. لحن حاکم بر نمایشنامه اساساً مرثیه سرایانه است، گرچه گاه رنگی حماسی نیز می گیرد. درونمایه مرثیه گونه نمایشنامه وزبان گیرا و پرشکوه آن، گریز نمایشنامه از عمل و مستغرق شدن آن در اندیشه، عواطف و احساسات انسان است. «ریچارد دوم» به ظاهر استعاره ای سیاسیست، اما در حقیقت «تاریخ ذهن انسان»^۲ است. شکسپیر از دو عنصر نمادگرایی و الگوهای تصویری پیچیده، درهم تنیده و تکرار شونده ای، که «تصاویر سمفونیک»^۳ نامیده شده اند مدد می گیرد تا تمام وضعیتهای ذهنی انسان را در استحاله بی درپی شان به نمایش بگذارد.

مجموعه کنشهای نمایشنامه، کنشهایی کتابی اند: در سراسر نمایشنامه سخن از نبرد در میانست لیکن این نبرد نه در خارج که در عرصه روح انسان، و به ویژه در حیطه ذهن و روان ریچارد - که خود نماد «سقوط دوباره انسان»^۴ است - رخ می دهد.

۱. نام برخی از منابع مقدمه در پایان مقاله آمده است.

۲. ساموئل تیلر کالریج.

۳. ریچارد آلتیک: «تصاویر سمفونیک در ریچارد دوم».

۴. گفتگوی ملکه با باغان (یرده سوم، صحنه چهارم).

بدین ترتیب در «جهانی که گویی یکسره در اشک مستحیل شده است»
 (پرده سوم، صحنه دو) در جهانی که خشم بالینبروک - که در این نمایشنامه
 نماد خرد حسابگرانه و بهره‌جوی انسان است - آنرا
 «در پولاد سخت درخشان

و در قلبهای سخت تراز پولاد غرق کرده است» (پرده سوم، صحنه دو)،
 شکسپیر می‌کوشد تا مسیر دردناک و پررنجی را که انسان «سقوط کرده» و
 «هویت از کف داده»^۱ باید بدیسماید تا به آگاهی برسد، ترسیم کند و در عین
 حال، با به تصویر کشیدن نظام اجتماعی موجود تصویری، اگرچه گنگ و مبهم،
 از نظم اجتماعی مطلوب خود را به دست می‌دهد. نظم مطلوب شکسپیر نظمی
 است ساعت‌وار اما مبتنی بر برابری^۲ انسانها، و هماهنگی و همدلی میان آنها.
 و خرد مطلوب او خردیست سوگوار، اندوهناک و صوفیانه که خود آنرا در برابر
 خرد بهره‌جویانه و حسابگرانه می‌گذارد. گفتگوی ریچارد با خود در زندان
 مبین ناخرسندی شکسپیر از دنیایی است که در آن انسان باید چندین نقش بازی
 کند، و بدین ترتیب حتی از صادق بودن با خود هم محروم باشد. ریچارد از جهان
 واقعی به جهان اندیشه می‌گریزد تا نتیجه بگیرد که:

«بدینسان من به تنهایی نقش چندین کس را بازی می‌کنم،
 و هیچکدام خرسند نیستند؛ گاه شام،
 آنگاه خیانتها ناگزیرم می‌کند آرزو کنم که گدا باشم،
 و از همینرو گدا می‌شوم؛ آنگاه تهیدستی خردکننده
 قانع می‌کند که آنگاه که شاه بودم و ضم بهتر بود.
 سپس دوباره شاه می‌شوم. و بیدرنگ،
 می‌اندیشم که بالینبروک حلعم کرده است،
 و هم اینک هیچم. اما هر آنچه که باشم.
 نمن، و نه هیچ انسانی از نوع بشر.»

۱. در صحنه برکناریش ریچارد می‌گوید: «مرا نامی نیست، که نامی که به هنگام

غسل تمهید به من داده شده بود از من ربوده شده است.»

۲. به صحنه ۱۰ و ۱۱ و سایر صحنه‌ها مراجعه کنید.

از هیچ چیز دلخوش نتواند بود، مگر اینکه
خود با هیچ بودن، آسوده شود.»

(برده پنجم، صحنه پنج)

شکسپیر درباره ریشه‌های ناخرسندی خود از این جهان در نمایشنامه حاضر بارها و بارها سخن می‌گوید: «جهانی در چمبرهٔ سندهای پوسیده چرمین،...»

وجالب اینست که «ریچارد» به عنوان «انسانی از نوع بشر» بدل به مظهر تمامی بیدادها، جنایتها و در عین حال بدل به کنایه‌ای از وجدان بیدار شده انسان می‌شود تا بریهودگی غرور، مقام و خودپسندیهای انسان نیشخندی تلخ بزند و بی‌جوی راهی عارفانه برای گریز از این محتوا شود: همچون «فائتون» تابان به حیاط پائینی فرود^۲ می‌آید تا «تاج را از سرش، عصای سلطنتی را از دستش، و غرور شاهانه را از قلبش برگیرد.»^۲ ذکر این نکته ضروری است که «ریچارد دوم» در زمان خود نمایشنامه‌ای «انقلابی» تلقی می‌شد که نه تنها مواجه با سانسور حکومت شد، بلکه از سوی مخالفان رژیم سلطنتی حاکم نیز به عنوان حربه‌ای تبلیغاتی بر علیه این رژیم مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ زیرا، در این نمایشنامه شکسپیر اسطورهٔ حق‌الهی پادشان به سلطنت را درهم می‌شکند و لزوم برکنار کردن شهریاری ستمکاره و بی‌کفایت را مطرح می‌کند و می‌پروراند. گفتنی است که شورشیان اسکس در شبی که فردای آن قرار بود قیام کنند بازیگرانی را برای اجرای این نمایشنامه اجیر کردند تا زمینه فکری خلع الیزابت را فراهم کنند.

اما راز محبوبیت این نمایشنامه را - که در همان پنج سال اول نوشته - شدنش، یعنی از سال ۱۵۹۵ تا ۱۵۶۱ بنا به گفته الیزابت ملکه وقت انگلیس چهل بار به صحنه آمد - نباید فقط در پیام سیاسی آن دانست بلکه پیام انسانی

1. Phaeton از اساطیر یونان باستان

۲. برده سوم، صحنه سه.

۳. صحنه خلع ریچارد.

۴. برده سوم، صحنه سه.

آرنایز باید در نظر گرفت. دوران شکسپیر - پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس - شاهد از هم پاشیدگی ساخت اجتماعی و بی اعتبار شدن ملاکهای کهن و ظهور خرد بود. ویژگی اساسی این دوران آزادی فرد و کوشش فعالاندا و برای کشف واقعیت وجود خویش و تعیین مستقلانه راه خویش در زندگی بود. شکسپیر نه تنها به شکل پیگیراندهای به درهم شکستن هالدهای تقدسی که هنوز بر گرد سر پادشاهان وجود داشت برخاسته بود بلکه به جای انسان «مقید» قلبی فرد آزاد شده دوران رنسانس و تجلی خرد را در چنین فردی مورد توجه قرار داده بود. در دورانی که ملاک مستقر شده‌ای در کار نبود، و انسان می بایست با تفکری موشکافانه به ساختن دنیایی نوین برخیزد و بدون تبعیت از هیچ فشار خارجی ای خود سرنوشت خویش را تعیین کند و همچون ریچارد، جهانی را از رنجها و اندیشه‌هایش بنا کند. ریچارد دوم نخستین نمایشنامه‌ای بود که شکسپیر توفیق یافته بود تا در آن به کار خود بعدی جهانممول به بخشد و تیز بینانه به تحلیل دقایق زندگی اجتماعی و ذهن انسان پردازد.

نمایشنامه «ریچارد دوم» از نظر کلام به شدت پیچیده است، اما این پیچیدگی از علاقه نویسنده به بازی بیهوده با کلمات مایه نمی گیرد بلکه در خدمت بیان واقعیتهایی است که فی نفسه پیچیده اند. حرفهای زیادی درباره الگوهای برخاسته از روابط درونی کلمات در این نمایشنامه و درباره اندیشه‌هایی که این الگوهای تصویری بیانگر آنند گفته شده است. اما حتی کاملترین و نکته‌سازانه‌ترین تحلیل هم قادر به دست یافتن به تمام پیچیدگیها و ظرافتهای کلامی و بار عاطفی و مفهومی آنها نیست. مهم‌ترین نکته‌ای که می توان در این باره به میان آورد، وحدت و انسجام درونی خارق العاده ایست که از رهگذر همین الگوهای تصویری حاصل آمده است.

نمایشنامه علی‌رغم تنوع لحن، کده گاه حتی حماسی هم می شود. و بدرغم گونه گونی عواطف و اندیشه‌های مطرح شده از وحدت و یکپارچگی برخوردار است که به راحتی خاص يك غزل است.

کلمات و تصاویری، خاص مدام تکرار می شوند. این کلمات و این

تصاویر عمیقاً در تازو بود فکری نمایشنامه ننیده شده‌اند. هر «کلمه موضوعی»^۱ و هر «تصویر موضوعی»^۲ بیانگر یکی از اندیشه‌های بنیادی نمایشنامه است. و هر بار که بدمیان می‌آید اندیشه مزبور را عمق و غنای بیشتری می‌بخشد. و در عین حال فضای عاطفی نمایشنامه را ژرف‌تر و گویا تر می‌کند. نکته جالب در مورد این کلمات و تصاویر که همانند موتیف‌های يك قطعه موسیقی‌اند، نحوه در آمیختن و پیوند خوردن آنها در سراسر نمایشنامه است. هر تصویری که ارائه می‌شود بازگوکننده یکی از اندیشه‌ها و مفاهیم اصلی حاکم بر نمایشنامه است. وراثت، مینهن پرستی، چالپوسی و غیره. ترکیب تصاویر مزبور رابطه پیچیده‌ای را که میان این اندیشه‌ها و مفاهیم وجود دارد مورد تأکید قرار می‌دهد. تا خواننده همواره آگاه بماند که دقایق نمایش محصول کنش متقابل عوامل متعدّد است.

شکسپیر در آنتونی و کلوپاترا با تکرار مداوم کلمه جهان، جهان‌شمول بودن موضوع نمایشنامه را مدام مورد تأکید قرار می‌دهد. در ریچارد دوم کلماتی مانند زمین، سرزمین، خاک بر سمبولیسم نمایشنامه حاکمند. معانی این کلمات در طی نمایشنامه تغییر و گسترش می‌یابد و مضمون آنها مدام عمیقتر می‌شود: «زمین» سمبول ملت می‌شود (پرده دوم، صحنه يك)، سمبل غرور ملی، سمبل ثروت شاهان، و در عین حال سمبل -ریشکستگی ملت و مایه ننگ پادشاهان (دوم، يك). اما زمین در عین حال که زیربنای غرور و قدرت پادشاهان است سمبلی آشنا برای نشان دادن ... و غرور انسان ... و حال‌ترین نمود این بینودگی در «سفوفت شان» متجلی می‌شود.

«انسانها گلی رنگین یا خاکی زرین بیش نیستند»

(یکم، يك)

تم دیگر در الگوی سفونیک نمایشنامه در رابطه با سمبول خاک، تم باغی است که بدان رسیدگی نشده است. کارهای زشت ریچارد و پیروانش توهینی عظیم به خاک گرانقدر انگلیس است. به‌کشوری که در روزهای خوشبختیش «باغی دریا دیوار» بوده است. و در این باره نمایشنامه پراست از اشاره

به گیاهان و گلها، به فصلها، به نشا و کاشت و درو کردن، و به کار تو نکها و درختان و گلهای پژمرده.

خون-یکی دیگر از مفاهیم و تصاویر است که به صورت تمی در تمام نمایشنامه تکرار می‌شود. و مخصوصاً ترکیب آن با «زمین» و «خاک» بسیار پر معناست:

«خاک تابستانی را با باران خون خواهم شست»

(سوم، سه)

«خون انگلیسیان زمین را آبیاری خواهد کرد».

(چهارم، یک)

و باز ترکیب آن با گیاه و روئیدن در:

«روحم آکنده از اندوه است،

که برای بالیدنم باید خون بر من افشانده شود».

(پنجم، شش)

و ترکیب خون با شجره‌النسب قرون وسطایی استعاره‌ای پیچیده را به دست می‌دهد، که در عین حال مفهوم ارث بردن و مفهوم روابط خویشاوندی حاکم بر جامعه را با هم ترکیب می‌کند:

«هفت پسر ادوارد...»

چون هفت مینای خون مقدس او بودند.

یا هفت شاخه رعنا که از یک ریشه برجهند».

(یکم، دو)

کلمه «خون» مجدداً در ارتباط با «رنگ پریدنی» تکرار می‌شود تا مفهوم دیگری را به تصویر کشد:

«ماه رنگ پریده از زمین خونین می‌نماید»

(دو، چهار)

کلمه موضوعی دیگر خودشید است که با شاه ترکیب شده و مفهوم خورشید-شاه را می‌سازد. یا ریچارد بارها خود را به خورشید تشبیه می‌کند (مثلاً سوم، دو) و یا دیگران او را به خورشید تشبیه می‌کنند (سوم، سه).

و بر دیگر «خورشید» با «گریستن» و «اشك» ترکیب می‌شود. مثلاً در «خورشیدت گریان در غرب پست فرو می‌نشیند» (دوم، چهار) این تصویر که مدام تکرار می‌شود سرشت ریچارد را به عنوان آدمی ضعیف، انسانی که ذاتاً متمایل به اندوه است به ما باز می‌نماید. این موضوع در صحنه برکناری ریچارد به اوج خود می‌رسد. شاه مخلوع پس از تحویل تاج خود می‌گوید:

«من آکنده از اشکم.

که اندوه خویش را می‌نوشم، همچنانکه تو بدفراز بر می‌شوی»

(چهار، بك)

و باز دیگر:

«اشکبای خود، تدهین خویش را می‌شویم».

(چهارم، بك)

یکی دیگر از کلماتی که بار معنایی گسترده‌ای را در سراسر نمایشنامه برگرده دارد، کلمه زبان است. که همراه با کلمات مرتبطی مانند «تفس»، «دهان»، «سخن» و غیره مدام تکرار می‌شود. این گروه از کلمات مرتبط دو اندیشه اصلی نمایشنامه را مورد تأکید قرار می‌دهند: (۱) تمایل شدید ریچارد به عازت پردازی و جابجایی که یکی از صفت‌های اصلی اوست و (۲) تضاد میان واقعیت و لفظ:

«ملح‌شو، ملح‌شو. ای نام من!»

و ترکیب زبان-زخم:

«آنکس که مرا نام‌دهنده‌های زبانبش رحم می‌زند»

(سوم، دو)

تصویر لکه با گروهی از تصاویر که سمبول گناه یا شرند رابطه‌ای مستقیم دارد؛ لکه‌ای که باید شسته شود (سوم، بك، ۷-۵: پنجم، چهار) اما در این نمایشنامه آموزش گناه نه فقط شستوی سمبولیک دستپایی خونین را می‌طلبد بلکه شستن روغن مقدس تدهین پادشاه راهم الزام‌آور می‌کند:

«با اشکبای خود تدهین خویش را می‌شویم»

(چهارم، بك)

و درمرجل بعدی «شستن خون» و «به صلیب کشیده شدن عیسی» بارنج-
 های ریچارد عجین می شود: (چهار، يك).
 تصویر «زادن» از تصاویر است که هر بار با بارمعنایی جدیدی تکرار
 می شود: برای ملکه اندوه و فاجعه را می زاید (دوم، دو)، برای گانت شاهان
 بر افتخار را (دوم، يك)، و برای ریچارد «دنیا بی فی نفسه» را (پنجم، پنج).
 کلمه «تاج» به عنوان نماد پادشاهی رابطه نزدیکی با موضوع اصلی
 نمایشنامه دارد، که بارها و بارها به صور مختلف تکرار می شود.
 به طور خلاصه استعاره های اصلی و درونمایه های لفظی نمایشنامه از
 این قرارند:

زمین - خاندان - سرزمین، خون، رنگ پریدگی، باغ، خورشید، اشکها،
 زبان - سخن - کلمه، ماد - زهر، آسیب و بیماری جسمی، لکه، شستشو،
 شیرین - تلخ، نسل، جواهر - تاج.

هیچ بخش وسیعی از نمایشنامه نیست که باقیه نمایشنامه توسط تکرار
 يك یا چند سمبول مرتبط نشده باشد. زبان استعاره ای همانند آنچه که در «تاجر
 ونیزی» دیده می شود معمولاً در نقاط اوج عاطفی نمایشنامه ریچارد دوم
 متمرکز است. در برخی نقاط تعیین کننده در کنش، تعداد کثیری از تصاویر
 وحدت دهنده تقریباً همزمان ظهور می کنند، به طوریکه ما عملاً در سیل انبوهی
 از اندیشه های متفاوت که در عین حال ارتباطی تنگاتنگ با همدیگر دارند
 غرق می شویم. نخستین بخش پرده دوم، صحنه يك (پیش گویی گانت) مورد
 خوبی از این تراکم سریع سمبولها و اوج گرفتن تأثیر عاطفی حاصل از آنست.

تأثیر تراژیک نمایشنامه

وجود برخی تناقضهای درونی نمایشنامه را از دست یافتن به ادوچی کاملاً
 تراژیک محروم می کند.

با بالینبروک که از انگیزه هایش چیزی نمی دانیم، و «ضمیرش» را
 نمی شناسیم، نمی توانیم کاملاً احساس همدردی کنیم: از یکسو ادعای وفاداری
 به ریچارد را دارد و از سوی دیگر در پی خلع اوست؛ نزد هواداران خود

سوگند می‌خورد که تنها برای احقاق حقوق غصب شده‌اش از تبعید باز - گشته است، و از سوی دیگر بیدرننگ سوگند خویش را زیر پا می‌گذارد؛ قتل ریچارد را به‌طور ضمنی فرمان می‌دهد، و از سوی دیگر دوستی را که مجری این فرمان شده است، سرشکسته می‌کند. اما، بالینبروک در عین حال که از این همدردی محروم است، صحنه‌را در تصاحب دارد. ریچارد، نیز، فاقد خمیره‌ای است که قهرمانان بزرگ تراژیک یا جنایتکاران تراژیک بزرگ از آن ساخته شده‌اند.

و با اینهمه، بدرغم این نواقص، نمایشنامه عمیقاً تکان‌دهنده است. عمیقاً دلسوزیمان را برمی‌انگیزد. گویی شاهد نابودی چیزی زیبا توسط چیز زمختی هستیم که با نیازهای زندگی انطباق بیشتری دارد؛ لحن تغزلی نمایشنامه در جلب این دلسوزی تأثیری تعیین‌کننده دارد. حتی هنگامیکه بالینبروک خشم‌گین می‌شود، لحن یکی از پیامبران عبرانی را دارد:

«خونی، که همچون خون هاییل قربان‌کننده

از همان مغاره‌های بی‌زبان زمین

از من عدالت و پادافرهی سخت‌را به‌زاری می‌طلبد».

فقط در بستر مرگ نیست که گانت چنان با فصاحت سخن می‌گوید.

بیتهایی مانند:

می‌توانی با زمان همدست شوی و چهره‌ام را پر آژنگ کنی

اما یکی شیار را هم از گذرگاهش نتوانی زدود.

یا:

تمامی مکانهایی که چشم آسمان بر آنها می‌افتد

برای خردمند لنگر گاهها و چنانپناههایی شادی بخش‌اند.

گیرایی کمتری از خطابه معروفش در باره «انگلستان» ندارد. درس

ماوبری بدریچارد در مورد آبرو و سخنانش در باره دوری از وطن به‌راستی

شیواست. به‌علاوه، شکسپیر، همچنانکه در صحنه‌های نبرد نشان می‌دهد، می-

تواند به‌شعر خود قدرت و کوبندگی آوای يك ترومپت را بدهد. در این

نمایشنامه فرازهای زیبایی وجود دارد که خود باعث اشتیاق آن شده‌اند.

ریچارد دوم، دست کم در شکل کنونی‌اش، در سال ۱۵۹۵ نوشته و اجرا شد. این نمایشنامه همانطور که گفتیم از همان آغاز از اقبال عام برخوردار شد، و بنا به گفته الیزابت اول تا سال ۱۶۰۱، «چهل» بار به نمایش درآمد. شکسپیر قبل از آن، در نمایشنامه‌های «هنری ششم» و «ریچارد سوم»^۱، نتایج دور غضب سلطنت توسط بالینبروک را مطرح کرده بود، و مدل واضحش در نمایش کنونی «ادوارد دوم»، نمایشنامه‌ای از کریستوفر مارلو درباره خلع و قتل جد ریچارد بودروبی بوده است. در همان هنگام دست کم دو نمایشنامه درباره سلطنت ریچارد دوم وجود داشته است. ریچارد دوم از نظر سبک به «رؤیای نیمه شب تابستان» و «رومئو و ژولیت» چه از نظر وفور قافیه، و چه از نظر ویژگی مشترک دیگرشان نزدیک است. در این سه نمایشنامه است که شکسپیر برای نخستین بار از الگوهای تصویری برای مقاصد نمایشی استفاده می‌کند.

«توآدی شاه ریچارد دوم» بخشی از یک مجموعه سه‌گانه است که «هنری چهارم» (بخش اول و دوم) و «هنری پنجم» قسمتهای دیگر آنرا تشکیل می‌دهند. این نمایشنامه در عین حال از دو نمایشنامه‌ی دیگری که نام برده شدند، مستقل است. مجموعه مورد بحث به مسئله ماهیت سلطنت می‌پردازد، و به این مسئله که آیا ارث بردن تاج و تخت در صورت بی‌کفایت بودن وارث اعمال قدرت پادشاهی از سوی او را توجیه می‌کند یا خیر، پاسخ می‌گوید. به این مسئله پاسخ می‌گوید که در چنین وضعی آیا اعمال قدرت را تا حد غضب حکومت از سوی کسی که از توانایی و فرصت لازم برای حکومت برخوردار است، توجیه می‌کند یا خیر. «ریچارد دوم» پیش درآمدی تغزلی بر این مجموعه است، که موضوع درماندگی و تسلیم شاعرانه و خودخواسته‌ای را مطرح می‌کند؛ «هنری چهارم» تصویری از قابلیت سختگیرانه، مبارزه و شکست نسبی غاصبی کارآمد را در جلب قلوب اتباعش به نمایش می‌گذارد؛ در حالی که «هنری پنجم» فردی را نشان می‌دهد که از هر نظر شایستگی سلطنت را داراست. او از تخیل و رفیق دوستی شدیدی که پدرش فاقد آن بود برخوردار است، و در عین حال

۱. نمایشنامه «هنری ششم» دارای سه بخش است که همراه با «ریچارد سوم» یک مجموعه را تشکیل می‌دهند.

از اعتقاد به عدالت و نیروی درونیی که ریچارد از آن محروم بود، سرشار است. همین صفات به او قدرت می‌بخشد تا امور ملت را با برابری و کارآیی در داخل و خارج رتق و فتق کند. عنصر کمندی درنمایشنامه‌های «هنری» جایگاه برجسته‌ای دارد. غنای شخصیت‌پردازی، وجود گسترده عنصر کمندی و حضور مردم کوچک و بازار درنمایشنامه‌های «هنری» آنها را از «ریچارد دوم» سخت متمایز می‌کند؛ از همین رو دشوار بتوان گفت که شکسپیر این مجموعه را از آغاز به‌مثابه یک کل طرح‌ریزی کرده باشد. از سوی دیگر، شاعر بارها و بارها نگاهی پیشگویانه به حوادث آینده درنمایشنامه‌های بعدی می‌اندازد. به‌گونه‌ای که ناگزیر باید پذیرفت که او پیشاپیش در اندیشه «هنری چهارم - بخش اول» بوده است. هم ریچارد و هم کارلایل به‌طور مؤکد به دوران پر آشوب حکومت بالینبروک اشاره می‌کنند (برده سوم، صحنه ۹۵، به بعد؛ برده چهارم، صحنه یک، ۱۳۴ به بعد). پرسی و فرزند بالینبروک که از قهرمانان اصلی نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» هستند، در «ریچارد دوم» معرفی می‌شوند. و همین پرنس هال، فرزند بالینبروک، پیشاپیش مایه‌نگرانی بدر خویش است، و همین نگرانیه‌ها در «هنری چهارم - بخش اول» ادامه می‌یابد. نمایشنامه «ریچارد دوم» با آرزوی رفتن غاصب بدر زمین‌قدس پابان می‌یابد، و «هنری چهارم - بخش اول» با اندیشه همین کار آغاز می‌شود.

بدین ترتیب با این‌که نمایشنامه از پیوندی تنگاتنگ با نمایشنامه‌های یادشده برخوردار است، از هر لحاظ با آنها متفاوت است. «هنری چهارم - بخش اول و دوم» به‌عنوان کمندی و نشر جایگاه ویژه‌ای بخشیده است. در حالی که در «ریچارد دوم» عنصر کمندی تقریباً بی‌اهمیت دارد. و نمایشنامه هم از نظر عنوان و هم از بابت محتوا شدیداً بدتراژدی‌گرا بشمارد.

سایع سنکسپیر

بختی‌های فراوانی در آثار نمایشی که شکسپیر در نوشتن ریچارد دوم در دسترس استفاده قرار داده است، در این کتاب آمده است. مهمترین و اصلی‌ترین منبع برای تحقیق در این باره

انگلستان. اسکاتلند و ایرلند» (ویرایش دوم، ۱۵۷۸) نوشته هولینشد^۱ بوده است که او نیز به نوبه خرد از کتاب «اتحاد دو خاندان شریف و برجسته لنکستر و یورک» نوشته ادوارد هال^۲ (۱۵۰۸) وام گرفته است. نرین تذکره‌ها تاریخ سلطنت ریچارد دوم از دیدگاه خانواده لنکستر نوشته شده است و بالتیجه ریچارد دوم فردی تیدکار نشان داده شده است. بهر حال، منابع تاریخی نشان می‌دهند که ریچارد دوم غیر از این بوده است.

علاوه بر این، چنین بد نظر می‌رسد که شکسپیر از کتاب شعری بدنام «چهار کتاب نخست جنگهای داخلی میان دو خاندان لانکاستر و یورک» نوشته ساموئل دانیل^۳ (۱۵۹۵) استفاده کرده باشد.

همچنین شواهدی در مورد آشنایی شکسپیر با نمایشنامه‌ای قدیمی بدنام «توماس ووداستاک»^۴ که به مرگ گلاستر می‌پردازد، در دست است. بدعلاوه ممکنست «رخدادها» نوشته «فرواسار»^۵ را که به انگلیسی ترجمه شده بود خوانده باشد. دو تاریخچه فرانسوی که معاصر ریچارد بوده و نسبت به او نظری مساعد داشته‌اند به صورت دستنویس موجود بوده‌است. با اینهمه مشخص نشده است که شکسپیر از این تذکره‌های تاریخی استفاده کرده است یا خیر. «آیندای برای امنای صلح» (۱۵۵۹) نیز، که مجموعه داستانهایی است بدشعر، ممکن است از سوی شکسپیر برای پرداخت شخصیت ریچارد و اشاراتش به گلاستر مورد استفاده قرار گرفته باشد.

بدعلاوه پرفسور دوور ویلسون ادعا کرده است که شکسپیر از نمایشنامه‌ای قدیمی که اکنون از میان رفته است، بدعنوان منبع خویش استفاده کرده است. از آنجا که شکسپیر در جای دیگر نیز از نمایشنامه‌های قدیمی استفاده کرده است، این نیز تا اندازه‌ای اغواکننده است. اما هیچ شواهدی در این مورد در دست نیست.

از طرف دیگر، شك نیست که شکسپیر نمایشنامه «ادوارد دوم» نوشته کریستوفر مارلو^۶ آشنا بوده و مخصوصاً در پرداخت صحنه برکناری از او تأثیر

- | | | |
|----------------------|--------------|-------------|
| 1. Holinshed. | 2. Hall. | 3. Daniel |
| 4. Thomas Woodstock. | 5. Froissar. | 6. Marlowe. |

پذیرفته است.

با اینهمه، روشن است که منبع اصلی شکسپیر همان «رخدادها» هولینشد که قبلاً یادشده بوده است، و از منابع دیگر تنها در حد اشاراتی به این یا آن موضوع استفاده کرده است. شکسپیر در عین وفاداری شدید به تاریخ، به ویژه در مورد ریچارد دوم، تغییرات عمده‌ای مخصوصاً در جزئیات به‌جریان حوادث و خلق و خوی شخصیتها می‌دهد. ملکدرا که از لحاظ تاریخی دختری دوازده ساله بوده است، به زنی جاافتاده تبدیل می‌کند، زیرا زن بودن او به - نمایشنامه عمق تراژیک بیشتری می‌بخشد. دوشس یورک را به مادر آومرل تبدیل می‌کند، که در اصل پسر خوانده او بوده است، اما این تغییر به شکسپیر امکان می‌دهد که شخصیت او را در مقابل یورک قرار دهد. همچنین است در مورد گانت، که از سیاستمداری بی‌قیدوبند، و خودپرست و از فردی که تاریخ مفورش می‌شناسد. به مظهر میهن پرستی تبدیل می‌شود.

«ریچارد دوم» نخستین بار است که به فارسی برگردانده می‌شود، از همین رو و به رغم تلاشهای مترجم، با پاره‌ای کاستیها همراه است. در پایان، لازم است از دوستم محمدعلی سپانلو که دستنویس ترجمه را خوانده‌اند و اصلاحاتی را پیشنهاد کرده‌اند، سپاسگزار می‌کنم.

احمد خزاعی

برخی از مأخذ مقدمه:

1. R. D. Altick. Symphonic imagery in Richard II. (1947)
2. E. M. W. Tillyard. Richard II in the Second Tetralogy (1948)

این دو مقاله در کتابی به نام «ریچارد دوم»، در مجموعه Casebook Series به ویراستاری N. Brook، انتشارات مکمیلان، لندن، ۱۹۸۳ منتشر شده است. علاوه بر این از مقدمه‌هایی که بر ویرایشهای مختلف «ریچارد دوم» نوشته شده است (به صفحه بعد مراجعه کنید) سود جستیم.

د. ترجمه و تفسیر شاعر ریچارد دوم از نسخه‌های زیر
استفاده شده است:

۱ - شاه ریچارد دوم - برایش پیتراور از انتشارات آردن که با
علامت اختصاری (آ) در پانویسها این ترجمه به آن اشاره شده است:

The Arden Edition of The Works of
William Shakespeare, Edited by
Peter A. ... 1964

۲ - شاه ریچارد دوم - مجموعه بکتون؛ که در پانویسها با علامت (پ)
مشخص شده:

New Penguin Shakespeare,
edited by Stanley Wells, 1973

۳ - شاه ریچارد دوم - مجموعه سیگنت. که در پانویسها با علامت «س»
مشخص شده است:

The Signet Classic Shakespeare,
edited by Kenneth Muir, 1963

۴ - شاه ریچارد دوم - مجموعه کلارندون که با نشانه (د) مشخص
شده است:

The New Clarendon Shakespeare,
edited by John M. Lothian, 1959

۵ - شاه ریچارد دوم - مجموعه هاینمان که با علامت (ه) در زیرنویسها
مشخص شده است:

ترجمه و تفسیر... / ۱۹

Heinemann Educational Books,
edited by J. H. Walter , 1977

ع- شاه ریچارد دوم- مجموعه فولجر که با علامت (ف) مشخص شده است:

The Folger's Library General Reader'S
edited by Louis B. Wright and
Virginia A. Lamar, 1962

همچنین، ترجمه فارسی خود را با دو ترجمه فرانسه مقایسه کرده‌ام که عبارتند از.

۱- شاه ریچارد دوم- ترجمه فرانسواویکتور هوگو - Francois
Victor Hugo از انتشارات گالیمار، ۱۹۵۹، که در زیر نویسها با نام «هوگو»
از آن یاد شده است.

۲- شاه ریچارد دوم- ترجمه گریوله Grivellet از انتشارات آوییه
که در زیر نویسها با نام «گریوله» از آن یاد شده است.

شاه ریچارد دوم

اشخاص نمایش

(به ترتیبی که سخن می گویند)

King Richard The Second شاه ریچارد دوم.

Jhon of Gaunt, Duke of lancaster جان گانت، دوک آولنکستر، عموی شاه.

هنری بالینبروک، دوک هرفورد، پسر جان گانت، بعداً شاه هنری چهارم.
Henry Bolingbroke, Duke of Hereford,

تامس ماوبری، دوک نورفوک

Thomas Mowbray, Duke of Norfolk.

دوشس گلاستر، بیوه تامس ووداستاک، دوک گلاستر.

Duchess of Gloucester, Widow to Thomas of Woodstock,

Duke of Gloucester.

The Lord Marshal

لرد مارشال.

The Duke of Aumerle,

دوک آومرل، پسر دوک یورک.

دومنادی

Sir Henry Greene

سر هنری گرین.

Sir John Bushy.

سرجان بوشی

Sir John Bagot

سرجان باگت

ادموند لنگلی، دوک یورک، عموی شاه

Edmond of Langley, Duke of York,

Earl of Northumberland

نورثامبرلند

Henry Percy,

هنری پرسی، پسر نورثامبرلند

اشخاص نمایش / ۲۹

Lord Ross.	لرد راس
Lord Willoughby.	لرد ویلوبی
Isable.	ایزابیل، ملکه شاه ریچارد پیشخدمت دوک یورک.
Harry Percy.	هری پرسی، ملقب به هاتسپر، پسر ارل نورثامبرلند.
Lord Berkeley.	لرد بارکلی
Earl of Salisbury	ارل سالیسبری افر ویلزی
Bishop of Carilsle.	اسقف کارلایل
Sir Stephen Scroope	سراستون اسکر ووپ. دوندیمه یک باغبان و کارگزارش
Lord Fitzwater	لرد فیتس واتر
A lord	یک لرد
The Duke of Surrey	دوک ساری
The Abbot of Westminster	رئیس دیر وستمنستر
Sir Pierce Exton	سر پیرس اگزتون خدمتگزارش مہتر اصطلیل شاه ریچارد. زندانیان زندان پمفرت. محافظین، سر بازان و مستخدمها

پرده اول

صحنه اول (لندن. یکی از تالارهای قصر)

شاه ریچارد، جان گانت، همراه با سایر اشراف و ملازمان
دارد می‌شوند

ریچارد: جان گانت کهنسال^۱، که سالیان بزرگیت بخشیده است،
آیا بنا به سوگندی که خورده‌ای
فرزند دلاورت، هنری هرفورد، را بدینجا آورده‌ای
تا اتهام^۲ سختی را که چندی پیش به توماس ماوبری،
دوک نورفوک، زده بود

۱. گانت: در ۱۳۹۸، تاریخ آغاز نمایشنامه، ۵۸ ساله بود. نامش از محل تولدش «گنت» Ghent، واقع در فلاندر، گرفته شده است. شکسپیر در این بیت و در جاهای دیگر سن او را مورد تأکید قرار می‌دهد تا پیری‌عمو را در مقابل جوانی برادرزاده‌اش، ریچارد (پرده دوم، صحنه اول، ۶۹) قرار دهد (آوپ). او نماینده عصر قبلی فتوحات نظامی و رسوم سلحشوری است. تضاد میان این عصر و سلطنت ریچارد موضوعی است که به نمایشنامه عمق می‌بخشد و نیز ملاکی برای قضاوت در میان می‌گذارد. «سالیان بزرگیت بخشیده است» با این گفته ریچارد که «زمان را برباد دادم و اینک زمان بر بادم می‌دهد» (پنجم، پنج، ۴۹) تناقض دارد (ه).

۲. اتهام: اتهام خیانت، ۶.

– و تنگی اوقات مجال شنیدن آنرا به ما نگذاشت –

به اثبات رساند؟

آری، شهریار من. صاف:

گذشته از این، آیا پرسیده‌ای از او که اتهامش بردوک ریچارد:

بر پایه خصومتی دیرین^۱ است

یا، آنچنان که رعیتی نیک را سزد،

مبتنی بر شواهدی قطعی درباره خیانت اوست؟

تا آنجا که توانستم از او پرس و جو کنم صاف:

این اتهام بر پایه نیت‌سویی است خطرناک که او آشکارا

در دوک نسبت به شخص اعلیحضرت دیده است،

واز خصومتی دیرین مایه نمی‌گیرد.

پس به پیشگاهمان فراخوانیدشان ریچارد:

[یکی از ملازمان خارج می‌شود]

تا متهم و متهم، رو در رو،

و ابروان گره کرده در برابر ابروان گره کرده، آزادانه

در حضورمان سخن گویند.

هر دو مغرورند و آتشین‌خو

به‌هنگام خشم، چون دریا کردند^۲ و چون آتش پرخاشجو.

۱. خصومتی دیرین: باز هم نگاهی به گذشته (۵).

۲. چون دریا کردند: یعنی، مانند دریا، نسبت به خواهش یا دستور بی‌توجهند (۵).

بالینبروك د ماوبری دادد می شوند

بالینبروك: بس سالهای سعادتبار
 نصیب شهریار بزرگوار، سرور بسیار محبوبم باد!
 ماوبری: شادکامیتان روزافزون باد
 چندانکه آسمان، به رشك اندر از نیکبختی زمین،
 عنوان جاودانگی را بر شهریاریتان بیفزاید.
 ریچارد: شما هر دو را سپاسگزاریم، با اینهمه یکی از شما ما را
 جز مدافعه نمی گوید،
 و سبب آمدنتان بدینجا، نیز، چیزی جز این نیست،
 که همدیگر را به خیانت به شهریار متهم کنید؟
 پسرعمو هر فورد، کدامین اتهام را
 علیه دوک نورفوک، توماس ماوبری، عنوان می کنی؟
 بالینبروك: قبل از هر چیز - خداوند را شاهد گفته‌هایم می گیرم!
 خلوص عشق يك رعیت
 و پاسداری از ایمنی وجود گرانقدر شهریار است
 که مرا، فارغ از هرگونه کین رذیلانه،

۱. جاودانگی را ... بیافزاید: «تاج و تختتان را در بهشت جاودانه کند» (ه.)،
 «عنوان جاودانگی را بر شهریاریتان بیافزاید (آ.)»، «عنوان جاودانگی را
 بر تاج و تختتان بیافزاید (هوگو).

۲. اصل بیت چنین است: ... What dost thou object/ against ... که
 آردن آنرا «چه اتهام خاصی»، و هاینه‌مان «چه شواهدی» تفسیر کرده‌اند،
 و بکتور هوگو آنرا «چه شکایتی» ترجمه کرده است، م.

برای ایزاد اتهام به حضور شاد نه کشانده است.
اینک توماس ماوبری، روی سخنم باتوست -
و خوب گوش فرا ده، زیرا هر آنچه که می گویم
یا در روی این زمین، با جسم خویش به اثبات خواهم
رساند،

و یا روح نامیرایم در آسمان پاسخگو خواهد بود:^۱
تو خائنی و تبه کار،
والا مقام تر از آنی که این چنین باشی، و بس پست تر که
زنده بمانی

زیرا که آسمان هر چه زیباتر و پرفروغ تر باشد
ابری که در آن جولان می دهد زشت تر می نماید؛^۲
و بار دیگر، برای شدت بخشیدن به این داغ ننگ
گلویت را با نام زشت يك خائن می آکنم،
و آرزومندم - چنانچه سرورم اجازه فرمایند -
آنچه را که زبانم بیان کرده است، شمشیر آخته عدالت
جویم^۳ هم اینک به اثبات برساند.

ماوبری: اینک مباد که سردی کلامم حمیتم را در پرده کشد:
این آزمون جنگی زنانه،

۱. یادوح ... خواهد بود؛ اگر در آزمون از راه نبرد کشته شوم روح نامیرانم در پیشگاه عدل الهی پاسخگو خواهد بود (س).
۲. مقایسه کنید با پرده سوم، صحنه سه، ۷-۶۵ و ۷-۸۶ (س).
۳. در اصل «شمشیر بر کشیده نه حق» یا «بر کشیده شده برای آرمانی بر حق» (س).

خوغای خشماگین دوزبان تند وتیز، نیست
که نزاع میان ما دوتن را فیصله تواند داد؛
خون به جوش آمده باید که یخ زند.^۱

با اینهمه نمی توانم از صبری انسان دست آموز برخوردار
بیالم^۲

که زبان در کام کشم و هیچ نگویم.
نخست، پاس حرمت بایسته اعلیحضرت بازم می دارد
که لگام سخن بی پروا را رها کنم و بر آن مهمیز زخم
تا بتازد و این الفاظ خیانت آلود^۳ را دوچندان
در گلویش، که از آن بیرون آمده است، فرو کند.
اینک تبار شاهانه اش را به کناری می نهم^۴
و از خویشاوندیش با شهریار چشم می پوشم،
اورا به نبرد می خوانم، به او تف می اندازم،
و اورا ترسویی حقیر، و رذل می نامم.
و در اثبات آن آماده ام به او امتیاز دهم
و برای نبرد با او، اگر ناچار باشم

۱. یخ زند، یعنی، باید خون یکی از ما در میدان نبرد بر زمین ریزد و سرد شود.
۲. سبر برای کسانی مانند بالینروک، دوشس گلاستر، یا ماویری که باید از شرف خود دفاع کنند یا انتقام بگیرند، فضیلت محسوب نمی شود. به تکرار «صبر» و «صبور» در نمايشنامه توجه کنید (ه).
۳. یعنی عبارات، «خائن» و «تبدکار» را که بالینروک به او نسبت داد، م.
۴. بالینروک نوه ادوارد سوم و پسر عموی رچارد، ده است (ه).

تا همان ستیغهای یخزده آلپ، یا هر ارض نامسکون
دیگری^۱
که هرگز هیچ انگلیسی جرأت گام نهادن بدانجانداشته
پای پیاده، دوان دوان، بروم.

و اینک بگذار این [دستکش^۱ بر زمین می‌کوبد] مدافع
وفاداریم باشد:
به‌تمامی امیدهایم^۲ سوگند، او بس نابکارانه دروغ می-
گوید!

بالینبروک: (دستکش^۱ بر زمین می‌کوبد) ترسوی رنگ‌باخته لِرزان،
اینک من وثیقه‌ام^۳ را بر زمین می‌کوبم،
خویشاوندیم با شاه را منکر می‌شوم،
و از امتیازِ تبار والایم،

که ترس، نه احترام، ترانا گزیراز کنار گذاشتنش می‌کند،
در می‌گذرم
اگر هر اس‌گنه‌کارانه آنمایه از نیرو درنو به‌جای گذاشته
که توانی وثیقه شرفم^۴ را از زمین برداری، پس قامت
خجم کن!

۱. نامسکون: جایی که نبرد بدون مداخله و تا سرحد مرگ بتواند انجام گیرد (پ).

۲. امیدهایم: منظور امیدرفتن بدبخت است (ه).

۳. دراصل gadge آمده است که بدمعنی «وثیقه» است (ف). و دستکش. یا باسئلق بوده است (آ. پ. ه). هوگو درهمدجا دستکش آورده است. ه.

۴. وثیقه شرفم: نشان دعوت به مبارزه (ف).

با این نشان، و با تمامی دیگر آیین‌های شهبواری،
سلاح در برابر سلاح،
آنچه را که گفته‌ام یا بدتر از آنچه که بتوانی تصور کرد،
بر تو به اثبات خواهم رساند.

ماو بری: (دستکش را برمی‌دارد)

آنرا برمی‌گیرم؛ و سوگند به شمشیری
که نجیبانه برشانه‌ام نشسته است و شهبواریم بخشیده
است^۱

آماده‌ام تا به آن حد که درخور است
یا به آئین شهبوارانه آزمون رادمردان، پاسخت را در
کفت بگذارم

و آنگاه که براسب می‌نشینم، ایکاش زنده فرود نیایم
اگر خائن باشم یا به ناحق بجنگم!

شاه ریچارد: پسر عموی ما چه اتهام خاصی بر ماو بری می‌زند؟

می‌باید گناهی بس بزرگ باشد که بتواند
حتی گمان سیه‌کاریش را در دل ما اندازد.

بالینبروک: بشنوید! جانم در گرو اثبات درستی هر آنچه‌یست که

می‌گویم:

ماو بری هشت هزار نوبل^۲

۱. شمشیری ... شاهانه: اشاره به مراسم تحلیف سلحشوران که با نهادن نك
شمشیر برشانه توسط پادشاه انجام می‌گرفت.

۲. نوبل: سکه‌های طلا، هر کدام معادل ۶ شلینگ و ۸ پنس (ف).

به نام پرداخت به سربازان اعلیٰ حضرت دریافت کرده است
 اما، چون خائنان دروغپرداز و تبه کاران بی آبروی،
 برای استفاده های ناشایست نزد خود نگاه داشته است.
 و این نکته را بر اینهمه اضافه میکنم، و در نبرد
 در همینجا، یا در هر جای دیگری در دورتر کرانه ای
 که يك انگلیسی تا کنون به چشم دیده است، ثابت خواهم
 کرد،

که تمامی خیانتهایی که در این هجده سال^۱
 در این سرزمین توطنه چینی و طرح ریزی شده
 از ماوبری نابکار سرچشمه گرفته است.
 باز هم اعلام می کنم، و باز هم بر عهده می گیرم
 تا با گرفتن جان تبه کارش ثابت کنم،
 که نقشه مرگ دوک گلاستر را او چید^۲
 و مخالفان زودباورش را او تحریک کرد،
 و سرانجام، چون خائنی ترسو،
 روح معصومش را در جویبار خون روانه آنجهان کرد.
 خونی، که همچون خون هابیل قربان کننده^۳،

۱. این عبارت از هولینشد است، و اشاره به مدت زمانی است که از قیام عوام،
 تحت رهبری وات تیلور در سال ۱۳۸۱، می گذرد (پ. و آ.).
۲. دوک گلاستر، عموی ریچارد و بالینبروک. به هنگامی که تحت مشوریت
 ماوبری زندانی بود به قتل رسید (ه).
۳. قربان کننده: هابیل را چنین می نامند زیرا جانوران زمین را قربانی کرد.

از بسار ، باقی مغاره‌های بی‌زبان زمین، از من
عدالت و پادافرهی سخت‌را به‌زاری می‌طلبد.
و سوگند به‌قدر بلند تبارم،
که یا این بازو اجرایش خداهد کرد، و یا این زندگی
به‌فرجام خواهد آمد.

ریچارد:

عزمش تاچه اوجی بال می‌گشاید!

توماس نورفوک، پاسخت به این گفته‌ها چیست؟

ماوبری:

، بگذار شهریارم روی برگرداند،

و گوشه‌هایش را دمی فرمان ناشنوایی دهد،

تا این مایه‌ننگ خاندان سلطنت‌را بگویم

که خداوند و اسانهای نیک دروغزنی اینسان پلید را

چه‌سان منفور می‌دارند.

ریچارد:

ماوبری، چشم و گوش ما بیطرفند،

اگر برادرم می‌بود، خیر، حتی اگر وارت سلطنتم

می‌بود.

— درحالی‌که جز پسر برادر پدرم نیست —

سوگند به‌هیبت عصای سلطنتیم

→ (آ)، ویکتور هوگو این عبارت را «هابیل قربانی شونده» ترجمه کرده است. م.

نخستین بره‌های گوسفندانی که هابیل برای قربانی بخداوند پیشکش

می‌کرد پذیرفته‌شدند. اما از قبیله پدیرمه نشد و قبیله از سر حسد، دراکست (ه)

۱. دانت سلطنتم: از آنجا که بالینیرول بعد از سلطنت‌را از ریچارد می‌گیرد

طنزآمیز است (ه).

که چنین قرابت نزدیکی به خون مقدسمان^۱
نه امتیازی به او دهد و نه انعطاف ناپذیری استوار روح
سرفرازمان را
نرم نماید و وادار به طرفداری از او کند.

او رعیت ماست، و تو نیز، ماوبری، چنین هستی:
از همین رو به تو اجازه می‌دهیم که آزادانه و بی‌هراس
سخن گویی.

ماوبری: پس، ای بالینبروک، تو همانسان که در ژرفای دلت،
از گذرگاه گلوی نابکارت، دروغ می‌گویی!^۲
سه‌قسمت از وجهی که برای کاله^۳ دریافت کردم
آنان که می‌بایست، در میان سربازان اعلیحضرت توزیع
کردم

بخش دیگر را با موافقت سرورم شهریار
از بابت تنه حسابی سنگین -
که، از هنگام آخرین سفرم به فرانسه برای آوردن
شهبانو^۴

معوق مانده بود -

-
۱. مقدسمان: اشاره‌ای به ماهیت الهی خویشاوندی، که در جاهای دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته (پ).
 ۲. بیان شاعرانه‌ای از «دروغ شاخدار» است (پ). با سطر ۴۴ مقایسه کنید (ه).
 ۳. کاله: Galais - ماوبری فرمانده کاله بوده است (ک).
 ۴. شهبانو: همسر دوم ریچارد، ایزابل، دختر شارل ششم، شاه فرانسه (ف).

نزد خود نگه داشتم:

پس آن دروغ را هم اینک فرو بلع! و اما در مورد مرگ
کلاستر،

من او را به قتل نرساندم، لیکن آنچه که در این باره مایه
سرافکندگی من است

غفلت از انجام وظیفه ایست که به خاطرش سوگند خورده
بودم.

(به جان گانت)

و در مورد شما، عالیجناب لنکستر، پدر محترم دشمنم!
یکبار برای گرفتن جانتان کمین کردم،

و این خطایی است که روح غمزده ام را رنج می‌دارد
اما پیش از آخرین سوگندم

بدین خطا اعتراف کردم، مصرانه عفو عالیجناب را.

تقاضا کردم؛ و امیدوارم که از آن برخوردار شده باشم
جرم من همه اینست. و اما، اتهامات دیگرش

از عداوت يك تبه‌کار،

خائنی سخت فاسد و ترسو^۲، مایه می‌گیرد:

۱. وظیفه‌ای که به خاطرش سوگند خورده بودم: مبهم است. ممکنست منظورش این باشد که باید کلاستر را می‌کشت، یا برعکس ممکنست محافظت از کلاستر وظیفه او بوده است (آ)، هولینشد نوشته است که ماوبری از فرمان ریچارد در مورد قتل کلاستر سرباز زد (ف).

۲. ترسو: کسی که شکست، و بنا بر این مجرم بودن، را در آزمون باینبرد می‌بذرد (ک).

و من شخصاً دفاع شجاعانه از درستی گفتارم را برعهده
می‌گیرم،

و متقابلاً وثیقه‌ام را

برپای این خائن خودبین می‌افکنم.

تا با همان اصیل‌ترین خونی^۱ که در سینه دارد

ثابت کنم که نجیب‌زاده‌ای وفادارم:

(دستکشش^۱ بر زمین می‌کوبد)

و از برای انجام هرچه سریعتر آن،

از صمیم دل از اعلیحضرت استدعا می‌کنم

روز دادرسی‌مان را معین فرمایند.

ریچارد: آقایان شعله‌ور از خشم، تحت حکم من باشید:

بیائید این خشم را بدون خونریزی فرو بنشانیم^۲

گرچه پزشک نیستیم، اما تجویزمان اینست.^۳

کینه ژرف، شقاق ژرف به‌بار می‌آورد:

فراموش کنید، ببخشید؛ ختمش کنید و صلح و صفا

به‌میان آرید،

طیبیانمان می‌گویند این ماه، ماه حجامت نیست.

(به‌جان گانت)

۱. اشاره‌ایست به‌خون شاهانه که در رگهای بالینیروک جاریست، م.

۲. تصور می‌رفت که خشم از زیاده‌ی باغم ناشی می‌شود. خون گرفتن یکی از

راههایی بود که برای معالجه عمومی به‌کار می‌رفت (ک).

۳. تصور شاه به‌عنوان یک پزشک متداول بوده است (پ).

عموی بزرگوار، بیائید این نزاع را در همانجا که آغاز شده است پایان دهیم:

ما دوک نورفوک را آرام می‌کنیم، شما پسران را.

آشتی دادن زینده سن و سال من است: سمانت:

بر زمین افکن، پسر، وثیقه دوک نورفوک را

وتو، نورفوک، بر زمین افکن وثیقه او را. ریچارد:

کی، هری، پس کی؟ سمانت:

اطاعت حکم می‌کند که من نمی‌بایست دیگر باره امر کنم.

نورفوک، بر زمین افکن، ما امر می‌کنیم: ترا گزیری ریچارد:

نیست.

(زانو می‌زند) خود را در پای تو می‌افکنم، شهریار پر - ماوبری:

هیت!

بر جانم حکم توانی راند، اما نه بر آبرویم:

جانم در گرو وظیفه‌ام است، اما نام نیکم را -

که به‌رغم مرگ بر گورم زنده خواهد ماند -

بر سیه‌کاری آبرو ریزانه نتوانی زد:

اینک ننگ‌زده، تهمت خورده، بی‌آبرو^۱ شده‌ام،

۱. بی‌آبرو؛ در اصل baffled که نوعی تشبیه آبروریزانه بوده است، که برای مجازات شوالیه‌های خائن به‌کار می‌رفته، و قسمتی از آن عبارت بوده است از آویزان کردن آنها به‌طور وارونه درملاء عام (ك). ممکن بود که فقط سبشوالیه به‌طور وارونه آویزان شود (د).

نیزه زهر آگین افترا تا عمق روحم را شکافته است،
 که هیچ نوشدارویی شفایش نتواند داد، جز خوندلش
 که این سموم از آن بردمیده است.
 خشم را تاب باید آورد.

ریچارد:

وثیقه‌اش را به من ده. شیرها، ببرها را رام می‌کنند.^۲
 آری، اما لکمه‌ایشان را نتوانند زدود.^۳ همان خفتم را از
 میان بردار

ماوبری:

ومن از وثیقه‌اش دست می‌کشم. سرور بس عزیزم.
 ناب‌ترین گنجینه‌ای که عمرهای گذرا فراهم می‌آورند،
 نام بی‌ننگ است؛ که آنگاه که از میان رفت،
 انسانها جز خاکی زرین یا گلی رنگین نیستند.
 روحی سرفراز در سینه‌ای وفادار
 همانند گوهری در صندوقی ده‌قفله است.
 هستی من شرف‌من است؛ هر دوازیگ ریشه بردمیده‌اند،
 شرفم را از من بازگیر، زندگیم به سر آمده است:
 پس، شهریار عزیزم، بگذار شرفم را به آزمون بگذارم^۴

۱. یعنی: «که چنین تهمت‌های زهر آگینی را ادا کرده است» (ب).

۲. تشبیه‌شاه به شیر (شاه‌حیوانات) متداول بوده است. شیر قسمتی از نشان
 ریچارد و بیر نشان ماوبری بوده است (پ).

۳. ضرب‌المثل: «بیر لکه‌هایش را نتواند تغییر داد» به‌انجیل برمی‌گردد. لکمه‌ها
 به‌معنی «داغ‌های ننگ» نیز هستند. این بیت بابت ۱۱۶ ارتباط دارد (پ).

۱. در ترجمه ویکتور هوگو «از شرفم دفاع کنم» آمده است که چون شرافتمندی
 در نبرد آزموده می‌شد، «بیازمایم» را بر «دفاع کنم» ترجیح دادیم، م.

که با آن زنده‌ام و به‌خاطر آن آماده‌ام تا رخت مرگ
بپوشم.

ریچارد: (به بالینبروک) پسرعمو، وثیقه‌ات را دور بیا انداز؛ درنگ

مکن.

بالینبروک: آو! خداوند روحم را از چنین گناه بزرگی برکنار
دارد!

آیا باید در پیش پدرم سرافکنده شوم؟
یا باجینی رنگ‌پریده و در خوردگدایان^۱ تبارگرا انقدرم را
در برابر این نامرد جبون پست کنم. پیش از آنکه زبانم
با چنین خطای زبوانه‌ای آبرویم را زخم زند،
یا خواستار متار که‌ای اینسان حقارت آمیز شود، دندانم
عضوی که اینسان برده‌وار دست‌افزار
ترسی متار که‌جو شده‌است، بر خواهد گند
و این وهن عظیم را، که بی آبرویی در آن لانه کرده
است،
خون‌چکان، در صورت خود ما و بری پرتاب خواهد کرد.^۲

(گمانت خارج می‌شود)

۱. ددخود گدایان: زبوانه (ه).

۲. دندانم عضوی را ... پرتاب خواهد کرد: داستان زنون فیلسوف که به گفته
پلوتارک، زبانش را کند و در چهره یک مستبد پرتاب کرد، مایه اصلی این
اییات است. بالینبروک خود را به زندانیی تشبیه می‌کند که برای فرار از
اقرار با دندان، زبان خود را می‌کند (پ و آ).

زیچارد:

مانند برای درخواست کردن، بل برای فرمان دادن زاده شده‌ایم:

از آنجا که فرمانمان در آشتی دادنتان کارگر نمی‌افتد، پس در کاونتری، در روز لامبرت قدیس^۱، حاضر شوید، ورنه جانتان پاسخگو خواهد بود. شمشیرها و نیزه‌هایتان در کاونتری،

این نزاع خشم‌آهنگک بر خاسته از کین پاجایتان را فیصله خواهد داد.

از آنجا که نمی‌توانیم سازشتان داد، عدالت بر شرافتمندی فرد پیروزمند حکم خواهد کرد^۲ لرد مارشال، سرهنگان را فرمان دهید تا از برای سامان دادن به این نبرد داخلی مهیا شوند.

(خارج می‌شوند)

۱. روز لامبرت قدیس: ۱۷ سپتامبر (آ).

۲. نظریه «آزمایش بانبرد» این بود که فرد برحق پیروزی شود (ك) و یکتور هوگو این ابیات را چنین ترجمه کرده است «چنین قرار می‌دهیم که عدالت شرافت را توسط پیروزی تعیین کند»، م. عدالت: عدل الهی (ه)

✦ موضوعاتی که مکرراً مطرح می‌شوند - سرشت عرفانی و مقدس سلطنت، شرف، تبار و خاندان (خون). اطاعت یک رعیت از پادشاهش، اهمیت سوگند خوردن، همراه با اشاراتی بدتاریخ گذشته است. وظیفه صحنه اول معرفی اشخاص نمایش، روشن کردن وضعیت، و آغاز کردن کنش (آکسیون) نمایشنامه است. همچنین ناتوانی شاه در تحت حکم آوردن سردارانش وضع او در حکم زانندن بر کشور، به طور ضمنی، مطرح می‌شود (ه و ک).

صحنه دوم

امنزل جان گمانت |

گمانت و دوشس گلاستر دادمی شود:

گمانت: آوخ! که پیوند خونیم با ووداستاک^۱
بیش از مویه‌های نو مرا به قیام
برضد قصابان جاننش فرامی خواند؛
اما از آنرو که کیفر آنان در دست آنکسی است
که جنایت بزرگش را، ما کیفر نتوانیم داد،^۲
مدعایمان را به مشیت پروردگار باز می نهیم،
که آنگاه که زمان آن در روی زمین دررسد
پادافرهی شرربار برسر خطاکاران می باراند.
دوشس: آیا برادری مهمیزی تیزتر از این در تو نمی یابد؟^۳

-
۱. این واقعیت که من برادر گلاستر. ووداستاک، بوده‌ام (ا).
 ۲. تنبیه جنایتکاران در دست کسی (ریچارد) است که جنایتی را مرتکب شده است که کیفر دادن به آن از ما ساخته نیست (پ).
 ۳. شاه باید جنایتکاران را کیفر دهد، اما خردش جنایتکار است (ایهام عمدی) (آ).
۴. ویکتور هوگو به جای «مهمیزی تیزتر»، «انگیزه‌ای نیرومندتر» آورده است. م.

آیا درخون تو آتش عشق یکسره فرو مرده است؟
 هفت پسر ادوارد که تو خود یکی از آنانی
 چون هفت‌مینای آکنده از خون مقدسش بودند،
 یا چون هفت شاخه^۱ رعنا که از یک ریشه برجهند.^۲
 برخی از این شاخه‌ها را سیرطبیعت خشکانده است
 برخی از این شاخه‌ها دست تقدیر^۳ بریده است؛
 اما سرور عزیزم توماس را، هستیم را، گلاستر را
 که مینایی آکنده از خون مقدس ادوارد بود،
 دست کین شکسته است و
 تمامی آن مایع گرانقدر را بر خاک ریخته است
 و تبرزین خونین قاتل، شکوفان‌ترین شاخه‌ای را که از آن
 ریشه شاهانه روئیده بود
 بریده است و برگهای تابستانیش را یکسره پژمرانده
 است.

خون او خون تو بود. آه، ای گانت، آن بستر، آن زهدان

۱. در تصویر کردن هفت شاخه‌ای که نمایانگر هفت پسرند، شکسپیر ممکنست از مفهوم «شجره‌الانساب» الهام گرفته باشد (آ).

۲. سمبولیسم ایندو تصویر مرتبط (شاخه و مینا)، مفهوم این فرازا عمق می‌بخشد. هفت: در معنایی انجیلی، عدد کامل (۵).

۳. تقدیر یا سرنوشت بد صورت سدن به نام کولوتو، لاجیس، و آتروپوز^۴ مجسم می‌شدند. این سه بدترتیب تاروپود زندگی انسان را می‌رشتند. اندازه می‌گرفتند و قطع می‌کردند. این سه از الهدهای اساطیر باستان می‌باشند (ک وف) منظور اینست که جز گلاستر سایرین به مرگ طبیعی مرده‌اند.

^۴ Colotho, Lachesis, Atropos

آن گوهر، همان قالبی که تورا شکل بخشیده است،
 از او هم انسانی ساخت، و هرچند تو زنده‌ای و نفس
 می‌کشی
 با اینهمه با او کشته شده‌ای؛ و این جز از ته دل رضادادن
 به مرگ پدرت نیست، چرا که مرگ برادر مسکینت
 که خود تصویر زنده پدرت بود، را می‌بینی
 و دست به کاری نمی‌زنی.
 شکیبائیش مخوان، گانت، که این یأس است:
 اینگونه که تو قتل برادرت را رخصت می‌دهی
 جان خود را بی‌دفاع بر سر راه می‌نهی
 و قاتلان درنده‌خو را می‌آموزی که چگونه قصابیت
 کنند.

آنچه را که در مردم عادی شکیبائیش می‌نامیم
 در سینه نجبا، چیزی جز ترس سرد و رنگ‌پریده نیست.
 چه باید گفت؟ بهترین راه پاسداری از زندگی شخص
 خودت
 جز انتقام کشیدن از مرگ گلاسترمن نیست.

گانت: این مراقبه‌ای از آن خداوند است، زیرا که جانشین
 خداوند،

۱. جانشین خداوند، نماینده‌اش: شاهان را نماینده خداوند در روی زمین
 می‌دانستند، و این اندیشه که شاه، هرچقدر هم بی‌ارزش، نماینده خداوند
 است در تمام نمایش مورد تأکید قرار گرفته است (پ و س) این برداشت ←

نماینده‌اش که در برابر چشمان خود او تدهین شده،
مرگش را باعث آمده است؛ که اگر به ناحق باشد،
بگذار آسمان انتقام کشد، زیرا من

برضد مأمورش، دستی به خشم بلند نخواهم کرد.^۱

دوشی: آه، ای دریغ! پس من شکایت خود را کجا توانم برد؟

سمانت: نزد خدا، پشت و پناه بیوه‌زنان.

دوشی: بسیار خوب، پس چنین خواهم کرد. بدرود گانت

کهنسال،

تو به کاونتری می‌روی، تا در آنجا

رزم برادرزاده‌مان^۲ هر فوردد را با ماوبری ستمگر نظاره

کنی.

آه، باشد که ستمهای رفته بر شویم برنیزه هر فوردد بنشیند

و سینه ماوبری خونخوار را بشکافد!

→ که ریچارد نماینده خداوند است در سوم، سه، ۵۷؛ چهارم، يك، ۱۲۶

تکرار شده است. در زمان الیزابت این فکر رایج بود که شاه نماینده خداوند است، و شورش بر علیه او گناه است، و انتقام را باید به خداوند واگذار کرد. تمام این اندیشه‌ها از انجیل سرچشمه می‌گیرند (ه).

۱. احترام گانت نسبت به الوهیت شاهان، همراه با یورك (دوم، سه)، و کارلایل (چهار، يك) رفتار ریچارد را در سراسر نمایشنامه امری نسبتاً «معقول» و کمتر محصول غرور نشان می‌دهد (ك).

۲. برادرزاده‌مان؛ در اصل پسر عمو آمده است و در تفاسیر «خویشاوند» معنی

شده است، و یکتور هوگو برادرزاده آورده است که ما هم از او پیروی کرده ایم، م.

یا اگر شوربختی در نخستین دور نبرد ماوبری را از پا
نیفکند،^۱

بار گناهاش در سینه آنچنان سنگین باد
که پشت اسب کف آلودش را بشکند
و سوار را در آوردگاه سرنگون سازد:
ترسویی مغلوب!

خائنی پست اسیر برادرزاده ام هر فوردا!
بدرود گانت کهنسال! باید که همسر پیشین برادرت
جلیس اندوه شود وزندگی را به پایان برد.^۲
بدرود خواهرم! باید به کاوتتری بروم.

گانت:

بخت بلند همانسان یار تو باد که یار من!
اما هنوز کلامی دیگر - اندوه، برمی جهد همانجا که
فرو می افتد،

دوشن:

نه از پوکی و میان تهی بودن، بل از وزین بودن،^۳
بدرود می گویم، هم پیش از آنکه آغاز کرده باشم،
زیرا اندوه آنجا که خاتمه یافته می نماید پایان نمی پذیرد.
سلامم را به برادرت ادموند یورک برسان.
اینک، تمام شد - اما، نه، هنوز وداع مکن اینسان،

۱. اگر ماوبری در نخستین دور اسبدوانی سرنگون نشود (پ).

۲. باید تا پایان عمر همدم اندوه باشد، (ه).

۳. اندوه را به تویی تشبیه کرده است که برمی جهد و باز می گردد نه به خاطر سبک و توخالی بودنش بل به خاطر سنگینیش (و او را مجدداً وادار به سخن گفتن می کند)، (ک).

گرچه تمام شده باشد، چنین با شتاب مرو؛
باز هم به یاد خواهم آورد. از او بخواد - آه، چه!
که هرچه زودتر در پلشی^۲ به دیدار من آید.
افسوس، یورك پير در آنجا چه خواهد دید
جز خانه‌های خالی و دیوارهای بی آذین
کوشکهای بی‌خدمه، و سنگهایی که هیچکس بررویشان
قدم نگذاشته است؟

وچه خوش آمدی در آنجا خواهید شنید جز مویه‌های من؟
از همین رو، سلام مرا برسان؛ و مگذار بدانجا آید
تا پی جوی غمی شود که در همه جا منزل دارد.
اندوهگین، اندوهگین، می‌روم از اینجا و می‌میرم:
چشمان اشکبارم آخرین بدرود را با تو می‌گوید.

[خارج می‌شوند]

۱. دوشس به قدری ناراحت است که تا اندازه‌ای دچار اختلال حواس شده (پ).

۲. پلشی: منزل گلاستر در اسکس (پ).

✦ این صحنه، ریچارد را به‌عنوان قاتل گلاستر معرفی می‌کند، تأثیر حوادث گذشته و روابط نسی را آشکار می‌کند. گانت را به‌عنوان مشاور خردمند، و ریش سفید معرفی می‌کند، و ترجم را برای دوشس جلب می‌کند. لحن مذهبی و اشاره‌های زیاد به انجیل، نخستین تصویر از سلسله تصویرهای متعدد اندوه از ویژگی‌های این صحنه است (۵).

صحنه سوم

[میدان نبرد در کاونتري]

لرد مارشال و لرد آومرل وارد می‌شوند

مارشال: سرورم آومرل، آیا هری هر فوردمسلح است؟
آومرل: آری، سر تا پا مسلح است، و مشتاق ورود به میدان.
مارشال: دوک نورفوك، استوار و دلیرانه،
تنها ندای شیپور پژوهشخواهرا انتظار می‌کشد.
آومرل: بسیار خوب، پس رزم‌آوران آماده‌اند، و جز ورود
اعلیحضرت

در انتظار چیزی نیستند.

شیپورها به صدا درمی‌آیند و شاه ولردها وارد می‌شوند.
هنگامیکه در جایگاهشان قرار گرفتند، ماویری، دوک نورفوك،
که برای دفاع از خویش آمده‌است، مسلحانه وارد می‌شود.

ریچارد: سپهدار، از آن مبارز پیرس
که چرا مسلح به اینجا آمده‌است
نامش را پیرس، و به قاعده مرسوم

او را در عادلانه بودن مدعایش سوگند ده.^۱

۱. او را در عادلانه بودن مدعایش سوگند ده: از شهسواری که وارد میران نبرد ←

مارشال: (به ماویری) به نام خدا و به نام شاه، بازگویی چه کسی

هستی^۱

و از چهره و اینسان شهسوارانه رزم‌جامه پوشیده‌ای
و از برای نبرد با کدامین کس می‌آیی و مایهٔ تظلمت
چیست؟

ترا به شهسواریت و سوگندت از سر راستی سخن گوی
تا در پناه آسمان و دلاوری خود باشی.

ماویری: نامم تو ماس ماویری، دوک نورفوک، است.

که به پایبندی سوگندم بدینجا آمده‌ام -

که خدا نکند شهسواری آنرا زیر پا بگذارد! -

نا پاسداری کنم از وفاداریم و از درستکاریم

در برابر پروردگار، شاهم، و اخلاقم^۲

برضد دوک هر فورد که متهم می‌کند مرا؛

تا به فضل پروردگار، و زورمندی بازویم

در دفاع از خویشتم، ثابت کنم

که او خائن است به خداوند، و شاه، و من -

→ می‌شد درخواست می‌شد که سوگند یاد کند که مدعایش برحق است. یکی

از آنها بدینسان احتمالاً "سوگند دروغ می‌خورد و بدین ترتیب سزاوار

شکست بود. (پ).

۱. بنعلت پوشیده بودن چهره دو مبارز، احراز هویت آنها باید اکیداً انجام

می‌شد (ه).

۲. اگر گناه ماویری باشکستش ثابت شود، اخلافش در خطر محرومیت از حقوق

مدنی بودند (ه وک).

و آسمان مرا، که رزمنده راه حقیقتم، یار و یاور باد!
شیپورها به صدا درمی آیند. بالینبرک، پزوهشخواه،
دزه پوشیده وارد می شود.

ریچارد: سپهدار، از آن شهسوار مسلح سئوال کن

که کیست، و از چهره

اینسان زره رزم دربر، بدینجا می آید.

و به رسم معمول، و بنا بر آئینها

او را درباب عادلانه بودن امرش سوگند ده.

مارشال: نامت چیست؟ و از چهره بدینجا،

بهحضور شاه ریچارد در آوردگاه شاهانه اش،

آمده ای؟

برضد کدامین کس می آیی؟ و مایه تظلمت چیست؟

چون شهسواری راستین سخن گوی، تا پروردگاریاورت

باشد!

بالینبروک: منم هری هرفورد، لنکستر و داربی،

که در اینجا سلاح برکف آماده ام

تا به فضل خداوند، و توانمندی تنم

در آوردگاه به توماس ماوبری، دوک نورفوک ثابت کنم

که خائنیست فرومایه و سخت زیانکار

در حق پروردگار آسمان، و ریچارد شاه و من -

و از آنرو که برحقست رزم من، خداوند پشت و پناهم باد!

مارشال: هیچکس، با پادافره مرگ، آنسان جسور مباد

که گستاخانه به آوردگاه قدم بگذارد،
 مگر مارشال و افسرانی چون او
 که به سامان‌دهی این آزمون پرشکوه برگماشته شده‌اند.
 حضرت سپهدار، بگذار دست شهریارم را بوسه زنم،
 و زانوانم را به تعظیم در برابر اعلیحضرت خم کنم؛
 زیرا که ماوبری و خود من همچون دومردیم
 که راهی زیارتی دراز و خستگی‌آورند.
 پس بگذار وداعی پرشکوه

و بدرودی عاشقانه با دوستان چندمان بگوئیم.
 مارشال: پژو و هشخواه، از سرو فاداری، به اعلیحضرت درود می‌فرستد
 و مشتاق است که بردستان بوسه زند و وداع گوید.
 ریچارد: ما به زیر خواهیم آمد و او را در آغوش خواهیم گرفت.
 (از تخت به زیر می‌آید)

پسر عمو هر فوردد، تا آنجا که مدعايت بر حقت
 بخت در این رزم شاهانه پیروز باد!
 بدرود، خون من! که اگر امروز بر زمین ریزی
 به سوگت خواهیم نشست، اما به انتقام مرگت بر نخوایم
 خاست،^۲

بالیبروک: آو، که اگر نیزه ماوبری سینه‌ام را بشکافد

-
۱. خون من: منظور ریچارد اشاره به هم‌خون بودن بالیبروک با خود اوست، م.
 ۲. شکست بالیبروک نشان‌دهنده مجرم بودنش می‌باشد، بنابراین ریچارد مجاز به انتقام گرفتن از ماوبری نخواهد بود. (ب)

مگذار چشم نجیبی برای من اشکی تبه کند!
بسان عقابی که مطمئن از خود بر پرنده‌ای خرده‌هجوم برد
من به جنگ ماوبری می‌روم.

(به‌لرد مارشال)

سرور محبوبم، با شما وداع می‌گویم -

(به‌آومرل)

و با شما، پسرعموی شریفم، حضرت آومرل -
بیمار نیستم، و گرچه بایدم با مرگ در آویخت
اما جوانم، و پرتوش و توان، و شادمانه نفس می‌کشم.
بسان ضیافت‌های انگلیسی^۱، محبوب‌ترین کس را
در پایان درود می‌فرستم، تا سرانجام را شیرین کنم
(به‌گانت)

آه، ای آفریننده زمینی خونم
که دلاوری روزگار جوانیت در من دوباره زنده شده است:
با نیرویی دوچندان رفتم می‌بخشی
تا به پیروزی که بر فراز سرم جای دارد، دست یابم،
و روح‌را با نیابشت آبدیده می‌کنی
و با دعای خیرت سنان نیزه‌ام را صیقل می‌دهی
تا قبای آهنین ماوبری را، چون موم، بشکافد^۲

۱. به‌سان ضیافت‌های انگلیسی: اشاره‌ایست به‌عادت انگلیسی‌ها که میهمان‌بهای

خود را با صرف شیرینی‌های رنگین پایان می‌دهند. پ.

۲. دراصل: قبای مومین ماوبری را بشکافد، م.

و نام جان گانت را، با کردار دلیرانه و پهلوانانه فرزندش
جلودای نوین بخشد.

سافنت: آسمان در آرمان نیکت کامروایت کند!

در رزم چون آذرخش چابک باش

و ضربه‌هایت را، پی‌درپی،

گیج‌کننده چون تندر، بر کلاهخود

دشمن جرارت فرود آر!

خون جوانت را به جوش آر، دلیر باش تازنده بمانی.

بالینبروک: برای پیروزی، معصومیتم و جورج قدیس یار و یاورم

باشند!

هر سرنوشتی هم که خداوند یا بخت برایم تدارک دیده

باشد،

ماوبری:

اینک شریف مردی درستکار، امین، و پاکدامن

که زنده می‌ماند یا می‌میرد وفادار به تاج و تخت شاه

ریچارد.

هرگز هیچ اسیری دلشادتر از من

زنجیرهای اسارت را این چنین به دور نیفکنده است و

بر آزادی زرین بی‌قید و شرطش آغوش نگشوده است:

اینسان که جان من رقصان و پای کوبان

جنگ با دشمن را جشن گرفته است!

سرور بس پرافتدارم، و شما یاران و همنشینانم

از لبانم آرزوی سالها شادکامی را بشنوید.

آرام و شادمانه - پنداری به گشت و گذار،
من به نبرد می روم. آنرا که حساب پاک است از محاسبه
چه باك!

ریچارد: بدرود، عالیجناب. بی شك فضیلت را در آمیخته باشجاعت
در نگاهت تابان می بینم.

آزمون را ترتیب دهید، و آغاز کنید.

مارشال: هری امیر هر فورده، لنکستر، و داربی

نیزهات را برگیر؛ و خداوند مدافع حق باشد!

بالینبروک: چون برجی استوار از امید، فریاد می زنم من «آمین!»

مارشال: (به یکی از افسران) برو و این نیزه را به توماس، دوک

نورفوک برسان.

نخستین منادی: هری امیر هر فورده، لنکستر، و داربی

در اینجا از جانب خداوند، شهریارش، و خودش ایستاده
است،

و با این خطر که خود دروغزن و خائن در آید،

آماده است ثابت کند که توماس ماوبری، دوک نورفوک

خائن است به خداوندش، به پادشاهش، و به خودش

و می خواندش که برای نبرد قدم پیش گذارد.

دومین منادی: در اینجا توماس ماوبری، دوک نورفوک، ایستاده است.

و با این خطر که خود دروغزن و خائن در آید

آماده است هم از خود دفاع کند و هم ثابت کند

که هنری امیر هر فورده، لئکستر، و داربی
 خائن است به خداوند، به شهریارش، و به خود او.
 شجاعانه و سرشار از اشتیاق
 تنها علامت شروع را انتظار می کشد تا نبرد را بیاغازد.
 شیپورها را بدمید. رزمندگان، به پیش!
 مارشال:

(شیپوری به صداد می آید. شاه ریچارد عصای سلطنتی
 را به داخل میدان می اندازد).
 دست بدارید! شاه عصای خویش را پائین افکنده است.^۱
 فرمان دهید تا کلاهخودها و نیزه هاشان را به یک سو نهند
 ریچارد:
 و هر دو به جایگاهشان باز گردند.^۲

(به مشاورانش)

باما به خلوت آید، و تا هنگامی که آنچه را مقرر می داریم
 به این دو کها اعلام کنیم، بگذارید شیپورها بنوازند.

[آدای طولانی شیپود]

[به مادبری و بالینبروک]

نزدیک شوید و گوش فرا دهید که با رایزنان خویش چه
 تصمیم گرفته ایم:

بدان خاطر که خاک کشورمان به خون گرانقدری

که پرورده است آلوده نشود؛

از آنرو که دیدگانمان از منظره هولناک زخمهای شهروندان

۱. علامت رسمی توقف نبرد - ۴.

۲. لزومی ندارد که صحنه را ترک کنند - ۵ و آ

که با شمشیر همسایگان دریده شوند، نفرت دارد
 و از آنجا که فکر می‌کنیم غرور شاهین بال
 که در آرزوی آسمان و بندی اندیشه‌های جاه‌طلبانه است،^۱
 با نفرتی که زاده رشکی رقابت‌آمیز است، شمارا بر آن
 می‌دارد
 که آرامش ما را برهم زنید، حال آن که - میهنمان -
 در گهواره‌اش
 به‌خوابی خوش و به‌شیرینی يك كودك نفسهایی آرام
 می‌کشد،^۲
 و این چنین با آوای گوشخراش طلبهای ناموزون
 از خواب پریده است.
 زفیر ترسناک شیپورهای دل‌آزار
 و چکاچاک دندان‌سای جنگ‌ابزارهای پولادین خشم -
 آهنگ،
 چه بسا که صلح زیبارا از قلمرو آرام ما وحشت‌زده
 گریزان کند،
 و ما لاجرم حتی در خون‌خویشاوندان خویش^۳ غوطه‌زنیم -

۱. اشاره به مقاصد بالینبروک (ه).

۲. این بیتها در اصل متناقض بوده‌است. امکان دارد که متن دچار نقص باشد، اما به‌همان اندازه، هم احتمال دارد که شکسپیر کنترل استعاره‌های خویش را از دست داده باشد (پ).

۳. گریوله به جای خویشاوندان، «تبار» آورده است، م.

از همین رو شما هر دو تن را از کشورمان تبعید می‌کنیم،
 شما، پسرعمو هر فوردر، با پادافره مرگ،
 تا پنج بهار دوبار کشتزاران ما را خرتمی نبخشیده باشد
 به دیار زیبای ما دوباره سلام نخواهید گفت،
 و راههای ناآشنای تبعیدرا خواهید پیمود.
 خواستان اجرا خواهد شد؛ و مایه تسلی من جز این
 بالینبروك: نیست که:

همان آفتابی که شما را در اینجا گرم می‌کند،
 بر من خواهد تابید،
 و همان پرتوهای زرینی که نثارتان می‌کند،
 بر من خواهد افتاد و تبعید مرا زرنگار خواهد کرد.
 نورفوك، محکومیتی سخت‌تر نصیب تو می‌شود،
 که مرا رغبتی به گفتن آن نیست.
 ساعات کندگذر چون دزدان پاورچین
 تبعید همیشگی دریغ‌انگیزت را پایان نخواهند داد.^۱
 کلام بی‌امید «هرگز باز مگرد»
 مگر به بهای جانت، را برضد تو بر زبان می‌آورم.
 ماوبری: محکومینی است سخت، سرور محبوبم،^۲

۱. عبارتی انجیلی که ضرب‌المثل شده است (پ).
 ۲. پایان نخواهد داد: دراصل «حدی بر آن نخواهد گذاشت... م.
 ۳. ماوبری شدیدتر از بالینبروك دچار احساسات است. احساسات مینین پرستی
 او چندان مناسب يك نجیب‌زاده قرن چهاردهم نیست (ن).

و جاری شدنش از زبان اعلیحضرت یکسره خارج از انتظار است.

درخور پاداشی بهتر از جانب اعلیحضرت بوده‌ام،
و نه سزاوار زخمی اینسان ژرف
که به فضایی بیگانه پرتاب شوم.^۱
زبانی را که در این چهل ساله آموخته‌ام،
انگلیسی مادریم را، اینک باید از یاد ببرم؛
آری، زبانم،^۲ اینک بیش از
چنگی یا تازی بی‌زه، به کارم نمی‌آید.
یا چون سازی بدیع^۳ در جعبه‌اش
یا گیرم که از جعبه بیرون آورده‌شد، در دستهای کسی
گذاشته شده

که نواختن نمی‌داند.

زبانم را در دهانم زندانی کرده‌اید،
و با لبها و دندانهایم بر آن چفت و بستنی دوگانه زده‌اید

۱. در اصل As to be cast into the common air که می‌توان «پرتاب شدن بدرون هوای معمولی» ترجمه کرد، گریولد آنرا «طرد شدن به داخل هوایی که همگان استنشاق می‌کنند» و ویکتورهوگو آنرا «پرتاب شدن در جوی مسکنت‌بار» ترجمه کرده است، م.

۲. زبانم: در این بیت و بینهای بعدی هم اندام جسمی وهم «زبان» مادریم» می‌باشد که این اندام آنرا بیان می‌کند (آ).

۳. در اصل cunning می‌باشد که ساخته شده از روی مهارت و یا مستلزم مهارت در نواختن (س.) معنی شده است (ب و ه).

و جهل سترون بی احساس و کوردل را
 زندانبانم کرده‌اید تا مراقب من باشد.
 سالخورده‌تر از آنم که مهر دایه‌ای را برانگیزم
 و شمار سالیان عمرم بیشتر از آنست که بیاموزم؛
 سالیانی بس درازتر از آن بر من گذشته است که اکنون
 شاگرد شوم.

پس حکم تو جز سکوت مرگ نیست.
 چرا که زبانم را از دم‌زدن در هوای وطن محروم می‌کند!

ریچارد: این سخنان رقت آور^۱ برایت سودی ندارد
 پس از اعلام حکم ما شکوه تو نابهنگام است.

ماویری: پس بدینسان روی برمی‌تابم از آفتاب کشورم
 تا در سایه‌های ظلام شب بی‌پایان منزل کنم.

۱. ماویری می‌گوید که پیر تراز آنست که چون کودکی که از دایه‌اش می‌آموزد، حرف‌زدن را یاد بگیرد (آ). در این بیتها سخن گفتن جز هر زندگی انگاشته شده: سکوت؛ پس از مرگ سخن گفتن غیر ممکن است. از همین رو تبعید برای ماویری مانند مرگ است. (ب) + «مرگ بدون مجال سخن گفتن بیشتر» (ک).

دم‌زدن در هوای وطن: (۱) نفس کشیدن در هوای وطن، (۲) صحبت کردن به زبان مادری (ه).

۲. اصل compassionate - که مفسران مختلف تفسیرهای متفاوتی را به دست داده‌اند: «اندوهگین بودن برای خود» + «بدرقت آوردن» (پ) «دل‌سوختن بر خویشتن» و یا «خود را مایه ترحم کردن» (آ). «احساساتی بودن یا احساسات نشان‌دادن» (ک) «بیان احساسات پرشور و تند» (س). «زاری کردن» (ه و گو).

[به مادبری و بالینبروک] باز گرد، و سوگندی باخویشتن ببر^۱
دستان تبعید شده تان را بر شمشیر^۲ شاهانه مان بگذارید
و به فرائضی که در مقابل خداوند بر عهده شماست سوگند
یاد کنید،

— شما را از وظایفی که نسبت به ما دارید همراه با تبعیدتان
معاف می کنیم—^۳

که به سوگندی که می دهیمتان پایبند بمانید:
به نام خدا و شرف سوگند یاد کنید که هرگز مهر همدیگر
را در تبعید به دل نخواهید گرفت
و هرگز به روی هم نگاه نخواهید کرد،
هرگز مکاتبه نخواهید کرد، درود و سلام نخواهید فرستاد،
یا هرگز
طوفان تیره گون کینه تان را که در میهن پا گرفته است
را فرو نخواهید نشاند،
و هرگز از روی قرار قبلی به قصد نقشه کشیدن،
توطئه چیدن و دسیسه اندیشیدن
بر ضد ما، دولتمان، رعایایمان، یا سرزمینمان، همدیگر

۰۲ شمشیر: سوگند روی صلیب انجام می گیرد که توسط تیغه، دسته و قبضه
شمشیر درست می شود (ه).

۰۱ یعنی سوگند باخود به تبعیدبر، م. سوگند خوردن و سوگند شکستن نقش
بزرگی در نمایشنامه دارد (ه).

۰۳ با تبعیدتان شما را از وظیفه تان نسبت به خودمان مبری می کنیم (آ).

را دیدار نخواهید کرد.

بالینبروك:

سوگند می‌خورم.

ومن نیز، سوگند می‌خورم تا تمامی اینها را به‌جای آورم.

ماوبری:

نورفوك، اینك كلامی از يك دشمن بشنو:^۱

بالینبروك:

اگر شاه اجازه‌مان فرموده بود، هم اینك

روح یکی از ما، از کالبد^۲ شکننده‌اش تبعید شده بود،

و همانسان که اکنون کالبدمان از این سرزمین تبعید شده

است

در هوا پرسه می‌زد.

پیش از آنکه از این قلمرو بگریزی، به‌خیانت‌هایت اقرار

کن؛

بار کمرشکن روحی بزهکار را باخویشتن میر،

که راهی دراز بایدت پیمود.

نه، بالینبروك. نامم از صحیفه زندگی محبوباد،

ماوبری:

و از بهشت تبعید شوم همچنانکه از اینجا،

اگر هرگز خیانتی کرده باشم!

اما من وتو وپروردگار می‌دانیم که تو کیستی^۲

۱. اینك ... بشنو: این نخستین بار در این صحنه است که هر يك از دو

رزمنده باهم سخن می‌گویند. این کلمات همچون مقدمه بر گفته‌هایی است

که بالینبروك در پی گفتشان است (پ).

۲. کالبد شکننده: دراصل «مزاز شکننده تمنان» است.

۳. ماوبری از مقاصد بالینبروك آگاه بود، شاه هم این مقاصد را دریافته بود.

نایکم، چهار، ۲-۲۰ مقایسه‌کنند.

و گمان می‌برم که شاه، نیز، بهزودی درخواهد یافت.
بدرود، سرورم ... اینك هیچ راهی برای من بی‌راهه
نیست؛

جز راه بازگشت به‌انگلستان، به‌مرجای‌دیگری درجهان
توانم رفت.^۱

ریچارد:

(به‌جان گانت) عمو، درهمان آینه چشمانت
قلب ماتم‌زده‌ات را می‌بینم. سیمای اندوهگینت
از شمار سالیان تبعیدش

چهارسال کم می‌کند. (به‌بالینبروک) شش‌زمستان یخبندان
که بگذرد،

از تبعید به‌میهن بازگرد و ما خوش‌آمدت خواهیم گفت.

بالینبروک:

چه زمان درازی در واژه‌ای کوتاه نهفته است!

چهار زمستان کندگذر و چهاربهار خرم

در يك کلام پایان می‌یابد: چنین است گفتار شاهان.^۲

سام:

سرورم را سپاسگزارم که به‌مراعات من

چهارسال از سالیان تبعید پسرم کاسته است.

اما من حاصلی اندك از آن خواهم چید؛

زیرا در شش‌سالی که او باید دور از من بگذراند

۱. دراصل؛ «تمامی جهان راه من است» که هوگو آنرا «تمامی راهها از آن
من است» ترجمه کرده است، م.

۲. کلمات نفرت‌آمیز بالینبروک گویای اینست که قدرت شاهانه بسیار بزرگتر
از آنست که چنین هوسبازانه به‌کار رود (ك).

سالها پیش از آنکه بتوانند ماههایشان را تغییر دهند، و فصلهای خویش را به بار آورند،

چراغ بی‌روغن و نور بی‌فروغم را

دست پیری خاموش خواهد کرد و شب بی‌پایان؛^۱

آنچه از شمع زندگیم باقی است فرو خواهد سوخت

و مرگ کور^۲، دیدار فرزندم را به‌من رخصت نخواهد داد.

وه! عموی من، تو سالهای بسیاری برای زندگی در

پیش داری.

ریچارد:

اما، شاه، لحظه‌ای را تو نتوانی داد:^۳

سامنت:

روزهایم را با اندوهی دل‌آزار کوته توانی کرد

و شبهایم را توانی ربود، اما همان يك فردا راهم به‌من

ارزانی نتوانی کرد؛

می‌توانی به‌زمان مددسانی که چهره‌ام را با پیری پرچین

کنده

اما هیچ آژنگی از گذرش را نتوانی زدود؛

کلامت را اجل من چون سکه‌ای رایج می‌پذیرد

۱. این بیت را هوگو چنین ترجمه کرده است: «پیری در شب بی‌پایان

خواهد میراند» که شاید بهتر باشد بگوئیم «پیری خاموش خواهد کرد و

شب بی‌پایان [فرا خواهد رسید]». ۲.

۲. مرگ کور؛ علامت مرگ. اسکلتی است که چشم ندارد (پ)

۳. پیری گانت و شکوه اندوهش برای سرزنش خوش‌بینی سطحی ریچارد

قد میکشد و گویی که پرده بردارم زندگی انسان بالا می‌رود، و بدین‌ترتیب

نمایش و بازی‌کنندگان را سخت ناچیز جلوه می‌دهد (ک).

اما آنگاه که مردم، شهریاریت هم نفسم را باز نتواند
خرید.

ریچارد: فرزنت از سر رأیی خردمندانه تبعید شده است،

که تو خودنیز در آن شرکت داشته‌ای،

پس از چهره و در برابر داد ما چهره دژم می‌کنی؟

سمانت: شهد به‌هنگام هضم تلخ است.^۱

همچون داور از من رأی خواستی، اما خوشتر داشتم

که همچون پدر رأیم را خواستار می‌شدی،

آوخ، که اگر بیگانه‌ای در میان می‌بود، نه فرزندم،

در چشم‌پوشی از خطایش نرم‌تر می‌بودم.

در پی آن بودم که از تهمت طرفداری دوری جویم،

و با این حکم زندگی خود را نابود کردم.

آه! امید داشتم که برخی از شما بگویید

بی‌اندازه سختگیرم، تا من پی مراد خود روم.

اما زبانم را گشودید

تا ناخواسته این ناروا در حق خویش انجام دهم.

ریچارد: پسرعمو، بدرود، و، عمو، تو، نیز، با او وداع کن،

شش سال او را تبعید می‌کنیم، و او خواهد رفت.

(صدای شیپور، ریچارد و ملازمانش خارج می‌شوند)

آومرل: پسرعمو، بدرود؛ آنچه‌را که در حضور نمی‌توان گفت

۱. ضرب‌المثل (ا).

- بگذار نامه، از آنجا که منزل دارید، باز گوید.^۱
- سرورم، باشما بدرود نمی گویم، زیرا
 مارشال:
- تا آنجا که خشکی است در کنار تان اسب خواهیم راند.
- آوخ، از چهره و درسخن گفتن اینسان امسالک می کنی
 سانت:
- که بدرود دوستان ترا هم پاسخ نمی گوئی؟
- آنگاه که بیان غم بیکران
 بالینبروک:
- استفاده ای اسرافکارانه از زبان می طلبد،
- کلمات اندکی برای وداع با شما دارم.
- مایه اندوهت جز غیبتی کوتاه نیست.
 سانت:
- در تمام این مدت شادی در غیبت است و اندوه در حضور.
 بالینبروک:
- شش زمستان چیست؟ زود می گذرند
 سانت:
- بر انسانهای شادمان؛ اما اندوه، یک ساعت را ده ساعت
 بالینبروک:
- می کند.
- سفری به نامش که برای تفرج در پیش می گیری.
 سانت:
- قلبم خواهد نالید اگر چنین نام نادرستی بر آن بگذارم،
 بالینبروک:
- چرا که آنرا هجرتی اجباری^۲ می یابد.
- گذرگاه تیره گامهای خسته ات را
 سانت:
- همچون پایه ای بدان که می بایست
- گوهر گرانبهای بازگشت به وطن را در آن بنشانی.
- نه؛ بل هر گام کسالت باری که بر می دارم
 بالینبروک:

۱. در حضور؛ چون شخصاً دیگر مرادده ای نخواهیم داشت (پ).

۲. هجرتی اجباری: تناقضی تلخ زیرا هجرت اساساً اختیاری است (ه).

تنها اینرا فرا یادم خواهد آورد که چقدر
 از دردانه‌هایی که دوستشان می‌دارم، دور می‌شوم.
 آیا نباید زمانی دراز
 در گذرگاه‌های بیگانه شاگردی کنم، و سرانجام،
 پس از دست یافتن به آزادی، جز بر این نبالم
 که مزدور اندوه‌بوده‌ام.^۱

تمامی جاهایی که چشم آسمان^۲ بر آنها می‌افتد
 در نظر خردمند، بندرها و جا پناه‌هایی شادی بخشند.
 در این استدلال ضرورت را آموزگار خود کن
 که ضرورت خود سراسر حسن است.
 بیندیش که تو شهریار را تبعید کرده‌ای
 نه شهریار تو را. محنت بیشتر سنگینی می‌کند
 آنگاه که در یابد یکسره بز دلانه بدان تن در داده‌ای.
 برو، و چنین بیانگار که من روانه‌ات کردم تا آبروی بخری،
 و میندیش که شاه تبعیدت کرده است. یا چنین پندار کن
 که طاعون آدمی‌خوار در وطن ما بیداد می‌کند
 و تو به اقلیمی جانفزا می‌گریزی.

۱. تعدد تفسیرها در مورد این ابیات ناشی از دشواری استعاره شاگردی - آزادی - مزدور است. بالینبروک انتظار دارد که مدتی طولانی در مسافرت‌ها و تجارب (گذرگاه‌های) بیگانه شاگردی کند، و پس از کسب آزادی، مانند یک شاگرد که تبدیل به استادکار می‌شود، تازه دریابد که مزدور اندوه‌بوده است (آوپ).

۲. چشم آسمان: آفتاب، همچون در Ovid (آ).

چنین تصور کن که آنچه چون جان عزیز می‌داری
در راهیست که در پیش رو داری، نه در آنجا که پشت سر
می‌گذاری.

پرندگان نغمه‌خوان را نوازندگان،
و علفی را که بر آن گام می‌نهدی فرش بارگاه شاهانه‌بدان
و گلها را بانوانی زیبا بینگار؛
و گامهایت را جز رقصی پرشکوه و شادمانه مپندار؛
زیرا اندوه درنده‌خو در گزیدن مردی که به سخره‌اش
می‌گیرد

و وقتی بدان نمی‌گذارد توش و توانی کمتر دارد.

آوخ! چگونه می‌توان با اندیشیدن به
قزاقستان یخزده، آتش به دست گرفت؟
یا دم بران گرسنگی را

با خیال محض يك ضیافت، کند کرد؟
یا با اندیشیدن به گرمای تابستانی خیالی

عریان در برفهای زمستان خوابید؟

آه، نه، تصور چیزهای خوب
چیزهای بد را دردآورتر می‌کند.

دندان‌اندوه درنده‌خو چرکین‌ترین زخم را بیارمی‌آورد
آنکه که می‌گزد، بی‌آنکه بیشتر زند.^۱

بالینبروک:

۱. تفسیرهای متفاوتی در مورد ایندویت ارائه شده است، که در ترجمه از
ترکیبی از آنها و بخصوص از تفسیرهای آو پ، استفاده شد، م.

سمانت: بیا، بیا، پسر. تا سر راه بدر قهات خواهم کرد،
اگر من جوانی و آرمان^۱ تو را می‌داشتم در اینجا نمی-
ماندم.

بالینبروک: پس، بدرود، خاک انگلستان؛ بدرود، سرزمین عزیز،
مادرم و پرستارم که همچنانم می‌پروری!^۲
بمهر کجا که آواره شوم می‌توانم لاف زد
که هر چند تبعیدیم، با اینهمه یک انگلیسی اصیلم.

[خارج می‌شوند]

۱. آرمان: هوگو به جای آرمان، «وضع» گذاشته است: م.
۲. به اختلاف معنی‌دار خدا حافظی بالینبروک را با سلام ریچارد به هنگام
ورودش از ایرلند توجه کنید (سوم، دو).
ریچارد کشورش را «فرزند» خود می‌داند، در حالی که بالینبروک آنرا
«مادر» و «پرستار» خطاب می‌کند. (ک).

✱ این صحنه یا با عبارت پردازیها، نمایش‌های آیینی، و گفتگوهای پر آب و تاب میان دو حریف به واکنش‌های عاطفی شدید آنها در سطح دشمنی شخصی، و تهدید ثبات و امنیت کشور پیش می‌رود. از مشارکت ریچارد در قتل گلاستر ذکر می‌آید، اما محدودیت‌های فرمانروائیش و اقتدارش نشان داده می‌شود. موضوعاتی که مطرح شده‌اند عبارتند از: خون، عشق به میهن، شرف، قسم خوردن، «زبان» (گفتار، کلمات) و «غصه»، و «اندوه». این کلمات که در این صحنه مورد تأکید قرار گرفته‌اند کلماتی هستند که در این نمایش بیش از دیگر نمایشنامه‌های شکسپیر ذکر می‌شوند (ه).

صحنه چهارم

[دربار]

[شاه همراه باگوت وگربین ازبیک در، ولرد آومرل از در دیگر
داد می شوند]

- ریچارد: مشاهده کردیم^۱. پسرعمو آومرل
هرفوردرگردنکش را تا کجا بدرقه کردید؟
آومرل: هرفوردر را، که شما «گردنکش» می نامیدش،
تنها تا اولین شاهراه بدرقه کردم، و در آنجا ترکش گفتم.
ریچارد: و بازگویی، که آیا جدایی، سیلاب اشک هم از چشمانتان
جاری کرد؟
آومرل: سوگند می خورم، که از چشمان من هیچ اشکی نبارید،
جز اینکه باد شمال شرقی

که به تندی بر چهره مان وزید
آب^۲ چشمان را به راه انداخت، و بدینسان،

۱. مشاهده کردیم، یعنی کرنش های بالینیروک به مردم عادی؟ به دوم، ۲۶-۲۳
مراجعه کنید (۵).

۲. آب rheum تصور اشک به مثابه آب یا نم، بارها برای تحقیر و بصورتی
طنز آمیز توسط شکسپیر به کار رفته است مثلاً در کوریولانوس صحنه پنجم،
برده چهارم، ۴۶ («چند قطره نسمنه، که همچون دروغ ارزانست.»)
(آ)، rheum = آب سرد (ك)

از سر تصاریف و داع تو خالیمان را با اشکی آذین بست.
 ریچارد: عموزاده مان هنگام وداع با تو چه گفت؟
 آومرل: گفت «بدرود» -

و از آنجا که قلب من عار داشت
 که واژه را بدینسان ملوث کند، این ترفند را به من آموخت
 که وانمود کنم اندوهی بس عظیم بر من چیره شده است
 چنانکه گویی کلمات در گور اندوهم مدفون شده اند.
 به مریم عذرا، اگر کلمه «بدرود» ساعات را طولانی تر
 می کرد

و بر تبعید کوتاهش سالها می افزود
 انبوهی از بدرود نثارش می کردم؛
 اما از آنجا که چنین نبود، از سوی من هیچ بدرودی نشنید.
 ریچارد: پسر عمو آومرل، هر چند او پسر عمو ماست؛ اما معلوم
 نیست،
 که زمان چه هنگام او را از تبعید به وطن فرا خواهد خواند،
 و آیا خویشاوندان هرگز برای دیدن دوستانش باز
 خواهد آمد.^۱

خود ما همراه بوشی^۲

-
۱. این بیتها، دچار ابهام عمدیند. ممکنست معنایشان این باشد که، «آیا
 او اجازه خواهد یافت که پس از خاتمه زمان تبعیدش به وطن بازگردد.»
 یا «او به وطن خواهد آمد تا دوستانش را دیدار کند یا برای سرنگون
 کردن من.» ریچارد متوجه شده است که تبعید بالینبروک اشتباه بوده است (ك).
 ۲. بوشی سخنگوی مجلس عوام بوده است.

کرنشش را به عوام الناس مشاهده کردیم.
چگونه وانمود می کرد که گویی با کرنشی خاکسارانه و
خودمانی

در قلبشان شیرجه می رود!
کرنش را چه سان نثاربندگان می کرد،
صنعتگران تهیدست را با صنعت لبخند دل می برد،^۱
و با تحمل بردبارانه سرنوشتش،
گویی بر آن بود تا محبتشان را با خود به تبعید برد.
کلاهش را برای يك دختر ك صدف فروش از سر برداشت!
جمعی ارا بران فریاد زدند: «دست خدا به همراهت!»
و او هم کرنش زانوان نرمش را نثارشان کرد،
و افزود «سپاس، هم میهنانم، دوستان عزیزم»
گویی که انگلستان میراث قانونی اوست که باید به او
بازگردانده شود

و او تنها امید آینده رعایای ماست.^۲

گرین: خوب، او اکنون رفته است، و این اندیشه ها هم بسا او
خواهند رفت.

۱. صنعتگران... صنعت؛ بازی با کلمات. برخورد ریچارد نسبت به مردم

عامی تحقیرآمیز است (ك)

۲. راجر، ارل مارچ، ولیعهد انگلستان در ۱۳۹۸ در ایرلند به قتل رسید.
این امر لشکرکشی ریچارد را به ایرلند الزام آور کرد. برخورد نفرت
بارشاه با امیدهای بالینبروك در نظر تماشاچیان که می دانند چه اتفاقی
خواهد افتاد طنزآمیز است (ك.).

اینک در مورد باغیانی که در ایرلند قیام کرده‌اند
تدارکاتی عاجل باید دید، سرورم،
هم‌پیش از آنکه در ننگ بیشتر، و سائل بیشتری در اختیارشان
بگذارد،

که خود به سود آنها و به زیان اعلیحضرت خواهد بود.
ما شخصاً به این جنگ خواهیم رفت؛

ریچارد:

و از آنجا که خزانه‌مان، با درباری اینسان بزرگ^۱
و عطایایی کریمانه، کم‌ویش خالی شده‌است
ناگزیر باید املاک سلطنتی^۲ را اجاره دهیم،
که درآمدهای آن نیازهای عاجل‌مان را پاسخ گوید
و اگر اینکار عملی نشد،

جانشینانمان در میهن باید منشورهای سپید^۳ فراهم کنند
تا به هنگام نیاز نام ثروتمندان را
- با ذکر مبلغ هنگفتی طلا - در آنها بنویسند
و از آنها بخواهند که نیازهایمان را تأمین کنند؛
زیرا ما بیدرننگ عازم ایرلندیم.

بوشی داد می‌شود

-
۱. دربار بزرگ و پرریخت و پاش ریچارد معروف بود. (ه)
 ۲. املاک سلطنتی: ریچارد، بهره‌های مالکانه، مالیاتها و عوارض گمرکی را در اداء مبلغ ثابتی به افراد مورد علاقه‌اش اجاره داده بود (ه)
 ۳. منشورهای سپید: مأموران شاه ثروتمندان را وادار به امضای اسنادی سفید می‌کردند، و سپس مبلغ را به میل خود در آن می‌نوشتند (ک).

ریچارد: بوشی، تازه چه خبر؟
بوشی: گانت پیر، سخت بیمار است، سرورم.
ناگهان از پا افتاده، و با شتاب بسیار، کس روانه کرده
است
تا از شهریار تمنا کند به دیدارش بشتابید.
ریچارد: کجا بستری شده است؟
بوشی: در قصر الی.
ریچارد: اینک، ای پروردگار، پزشک را بر آن دار
که بیدرنگ او را روانه گورستان کند!
آستر^۱ صندوقهایش بالاپوشهایی خواهند شد
زینت بخش سربازانمان در جنگهای ایرلند.
آقایان، بیائید همه به دیدارش برویم.
از خداوند تمنا کنید که با همه شتابان دیر رسیده باشیم.
همگی: آمین -

۱. آستر: محتویات صندوقها، منظور پولها و جواهرات و غیره است، م.

* این صحنه از نظر سبك با جملات پر آب و تاب
واحساساتی پرده یکم، صحنه سه فرق دارد. ماهیت تقریباً
محاوره‌ای شعرها و کمی تصویرها با حسادت ریچارد
نسبت به بالینروك و فرصت‌طلبی ساده دلانه‌اش همراه
است. گرچه شاهدهی در مورد گمراه شدنش توسط
چاپلوسان بدست داده نشده، اما، در عین حال، وابستگی
او به این افراد نشان داده شده است. بی‌علاقگی ریچارد
به پیروزی مردم، بی‌توجهی او به هشدارها و اندرزهای
افراد خردمند و محبوبیت بالینروك در میان مردم از
موضوعات مورد اشاره است (ه وک)

پرده دوم

صحنه اول [قصر الی]

جانگانت بیمار، همراه با دوک یودک، و ملازمان و دیگران
دارد می‌شوند.

جانگانت: آیا شاه خواهد آمد تا آخرین نفسم را
در پندی بگذاردم که شفا بخش سبکسریهای جوانیش باشد.

یودک: خود را رنجه مکن، و بانفست^۱ مکوش؛

زیرا که پند در گوش او یکسره باد است.

جانگانت: آه، اما می‌گویند زبان مردان محتضر
همچون آهنگی ژرف، نیوشیدن^۲ را ناگزیر می‌کند.
آنگاه که کلمات اندکند کمتر اتفاق می‌افتد که بیهوده
مصرف شوند،

زیرا آنکه با درد سخن می‌گوید، حقیقت را باز می‌گوید
آنکه دیگر نباید سخن گوید بیشتر سمع قبول می‌افتد -
از آنانکه به لطف جوانی و راحتی آموخته‌اند که چرب

۱. نفس: (۱) گفتار، (۲) دم. به سطر ۳۰ مراجعه کنید (ه).

۲. در اصل، «توجه، به جای «نیوشیدن» م.

و شیرین سخن گویند.^۱

پایان زندگی آدمی از تمامی زندگی گذشته‌اش چشمگیر-

تر است.

خورشید به‌هنگام غروب کردن، و نواختن پایان موسیقی،

همچون آخرین ذره شیرینی، همواره شیرین‌ترند،

و از هر چیز دیگری در لوح خاطر عمیق‌تر حرك می‌شوند.

هر چند ریچارد پند زندگی‌م را نمی‌نیوشد،

حدیث غمناک مرگم^۲ شاید گوش او را شنوا کند.

نه؛ آواهای چاپلوسان، فریاد ترا محو می‌کنند،

یورک:

- چرا که حتی فرزندان هم شیفته‌ستایشند -

و سروده‌های هوس‌آلود که، آوای زهر آگیشان^۳

همواره برگوش جوانان خوش می‌نشیند، پندت را برباد

می‌دهند؛

همان پیام آوران مدهای رایج در ایتالای مغرور^۴ رامی‌گویم

۱. هوگو به جای «راحتی»، «سلامتی» ترجمه کرده است، م. «سلامتی الهامبخش

گفتارشان است» - هوگو

۲. حدیث غمناک مرگم: یعنی کلمات پرهیبت دم مرگم (س.)

۳. در برخی از نسخه‌ها به جای این بیت آمده است «که مداهنه‌گر قدرت

او هستند: و در پس آنها/» بدین ترتیب به جای این بیتها باید نوشت

«نه، فریادت در دیگر آواهای چاپلوسانه، که مداهنه‌گر قدرت اویند،

و سپس در اشعار هوسناکه محو می‌شوند»، م

۴. مدهای رایج در ایتالای مغرور: ایتالیا منبع سنتی حماقت و شرارت بود.

مدها، ممکنست به لباس مربوط باشند یا هرگونه رفتار و رسمی را در بر

گیرند. (ب)

که رسومش را همیشه ملت کند آموز^۱ ما
 لنگ لنگان و حقیرانه تقلید می کند.
 آیارسمی پوچ و سبکسرانه در جهان پا به عرصه نهاده است
 که بیدرنگ بچ بچه ای در گوش او نیاغازیده باشد؟
 - نو بودن بسنده است، مهم نیست چقدر بی مایه باشد!
 چون هوس در برابر عقل طغیان کند
 هشدار بس دیر شنیده می شود.
 براو که راهش را خود برمی گزیند راهبر مشو؛
 از نفس افتاده ای، بیهوده سخن مگوی^۲.
 می پندارم که سروشی نوالهامم،
 و همچنانکه به خاموشی می گرایم پیش بینی می کنم
 که زبانه تندوتیز طغیان شاه دیر نتواند پائید،
 که آتشیای سرکش و پر لهیب، تندتر از همه خود را
 می سوزند،
 بارانهای نم نم دیر پایند، اما تند بارهای ناگهانی کوتاه -
 زندگانی اند.

۱. tardy - apish: «آماده تقلیدمدها بعد از آنکه کهنه شده اند» (پ)، «مقلد، هر چند از مدل اصلی خیلی عقب افتاده است» (آ).

2. Tis breath thou lackest., and that breath wilt thou loose: «آنچه که کم داری نفس است، و این نفس را (یا حرف را) تو از دست خواهی داد». شکسپیر در این قسمت، همچنانکه در سایر جاها (و به خصوص در پ، ص ۱) نفس زدن و سخن گفتن، نفس و سخن را، بایک کلمه breath بیان می کند و با بازی روی این کلمه ایهام به وجود می آورد، م.

آنکس که بناگاه شتابان می تازد، بناگاه خسته می شود.
 لقمه را حریر صاف بلعیدن، گلوگیر می شود.
 خود بینی سبکسرانه، آن شکمبارۀ سیری ناپذیر
 از آن پس که خورش خویش را بلعید، بزودی خود را می بلعد.
 این اورنگ خسروانی شاهان، این جزیره صاحب عصای
 همایونی

این خاك شاهوار، این سریر مریخ^۲
 این فردوس دیگر، این بهشت کوچک،
 این دژی که طبیعت برای دفاع از خویش
 برضد فساد و دست‌درازی جنگ ساخته است،
 این تبار نیکبخت آدمیان، این عالم صغیر^۳
 این گوهر نفیس که در دریای سیمین نشانده شده است،
 تا آنرا^۴ چون بارویی،
 یا همچون خاکریز مدافع قلعه‌ای،
 در برابر کین‌توزی سرزمینهای سیه روز، به کار آید.^۵

۱. به ناگاه: (۱) بی‌موقع، (۲) خیلی زود، م.

۲. مریخ: خدای جنگ، م.

۳. عالم‌صغیر: جهان فی‌نفسه (پوه) این اندیشه که انگلستان جهانی فی‌نفسه است که از مابقی دنیا جدا افتاده است هم در آثار کلاسیک و هم در نویسندگان هم‌زمان باشکسپیر دیده می‌شود (ه).

۴. آنرا: یعنی، دربار.

۵. مقایسه کنید با ۳-۶۱ در زیر. هر دو فراز حالت جزیره‌ای انگلستان و اینکه دریا هم آنرا محافظت می‌کند و هم از بقیه جهان جدایش می‌کند را مورد تأکید قرار می‌دهند (آ).

این زمین متبرک، این بوم، این خطه، این انگلستان،
این پرستار، این زهدان آکنده از شاهان راستین
که تبارشان هراس انگیز است و نژادشان نامدار
و هنرنمایی‌های سترگ‌شان در خدمت به مسیحیت^۱ و
شهورای راستین

در دور دست بلند آوازه است
همچون مزار فرزند مریم عذرا،
این فدیۀ جهان، در یهودیه لجوج^۲؛
این میهن جانهای ارجمند، این سرزمین بس عزیز
که آوازه‌اش، در سراسر جهان مرتبش را بلند کرده است،
اینک اجاره رفته است - گفتنش نیز برایم جانفرساست -
چون اقطاعی^۳، یا ملکی ناقابل به اجاره رفته است:
انگلستان که دریای پیروزمند محاصره‌اش کرده است^۴
که سواحل صخره‌ایش هجوم رشک‌آمیز نپتون^۵ آبها را
واپس می‌رانند، اینک در محاصره ننگ است،
در چنبره‌الکهای جوهر، وسندهای پوسیده چرمین است^۶؛

-
۱. خدمت به مسیحیت: یعنی، جنگهای صلیبی (ه).
 ۲. معروف است که یهودیان صرفاً به خاطر لجاجت از پذیرفتن دین مسیح ابا می‌کردند (پ و آ).
 ۳. هوگو «اقطاع» را به جای ملك آورده، که ما هم از او پیروی کرده‌ایم. ۴۰.
 ۴. به یادداشت ۵ (صفحه قبل) مراجعه کنید (آ).
 ۵. نپتون: رب النوع دریا و مجازاً به معنای دریا و اقیانوس است.
 ۶. اشاره‌ای به وامنه‌ای اجباری و منشورهای سپید، یکم، چهارم، ۴۸ را به بیند، ه.

آن انگلستان، که عادت به پیروزدن بردیگران داشت،
 بر خود به فتحی شرم آور دست یافته است.
 آه، ای کاش این فصاحت همراه با زندگی من از میان
 برمی‌خاست،

آنگاه، مرگ در نظرم چه شیرین می‌شود!

شاه، ملکه، آدم‌ل، بوشی، گرین، باگوت،
 داس، دویلوبی داد می‌شوند.

یورک: شاه آمده است، با جوانیش مدارا کن؛
 که بر کره اسبهای آتشین خو چون خشم گیرند^۱، توسنی
 بیشتر کنند.

ملکه: حال عموی شریفمان، لنکستر چگونه است؟

ریچارد: در چه حالی، مرد؟ حال گانت پیر چگونه است؟

سمانت: آه، آن نام چه سان زینده حال و روز من است!

براستی که گانت پیر، و تکیده^۲ از پیری.

در اندرون من اندوه به روزه ای کسالت بار نشسته است،^۳

و کیست که از خوردن پیر هیزد و تکیده نگردد؟^۴

۱. خشم گیرند: در بعضی از نسخه‌ها «خشم گرفتن» و در بعضی دیگر «دهنه زدن» آمده است، م.

۲. گانت... تکیده: گانت gaunt، در انگلیسی به معنی لاغر و تکیده است. بدین ترتیب شکسپیر روی این کلمه بازی کرده است، م.

۳. تصور می‌رفت که اندوه باعث تحلیل رفتن می‌شود، و گاهی برای بیان اندوه روزه گرفته می‌شد (۵).

۴. هوگو ترجمه کرده است: کیست که روزه بگیرد و تکیده نشود، م.

برای انگلستان خفته دیرزمانی بی خواب بوده‌ام،
بیخوابی لاغری می آورد؛ لاغری همان تکیدگی است.
ازلذتی که برخی پدران توشه می گیرند
من جز روزه نگرفته‌ام - مرادم دیدارروی فرزنداست.
و تو که این روزه گیری بر من نهادی، یکسر تکیده‌ام
کرده‌ای.

وبدینسانست که از تکیدگی درخورگور شده‌ام؛ همچون
گور تکیده شده‌ام،
گوری که زهدان میان تهیش فقط استخوانها را به ارث
می برد.

ریچارد: آیا بیماران بانامشان چنین چربدستانه بازی می کنند؟
سمات: نه، بخت بدم تاسرگرم شود خودرا به سخره می گیرد.
از آنرو که می کوشی تا نام مرا بامن بکشی^۱
ناممرا بهسخره می گیرم، شاه بزرگ، تاترا مداهنه گفته
باشم.

ریچارد: آیا سزاوار اشخاص محتضر است که زندگان را مداهنه
گویند؟

سمات: نه؛ زندگانند که محتضران را مداهنه می گویند.^۲
ریچارد: ولی تو که هم اینک روبه مرگی می گویی که مرا مداهنه

۱. می کوشی تا ناممرا بامن بکشی: یعنی، باتبعید فرزندم (پ).

۲. کلمات گانت، در اینجا همانند سطر ۹۳ مبهمند. شاید سطر ۹۱ بیان روشن تری

از افکار او باشد (ك).

می گویی.

گانت: آه، نه! این تویی که می میری، گرچه منم که بیمارترم.
ریچارد: من همه تندرستیم، نفس می کشم، و می بینم که تو سخت
بیماری.

گانت: آه، آنکه مرا آفریده است می داند که من ترا بیمار
می بینم؛

چشمانم کم سو است، با اینهمه می بینمت که بیماری،

تمامی کشور بستر مرگ تست،

و تو در آن به بیماری بدنامی خفته ای:

و تو که بیماری یکسر بی مبالانی

تن تدهین شده ات را

به مدد او ای همان «پزشکانی» می سپاری که در آغاز زخم

زده اند:

هزار مداهنه گر در درون تاجت نشسته اند،^۱

که فراخنایش فراتر از سرت نیست.

۱. ترا بیماری بینم... زخم زده اند: گانت در عبارت ساده «... ترا بیمار می بینم» دو مفهوم را بسط می دهد: (الف) «می بینمت که (از نظر سیاسی) بیماری»، این فکر در ریتهای ۹-۹۵، که بیماری سیاسی ریچارد به صورت استعاره با بیماری جسمی («بستر مرگ»... «بیماری»... «پزشکان») مقایسه می شود، و (ب) سطر ۹۴ «در تو بیماری می بینم» = «در تو تباهی و شر می بینم»، گسترش می یابد (آ).

۲. «سرت پراز کلمات چا پلوسان است، و، هر چند سرت خیلی کوچک است، اما نتایج این چا پلوسی ها تمامی کشور را در بر می گیرد» (ك).

و با وجود محصور بودن در دایره‌ای اینسان تنگ،
ویرانشان به وسعت تمامی کشور است.
آوخ! که اگر پدر بزرگت،^۱ با چشمی پیامبرگونه،
دیده بود که پسر پسرش چه سان پسرانش را^۲ نابود
خواهد کرد،

مایه ننگ را از دسترس دور می‌کرد
هم پیش از آنکه بر تخت بنشیند خلعت می‌کرد،
تا اینچنین برای خلع خود تسخیر شیاطین نشوی.
آری، برادرزاده، اگر سلطان تمامی جهان هم می‌بودی
اجاره دادن این سرزمین مایه ننگت بود.
اکنون که قلمروت تنها همین سرزمین است،
آیا به ننگ آلودن آن بالاترین ننگ نیست؟
توشاه نیستی، ملاک انگلستانی:
و همچون رعیتی مقید به قانونی^۳
و تو -

ریچارد: ابله دیوانه تکیده عقل^۴

-
۱. پدر بزرگت: ادوارد سوم (آ).
 ۲. پسر پسرش: ریچارد. پسرانش: گانت و کلاستر (ه).
 ۳. یعنی «به عنوان یک ملاک، باید همان قوانینی را مراعات کنی، که به منزله شاه، بالاتراز آنها می‌باشد». (ک).
 ۴. تکیده عقل: کم عقل. ریچارد با اسم گانت که به معنای «لاغر» و «تکیده» است بازی می‌کند، م.

که می‌پنداری امتیاز تب به تو رخصت داده است،
تا به گستاخی با سرزنشهای چندیش آور
رنگ از رخسار ما ببری، و خون شاهانه را
بواسطه خشم، از زادبومش^۱ برانی.
اینک، به جلال بس شاهانه تختم سوگند،
که اگر برادر پسر ادوارد بزرگ نمی‌بودی،
این زبانی که اینسان گستاخانه در دهانت می‌چرخد
سرت را از شانه‌های بی‌حرمتت جدا می‌کرد.
آه، ای پسر برادرم که خود پسر ادوارد بود،
بدان خاطر که ادوارد پدرم بوده است از من درمگذر.
آن خون را تو پیشاپیش، چون پلیکان^۲،
ریخته‌ای و مستانه سر کشیده‌ای:
برادرم گلاستر، آن روح بی‌آلایش نیکو خصال،
که در میان ارواح خوشبخت در آسمان شادمان‌باد،
می‌تواند همچون نمونه‌ای باشد، و گواهی شایسته
بر اینکه ترا از ریختن خون ادوارد پروایی نیست.
با بیماری کنونیم همدست شو،

۱. زادبوم: مراد چهره‌است، ریچارد بدرنگ باختن خود اشاره دارد. م.
۲. چون پلیکان: برطبق تواریخ طبیعی باستانی پلیکان موجودی دانسته می‌شد
که از خون و گوشت مادرش تغذیه می‌کند (ف) بچه پلیکان نماد ناسپاسی
بوده است (ه).

دل سنگت همچون داس خمیده زمان^۱ باد،
تا به یکی ضربت بدرود گلی را که دیرست پژمرده است.
زندگیت ننگین باد، و ننگت پس از مرگت پایدار!
این کلمات از این پس شکنجه‌گرانت باشند!^۲
مرا به بسترم ببرید، و سپس به گورم -
آنان دوستار زندگیند که از مهربانی و عزت برخوردارند.
[خارج می‌شود]

ریچارد: و بگذار آنان که پیر و ترش رویند بمیرند،
که تو از این هردو برخورداری، و این هردو درخور
گورند.

یورک: از اعلیحضرت استدعا دارم، که سخنانش را
به حساب هذیانهای بیماری و پیری او بگذارند.
به‌جانم سوگند که دوستان میدارد، و نزدش
همان اندازه عزیزید که هنری هرفورد - اگر در اینجا
می‌بود.

ریچارد: درست است، راست می‌گویید؛ مهر او همچنانست که مهر
هرفورد؛^۳

۱. داس خمیده زمان: دراصل crookedage آمده است که به معنی «روزگار خمیده» یا «عمر خمیده» می‌باشد، م.

۲. شکنجه‌گرانت باشند: وجدانت را آزار دهند (ب).
اتهامات گانت با گفتارهای قبلیش منطبقند. بی‌توجهی ریچارد به انگلستان
در برابر علاقه پرشور گانت قرار دارد، (۵).

۳. یعنی مثل هنری هرفورد علاقه بسار کمی به من دارد، م.

و مهر من نیز، همچنان است که مهر آنان؛ وبگذار همه
چیز همینطور که هست باشد.

نورثامبرلند دارد می‌شود

نورثامبرلند: سرورم، گانت پیر، اعلیحضرت را درود می‌فرستد.

ریچارد: چه می‌گویید؟

نورثامبرلند: راستی را که هیچ؛ همه چیز گفته شده است:

زبانش، اینک، سازی بی‌زه است؛

گفتار و زندگی را لنکستر پیر، سراسر به پایان برده است.

یورک: ای کاش یورک دومین کس باشد که این سان درمی‌شکند!^۱

مرگ گرچه خود خوارمایه است، اما اندوهی جان‌شکار
را پایان می‌بخشد.

ریچارد: رسیده‌ترین میوه نخست فرومی‌افتد، و او نیز چنین شد.

زمان او پایان آمد، مارا زیارت درپیش است؛

بس کنیم. اینک دربارهٔ جنگهای ایرلندمان:

باید آن چریکهای^۲ وحشی پریشان‌مو را ریشه‌کن کرد،

که چون مارسمی، در آنجا که دیگر هیچ مارسمی‌ای،^۳

۱. درمی‌شکند: «به پایان برده است» (۱۵۰) و «خوارمایه» (۱۵۲) را بسط
می‌دهد (ه).

۲. چریکها: در اصل کرنها Kernes سربازان پیاده سبک اسلحه ایرلند، که
بیشتر مانند چریکها [حشر] عمل می‌کردند تا مانند دسته‌جات منظم نظامی
(ف).

۳. به این افسانه اشاره دارد که پاتریک قدیس مارها را از ایرلند بیرون کرده
است (ف).

جز آنان، از امتیاز زیستن برخوردار نیست، می‌زیند.
و از آنجا که این امور خطیر هزینه‌های سنگین می‌طلبند،
واز همینرو، برای کمک به تأمین این هزینه‌ها
ظروف سیم‌وزر، مسکوک، درآمدها، و اموال منقولی را
که عمویمان گانت از خود بجا گذاشته است، تصاحب
می‌کنیم.

یورک:

تا چه هنگام می‌توانیم شکیبائی کنیم؟ آوخ
تا کی وظیفه‌شناسی می‌باید مرا و ادار به تحمل ستم کند؟
نه مرگ گلاستر، نه تبعید هر فورد،
نه وهنهایی که به ساحت گانت شد، نه ستم بر مردم
انگلستان

نه جلوگیری از ازدواج بالینبروک بینوا،
نه سرافکنده شدن شخص خودم،
هرگز مرا بر آن نداشته است که چهره صبورم را درهم
کشم،

یا خود احمی در روی سرورم کنم.
من آخرین پسر ادوارد بزرگم،
که پدرت، امیر ویلز، نخستین پسرش بود
در جنگ هیچ شیرژیانی هرگز از او خشماگین تر نبود،

۱. بنا به گفته هولینشد، شاه بالینبروک را متهم به خیانت به کشور کرد و از شاه فرانسه مصرانه خواست تا از ازدواج بالینبروک با دختر پسر عموی پادشاه جلوگیری کند (ف. ۵).

در صلح بره نر مخو هرگز
 از آن نجیب‌زاده، از آن شاهزاده جوان ملایمتر نه.
 تودارنده سیمای او هستی، که آنگاه که شمار سالیانش
 به پای تو میرسد، یکسر مانده تو بود؛
 اما ترش رویش همه بر روی فرانسویان بود،
 نه بر روی دوستان؛ آنچه را که خرج می‌کرد
 بادست نجیب خود کسب کرده بود، و هرگز به آنچه که
 پدر پیروزمندش

کسب کرده بود، دست نمی‌یازید
 دستش به خون هیچ خویشاوندی آلوده نبود،
 بل سرخ از خون دشمنان تبارش بود.
 آو، ریچارد! یورک سراپا غرق اندوه است.
 و نه هرگز این چنین مقایسه‌ای نمی‌کرد.

ریچارد:

خوب. عمو جان، موضوع چیست؟

آه سرورم، لطف فرموده بر من ببخشاید؛ و اگر هم

یورک:

نمی‌بخشند

من که دوستر می‌دارم بخشوده نشوم، بدان خرسندم.

آیا بر آنید که تیول سلطنتی^۱ و حقوق

هنری هر فورده تبعید شده را ضبط و تصرف کنید؟

۱. تیول سلطنتی: در اصل royalty است که به معنی «حقوقی است که شاه به یک

رعیت، و به خصوص یکی از اعضاء خاندان سلطنتی، می‌بخشد». هوگو در

برابر این کلمه «تیول مادام‌العمر» گذاشته است، م.

آیا گانت نمرده است؟ و آیا هر فورده زنده نیست؟
آیا گانت صدیق نبوده و آیا هری وفادار نیست؟
آیا آنیک سزاوار داشتن وارث نیست؟
و آیا وارثش فرزندی شایسته نیست؟
اگر حقوق هر فورده را پایمال کنید،
تمامی منشورها و حقوقی را که زمان عطا می کند، پایمال
کرده اید؟^۱

پس مگذار که فردا در پی امروز آید:
دیگر خودت مباش. زیرامگر از راهی
جز راه وراثت و جانشینی برحق شاه شده ای؟
اینک خدا را شاهد میگیرم - خدا نکند که حرفم درست
در آید! -

که اگر بناحق اموال هر فورده را ضبط کنید
اگر اجازه نامههایی را لغو کنید که به او حق می دهد^۲
تا توسط وکلایش میراثش را طلب کند،
واظهار بندگیش را نپذیرد

۱. زمان فرزندان جانشین پدر می کند؛ اگر حقوق جانشینی هر فورده را پایمال
کنی، زمان را از قدرت بخشیدن چنین حقوقی، به طور کلی، محروم می کنی
(ك).

۲. اجازه نامه های مزبور به بالینبروک اجازه می داد که برای به دست آوردن
املاک پدرش که بنا به قوانین فتو دالی تا هنگامیکه ثابت می شد که وارث به سن
بلوغ رسیده است در اختیار سلطان قرار داشت، اقدام کند. وارث پس از
دریافت زمین های مزبور باید به شاه اظهار بندگی می کرد (ه).

هزار خطر را بجان می‌خرید،
 هزار قلب پرمهر را از کف می‌دهید،
 و شکیبایی مهر آمیز مرا به آن سوی اندیشه‌هایی می‌رانید
 که شرف و وفاداری بدانها نتواند اندیشید.^۱
 هر چه می‌خواهی بیندیش،

ریچارد:

ما اوانی، اموال، خواسته و زمینهایش را ضبط
 می‌کنیم.
 من اینجا نخواهم ماند، تا شاهد چنین کاری باشم. بدرود،
 سرورم،

یورک:

هیچکس نمی‌داند فرجام اینکار چه خواهد بود؛
 اما به یقین توان گفت که کارهای بد
 هرگز نتیجه‌ای نیکو بیارند.
 [ببرون می‌دد].

بوشی، فوراً به نزد ارل ویلتشایر برو،
 و از او درخواست کن که در قصر الی به ما ملحق شود،
 تا در این باره بیندیشیم. فردا صبح
 رهسپار ایرلند خواهیم شد، و گمان می‌کنم که به‌نگام باشد.
 و در غیاب خویش، عمویمان یورک را
 نایب‌السلطنه انگلستان می‌کنیم

ریچارد:

۱. برخورد آشتی‌جویانه و سازشکارانه یورک جای خود را به اشاره به خیانت می‌دهد (۵).

زیرا او وفادار است، همواره از تهدل ما را دوست می-
داشته.

برویم، شهبانوی ما، فردا باید از هم جدا شویم؛
شادمان باشیم، که دوری ما دیر نخواهد پائید.

[شاه، ملکه، آومرل، بوشی، گرین و باگت
خارج می شوند]

نورثامبرلند: بسیار خوب، آقایان، دوک لئنکستر مرده است.
راس: و زنده نیز هست، چرا که پسرش اکنون دوک است.
ویلوپی: تنها عنوان دوک را دارد، اما از بابت در آمد دوک نیست.
نورثامبرلند: اگر عدالت به جای آورده می شد، هر دو را به کمال
می داشت.
راس: اندوهی گران دردل دارم، اما پیش از آنکه زبان بی پروا
دل را سبکبار کند،

این دل باید از سکوت بترکد.

نورثامبرلند: نه، افکارت را بر زبان آور، و بگذار آن سخن چینی
که به قصد آزار تو کلامت را باز گو کند، برای همیشه
خاموش شود.

ویلوپی: گویا می خواهی از دوک هر فورده سخن بگویی؟
اگر چنین است در سخن دلیر باش، ای دوست،
که گوش من برای شنیدن کلام خوبی در حقش، تیز است.
راس: خوبی ای نیست که در حقش بتوانم کرد

مگر اینکه دل سوختن بر او را

— که از ارث محروم و ناکام شده است — خوبی کردن
نام بگذاریم.

نورثامبرلند: به پروردگار سوگند، تحمل چنین ستمهایی در این
سرزمین روبه‌اضمحلال،

از سوی او که شاهزاده‌ای راستین است، و از سوی بسا
کسان دیگر

که خونی شریف در رگهایشان جاریست، ننگ است.

شاه‌خودش نیست: چاپلوسان فرومایه راهبریش می‌کنند،
و آنچه آنان، به تمامی از سر نفرت،

برضد هر کدام از ما بر زبان می‌آورند،

باعث می‌شود که شاه به پیگردی سخت

برضد خود ما، فرزندان، و وراث ما برخیزد.

عوام را با مالیاتهای اجحاف آمیز پوست‌کنده راس:

و مهرشان را یکسره از کف‌داده است، اشراف را به‌خاطر

منازعات دیرین

جریمه کرده، و مهرشان را یکسره از دست داده است.

و هر روز اجحاف تازه‌ای تدارک می‌بینند: ویلوی:

چون منشورهای سپید، وامهای اجباری، و نمی‌دانم چه

و چه؛^۱

اما ترا به‌خدا این همه کجا می‌رود؟

۱. منشورهای سپید: به یکم، چهار، ۴۸ مراجعه کنید، ۲. ۴۱های اجباری: ←

نورثامبرلند: جنگ آنهمرا تباه نکرده است، چرا که او جنگی نکرده است،

بل آنچه را که اجدادش از راه نبرد به کف آورده بودند، او با فرومایگی به مصالحه داده است؛

بیش از آنچه آنان در جنگ خرج کرده اند او در صلح خرج کرده است.

راس: ارل ویلتشایر کشور را اجاره کرده است.^۱

ویلوئی: پادشاه، همچون آدمی پاک باخته، ورشکست شده است.

نورثامبرلند: سرافکنده‌گی، سیروزی و سرنگونی برفراز سرش می‌چرخد.

راس: برای همین جنگهای ایرلند،

باهمه مالیاتهای سنگینش، پولی در بساط ندارد؛ مگر اینکه دوک نفی بلد شده را تالان کند.

نورثامبرلند: یعنی خویشاوند شریف خود را - عجب شاه تبهکاری!

اما، آقایان، ما آوای این طوفان دهشتناک را می‌شنویم، با اینهمه برای گریز از تندباد، در پی جان‌پناهی نیستیم؛ می‌بینیم که کولاک بادبانها مان را درهم می‌کوبد

امادست به کاری نمی‌زنیم، و با فراغ خاطر نابود می‌شویم. حتی همان کشتی شکستگی محتوم را نیز به عیان می‌بینم،

راس:

→ وام‌هایی که ابتدا توسط ادوارد هشتم در سال ۱۴۷۳ به عنوان نشانه‌ای از

حسن‌نیت نسبت به مقام سلطنت تحمیل می‌شدند (ک).

۱. اجاره کرده است: به یکم، چهار، ۴۵ مراجعه کنید (ه)

و خطر اینک گریزناپذیر است
 زیرا این چنین علل کشتی شکستگی خویش را تحمل
 می‌کنیم!
 نورثامبرلند: نه، چنین نیست: زندگی را می‌بینم که حتی از چشمخانه-
 های تهی مرگ^۱

می‌نگرد؛ با اینهمه نتوانم گفت
 که مژده آسایشمان چه‌مایه نزدیک است.
 ویلویی: بگذار، به‌همان گونه که در اندیشه‌های ما شریکی، مانیز،
 در افکارت انباز شویم.

راس: با اطمینان سخن‌گوی، نورثامبرلند
 ما همه تنی‌واحدیم، و بدینسان سخن گفتن،
 جز باخود اندیشیدن نیست، از همین‌رو دلیرباش.
 نورثامبرلند: بسیار خوب، بشنوید: من از پرت‌بلان^۲، خلیجی در
 بریتانی،

اخباری دریافت کرده‌ام که
 هری دوک هرفورد، رینولد لردکوبهام،
 (فرزند ریچارد ارل آرنلد)
 که اخیراً رشته پیوند خویش را با دوک آگرتز گسیخته
 است،

۱. دراصل، «چشمهای تهی مرگ» آمده است، علامت مرگ اسکلتی بوده است بدون چشم، م.

۲. این همان پرت‌بلان کنونی است که نزدیک کورت‌دونور واقع است (پ).

برادرش، اسقف اعظم سابق کانترבורی،
لرد توماس ارپینگهام، لرد جانراستون،
لرد جان نوربری، لرد رابرت واترتون، و فرانسیس
کوینت -

که همه از سوی دوک بریتانی سر تا پا مسلح شده‌اند،
با هشت کشتی عظیم، سه هزار مرد جنگی،
با شتابی هرچه تمامتر، رهسپار این دیارند،
و بزودی در ساحل شمالی ما پیاده خواهند شد،
شاید هم تاکنون پهلو گرفته باشند، اما در انتظار مانده‌اند
که شاه به ایرلند عزیمت کند.

پس اگر می‌بایست یوغ بردگیمان را بر زمین افکنیم،
و بالهای شکسته کشور بر خاک افتاده خود را توش و توان
بخشیم،

و تاج لکه‌دار شده‌مان را از گرو دلانان^۱ رهایی بخشیم،
و بزدائیم گرد و غباری که عصای زرین سلطنتییمان را
پوشانده است،

و جلال سلطنت را بدان بازگردانیم،
همراه من هم اینک به سوی راو نِسپورک بتازید؛
اما اگر بزدلید و می‌ترسید چنین کنید:
بمانید، و رازدار باشید، که من خواهم رفت.

۱. گرو دلانان: یادآور موضوع «شاه همچون یک ملاک» است، به همین صحنه،
سطرهای ۱۴-۱۱۳ مراجعه کنید، م.

راس: سوار شویم، سوار شویم! تردید را به ترسوها بسپارید.
ویلووی: ای کاش اسبم از نفس نیفتد، تا من پیش از همه، در آنجا
باشم.

[خارج می‌شوند]

✱ در صحنه یکم، چهار؛ و دوم، یک، ریچارد
به صورت انسانی بی عاطفه و فاقد دوران‌دیشی تصویر
شده، نه اعمال سبک‌رانه‌اش (اجاره دادن املاک، مصادره
اموال و غیره) اشراف را بدسوی بالینبروک می‌راند (ه).

صحنه دوم

[قلعه ویندسور]

ملکه، بوشی و باگوت وارد می‌شوند.

بوشی:

علیاحضرت بس غمگینند،
هنگام وداع با شاه، قول دادند
که ملال جان فرسارا یکسو نهند
و دلشاد باشند.

ملکه:

برای خشنود کردن شاه چنین قولی دادم - اما برای
خشنود کردن خود

چنین نتوانم کرد؛ با اینهمه هیچ دلیلی
در خوش آمد گفتن به میهمانی چون اندوه نمی‌بینم
جز اینکه با میهمانی بس عزیز، چون ریچارد عزیزم،
وداع گفته‌ام؛ با اینهمه چنینم می‌نماید
که غمی که هنوز زاده نشده،^۱ اما در درون زهدان بخت
به کمال رشد رسیده است

به‌سوی من می‌آید، و ته دلم
بی‌سبب می‌لرزد؛ چیزی آنرا غمگین می‌کند،

۱. غمی ... نشده؛ هوگو ترجمه کرده است، «بدبختی قریب‌الوقوع». این تصویر در همین مجلس، سطرهای ۶-۶۲ گسترش بیشتری یافته است، م.

که غم‌انگیزتر از جدایی از سرورم، شاه است.
هراندوه واقعی را بیست سایه است،^۱
که نمودی همچون اندوه واقعی دارند، بی آنکه هستی
داشته باشند.

زیرا چشمان اندوه، در تلالوه اشکهای کورکننده،
چیزی واحدا به چندین چیز تقسیم می‌کند،
بسان مناظری،^۲ که چون مستقیم بدانها بنگریم،
جز آشفته‌گی چیزی نمایان نمی‌شود، اما اگر از يك سو
بدانها نظر کنیم
شکلی واضح پدیدار می‌شود. به همین سان، علیاحضرت
عزیز؛

شما که بر عزیمت سرورتان ازیب‌وار می‌نگرید،
بیش از خود او^۳ شکلهای اندوه را می‌یابید،

۱. ولز این جمله را چنین معنی کرده است: «در ازای هر علت واقعی اندوه، بیست
علت خیالی هست». نیز، مقایسه کنید با پرده چهارم، صحنه یکم، ۲۹۹-۲۹۲
و زیرنویسهای آنها (آ).

۲. مناظر؛ نقاشی یا تصویری که اگر مستقیم بدان می‌نگریستند چیزی آشفته و
مبهم به نظر می‌رسید، اما اگر از زاویه‌ای خاص نگاهش می‌کردند تصویر
روشنی را نشان می‌داد. نوع دیگر «منظره» عبارت بوده است از آینه چند
بعدی منشورمانندی که هر کدام از سطوحش نمایانگر تصویری مجزا بوده
است (پ).

۳. بیش از خود او؛ علاوه بر اندوه واقعی (پ) - شاید منظور دوری ایزابل از
همسرش (ریچارد) باشد، م.

که گرچه سایه‌های موهومی بیش نیستند،
 بیش از عزیمت مولایتان انگیزه زاریدن شماست
 پس ای ملکه پرمهر،
 بر چیزی بیش از عزیمت همسران مگرید - که بیش از
 این چیزی دیده نمی‌شود،
 و اگر هم دیده شود، از چشم اندوه است،
 که به‌جای نگرستن بر حقایق، بر خیالات می‌نگرد.
 شاید؛ با اینهمه گواهی‌های دل
 متقاعد می‌کند که جز این است. باری،
 از غم گزیریم نیست؛ چنان غمگینم،
 که گرچه می‌کوشم به‌هیچ نیندیشم،
 سنگینی همین هیچ^۱ هم مرا از پای درمی‌افکند.
 فقط خیالات است، بانوی مهر بانم.
 همه چیز هست جز خیال:
 خیال همواره از اندوهی پیشین، سرچشمه می‌گیرد که
 آنرا زاده‌است؛ اندوه من، اینسان نیست،
 زیرا هیچ چیز اندوه مرا زاده^۲ است، با اینهمه اندوهی
 است راستین.

۱. سنگینی همین هیچ: ایزابل به‌اندیشه غم‌نامتولد (سطرهای ۱۲-۳۲)، که
 به‌یلمنا هیچ است، بازمی‌گردد (پ).
 ۲. تصویر زادن در چندین جا (بیت‌های ۱۰-۳۶-۶-۶۲) تکرار شده است.
 (۵)

یا آن مصیبتی که مرا اندوهگین می کند نزد کسی دیگر
است،

و تنها اگر بهمن باز گردد آنرا خواهم شناخت^۱

اما بر آنچه هنوز ناشناخته است

نامی نمی توانم نهاد: می اندیشم که باید «اندوه بی نام»
باشد.

(گرین داد می شود)

خداوند حافظ علیاحضرت باشد! سلام بر شما، آقایان! **گرین؛**

امیدوارم که شهریار هنوز برای عزیمت به ایرلند به کشتی
برننشسته باشند.

از چهره و چنین امیدی داری؟ امید بهتر آن است که آرزو **ملکه:**

کنی به کشتی نشسته باشد.

زیرا نقشه های او شتاب را ایجاب می کند، و شتابش

امید نیک ما را:

پس از چهره و امیدواری به کشتی نشسته باشد؟

که او، امید^۲ ما، بتواند نیروهایش را باز گرداند، **گرین:**

-
۱. خیال، همواره... خواهم شناخت: اندوه خیالی همواره از اندوهی واقعی سرچشمه می گیرد. اندوه من نمی تواند خیالی باشد، زیرا از اندوهی غیر واقعی سرچشمه می گیرد؛ یا اینکه اندوه غیر واقعی ای که آزار می دهد جایی وجود دارد، و من چنان صاحب آنم که گویی صاحب چیزی هستم که هنوز در اختیار کسی دیگر است (آ). در ترجمه فوق از تفسیر کلارندون استفاده شد، م.
 ۲. امید: این کلمه، جا به جا، معانی متفاوتی را می رساند، که باید به آنها توجه کرد، م.

و امید دشمن را به یأس کشاند،^۱
 که به قهر و غلبه قدم در این کشور نهاده است:
 بالینبروک از تبعید باز آمده است،
 و به سلامت، با سلاح آخته، به راونسپورک وارد شده
 است.

ملکه: اینک ای خدای آسمان ما را در امان دار!
 گرین: آو! بانوی من، این حقیقت محض است، و بدتر از
 همه اینکه

لرد نورثامبرلند، پسرش هنری پرسی جوان،
 لردها را س، بوموند، و ویلوبی،
 با تمامی دوستان قدرتمندشان، نزد او گریخته اند:
 پس از چهروی نورثامبرلند و مابقی این دار و دسته
 بوشی: شورش را

خائن اعلام نکرده اید؟
 اعلام کرده ایم؛ و ارل و وستر،
 گرین: با شنیدن آن، عصای^۲ خود را شکسته و از سمت پیشکاری
 استعفا کرده است.

و با تمامی خدام قصر
 به نزد بالینبروک گریخته است.

۱. که... امید: تکرار «امید» از ۷-۵۲، در اینجا به بازی با «امید»-«یأس»-

خاتمه می یابد، م.

۲. عصای منصب پیشکاری، م.

ملکه: ای گرین! پس غم مرا قابله تویی،
و بالینبروک زاده شوم غم من است.
اینک روحم هیولای^۱ خویش را به دنیا آورده است،
و من، مادری تازه فارغ، که نفس نفس زنان
غم برغم، ماتم بر ماتم افزوده‌ام.

بوشی: مایوس مشوید، بانو.

ملکه: چه کسی بازم خواهد داشت.

من مایوس خواهم شد، و با «امید فریکار»

خواهم جنگید - او مداهنه‌گر،

انگل، و درنگ افکن مرگ است:

مرگ به نرمی پیوندهای زندگی را می‌گسلد،

لیکن امید دروغین آنرا تا آخرین حد دوام می‌بخشد.

یودک داد می‌شود.

گرین: دوک یورک بدینجا می‌آید.

ملکه: با علامتهای جنگ برگردن سالخورده‌اش^۲،

آه، چه اندیشناک و دلمشغول می‌نماید!

۱. هیولا: (غم نامتولدی که در زهدان بخت به کمال رشد رسیده است، مصرع ۱۰)
(پ)، الیزابل همچون زنی است که نوزادش چنان موجود دیوآسایی است
که ولادتش رنجهای او را کاهش نمی‌دهد، بلکه بر آنها می‌افزاید (آ).
۲. ظاهراً یورک باید زرهی - گلوپوش - پوشیده باشد که گلورا محافظت می-
کند. در زمان شکسپیر برای افراد نظامی لازم بود که با لباس غیرنظامی
فقط از گلوپوش استفاده کنند، (آ).

یورك:

عمو، از برای خدا، حرفهای تسلی بخش بزنید.

اگر چنین کنم، به افکارم دروغ گفته‌ام.

آرامش در آسمانست و ما در زمینیم،

زمینی که در آن جز ناملایمات ورنج وغم نمی‌زید.

شوهرتان، برای نجات سرزمین‌های دوردست رفته‌است،

در حالی که دیگران آمده‌اند تا آنچه را که دارد در میهن

از او بر بایند.

او مرا در اینجا گذاشته‌است تا تکیه‌گاه دولتش باشم،

اما پیری چنانم ناتوان ساخته که خویشتن را نگه نتوانم

داشت

اینک آن ساعت نحسی که بی‌پروایبهای او^۱ به بار آورده

در می‌رسد،

اینک هنگام آزمودن دوستان چاپلوس است.

يك خدمتگزار داد می‌شود.

خدمتگزار:

سرورم، پسران پیش از رسیدن من رفته بود.^۲

رفته بود؟ خوب، هر چه پیش آید خوش آید!

یورك:

اشراف گریخته‌اند، عوام دل‌سردند

و می‌ترسم که به‌جانبداری از هر فرد شورش کنند

پسر، خودت را به‌خواهرم گلاستر در پلشی برسان

۱. بی‌پروایبهای او: پرده‌دوم، صحنه‌یک، ۳۷ و ادامه را ببینید، م.

۲. آومرل، که بنزد شاه‌به‌ایرلند رفته بود (ه).

خواهش کن که فوراً يك هزار پوند برابم بفرستد.
به ایست، انگشتری^۱ مرا با خودت ببر.

خدمتگزار: سرورم، از یاد برده بودم به عرض مبارك برسانم:

امروز در سرراهم به آنجا سرزدم
– اما غصه دارتان خواهم کرد اگر مابقی را باز گویم.
موضوع چیست، مردك؟

يورك:

خدمتگزار: دوشس، ساعتی قبل از رسیدن من، در گذشته بود.

يورك: پناه بر خدا، چه موج محنتی

براین سرزمین محنت زده هجوم آورده است!

نمی دانم چه باید کرد، کاش

بی آنکه بی وفائیم شاه را بدینکار برانگیخته باشد،

مرا همراه با برادرم گردن می زد.

عجب، هیچ پیکی به سوی ایرلند فرستاده نشده؟

برای این جنگها، پول از کجا فراهم کنم؟

بیا خواهر^۲ – ببخشیدم، بهتر بود می گفتم دخترعمو،

برو، پسر، خودت را به خانه من برسان، چندارابه فراهم کن

جوشن هایی را که در آنجاست، بیاور.

[خدمتگزار خارج می شود]

۱. انگشتری: به عنوان نشانه ای برای تأیید صدق گفتار، م.

۲. خواهر: ذهن يورك هنوز متوجه مرگ دوشس است (ه). دخترم: در اصل دخترعمو، اطلاق عام دارد، م.

آقایان، ممکن است تشریف ببرید افرادتان را گرد آورید؟
باور کنید اصلاً نمی‌دانم

این اموری را که اینسان آشفته به دست من سپرده شده
است،

چگونه یا از چهاره سامان دهم. هر دو خویشاوند منند:
آن يك سرور من است، که هم سوگندم وهم وظیفه‌ام
دفاع از او را بر من واجب می‌کند؛ آن دیگری، نیز،
خویشاوند من، که شاه براو ستم کرده است،
و وجدان و خویشاوندی بر من حکم می‌کند که دادش را
بستانم.^۲

خوب، باید کاری بکنیم. بیائید، دختر عمو،
شما را به جای امنی خواهم برد. آقایان، بروید افرادتان
را گرد آورید،

و فوراً در بار کلی به نزد من آئید.

من، نیز، باید به پلشی می‌رفتم،
اما زمان رخصت نمی‌دهد. همه چیز واژگونه است
همه چیز غرق در آشفتگی است.

[یوردک دملکه خارج می‌شوند]

بوشی: برای رساندن اخبار به ایرلند باد مساعد وزیدن گرفته،

۱. افرادتان: اجاره‌نشینان و وظیفه‌بگیران ملك خود را (آ).

۲. درستکاری و وسوسه‌های یوردک او را بایک معما روبرو می‌کند (ه).

اما از آنجا چیزی باز نگشته است. از برای ما گرد-
آوردن نیروهایی

همسنگ با دشمن

یکسره ناممکن است.

گرین: گذشته از این، دلبستگی شاه به ما

قرین نفرت آنها نیست که شاه را دوست نمی‌دارند،

باسوت: عوام ناپایدارند، زیرا دوستیشان

در کیسه پولشان نهفته است، هر آنکس که آنرا خالی کند

به همان نسبت قلبهایشان را از کینی مرگبار می‌آکند.

بوشی: از همین روست که شاه نزد همگان

محکوم است.

باسوت: اگر امر قضاوت در کف آنان باشد، ما نیز محکومیم،

زیرا همواره به شاه نزدیک بوده‌ایم.

گرین: خوب، پس برای جستن پناهگاهی هم اکنون به سوی

قلعه آریستو^۱ روانه خواهیم شد،

ارل ویلتشایر پیشاپیش بدانجا رفته است.

بوشی: من هم باشما بدانجا خواهم آمد، زیرا این عوام کینه‌توز

خدمتی در حقمان نخواهند کرد،

جز اینکه چون سگهای ولگرد یکسر پاره‌پاره‌مان کنند.

آیا شما هم به‌مراه ما می‌آید؟

۱. آریستو: تلفظ قدیمی بریستول (پ).

- باگوت: نه، من به ایرلند، نزد اعلیحضرت خواهم رفت.^۱
 بدرود! اگر گواهی‌های دل پوج نباشد،
 ماسه‌تن در اینجا وداعی جاودانه می‌کنیم و هرگز یکدیگر
 را باز نخواهیم دید.
- بوشی: همه چیز به توفیق یورک در روبروی باهجوم بالینروک
 بسته است.
- گرین: افسوس، وظیفه‌ای که دوک بینوا برعهده دارد
 چون شمارش شنها و خشکاندن اقیانوسها محال است؛^۲
 در برابر هر یک تن که در کنارش می‌جنگند، هزاران تن
 خواهند گریخت.
- بار دیگر، بدرود - برای آخرین بار، و برای همیشه.
 خوب، شاید باز هم همدیگر را دیدار کنیم.
 باگوت: می‌ترسم که، هرگز.

[خارج می‌شوند]

۱. در مورد باگت مطالب ضدونقیض دیده می‌شود. او به ریچارد نمی‌پیوندد.
 گفته می‌شود که با بوشی و گرین در قلعه بریستول است ولی به هنگام اعدام
 آنها اسم او آورده نمی‌شود. و بالاخره در چهارم، یک، برای شهادت دادن
 برضد آومرل به صحنه می‌آید (۵).
 ۲. ضرب المثل (۵).

* این پرده از يك طرف پیشگوئیهای گانت در صحنه قبلی را بسط می‌دهد و از سوی دیگر از طریق نشان دادن تنهایی و بیچارگی ملکه، تا اندازه‌ای برای ریچارد همدردی را که یکسره از دست داده بود جلب می‌کند. با ورود یورک و مستخدم، که هر کدام حامل اخبار بدی هستند، گواهی‌های قلبی ملکه جای خود را به یأس می‌دهد؛ سرگردانی یورک او را وادار می‌کند که مرگ خود را آرزو کند؛ افراد محبوب ریچارد، بسی آنکه امیدی به نجات داشته باشند، پابه‌گریز می‌نهند (ه وک).

صحنه سوم

[گلاستر شایر]

نورثامبرلند و بالینبروک دارد می‌شوند.

بالینبروک: بزرگوارا، اکنون تا بار کلی چقدر مانده‌است؟

نورثامبرلند: باور کنید، سرور شریف،

من اینجا، در گلاستر شایر، بیگانه‌ام:

این تپه‌های بلند وحشی و راه‌های سخت و درشت‌نک

فرسنگ‌هایمان را طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر می‌نمایند،

با اینهمه صحبت‌های دلنشین شکرینتان،

راه ناهموار را دلنشان و فرح‌بخش کرده‌است.

اما می‌اندیشم که

راس و ویلوبی که از مصاحبت شما محرومند،

راه را ونسپورگک تا کاتسولدز را چه مایه خستگی آور

خواهند یافت.

باید بگویم که مصاحبت شما

سفری پرملال را بس دلپذیر کرده‌است.

اما سفر آنان را این امید شیرین می‌کند،

که از امتیازی که اکنون از من است، برخوردار خواهند شد.

و امید شادی آینده همچون امید تحقق یافته شادبخش، است.

و آن والانژادان خسته را

این امید خود، راه کوتاه خواهد کرد، همانسان که مرا افسون آشکار مصاحبت شریف شما راه کوتاه کرده است.

بالینبروک:

مصاحبت من از صحبت‌های خوب شما

بس کم ارجح تر است. اما آن کیست که به اینجا می آید؟

هری پرسی داد می‌شود.

نورثامبرلند:

پسر من، هری پرسی جوان^۱ است.

که برادرم اورا، از جایی، بدینجا فرستاده است.

هری، حال عمویت چگونه است؟

پرسی: سرورم، در این اندیشه بودم که حالش را از شما جویا

شوم.

نورثامبرلند: چطور! مگر او نزد ملکه نیست؟

۱. هری پرسی جوان: معروف به هاتسپر. شکسپیر او را تبدیل به یک «پسر» (سطر ۳۶) می‌کند در حالیکه از لحاظ تاریخی ۳۵ سال داشت و دو سال از ریچارد و بالینبروک بزرگتر بود. در نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» پرسی برعلیه هنری (بالینبروک) شورش می‌کند و در نبرد شوزبری در ۱۴۰۳ به قتل می‌رسد (هوک).

خیر، ای سرور مهربان، او دربار را ترك گفته،
عصای صاحب‌جاهی خویش را شکسته و خادمان سرای
شاهی را پراکنده است.

نورثامبرئند: چرا این کار را کرده است؟^۱

آخرین باری که باهم سخن گفتیم، چنین عزمی نداشت؟
زیرا عالیجناب را خائن اعلام کردند.

اما، سرورم، او بهراونسپورگ رفته،
تا خدمتگزار دوک هر فورده شود،

و مرا از راه بارکلی فرستاده است

تا معلوم کنم که دوک یورک چه مایه نیروگرد آورده است
با این دستور که سپس بهراونسپورگ بروم.

نورثامبرئند: آیا دوک هر فورده را از یاد برده‌ای، پسر؟

خیر، سرور نیک‌نهادم، زیرا

آنچه که هرگز به‌مخاطر نسپرده‌ام از یاد نمی‌رود، تا آنجا
که به‌یاد دارم

در زندگیم هرگز او را ندیده‌ام.

نورثامبرئند: پس اکنون بیاموز که او را بشناسی. این دوک است.

سرورگرامیم، خدمات جوانی خام و نافرهمیخته‌را

— که امیدوارم گذشت ایام پخته‌تر

و درخور خدماتی ارزنده‌تر و کارسازترش کند —^۲

۱. به‌پرده دوم، صحنه دوم، ۵۸-۶۱، مراجعه کنید (پ)

۲. که... کند؛ طنز آمیز است، زیرا پرسی بر علیه بالینبروک در نمایشنامه «هنری چهارم» — بخش اول «شورش می‌کند» (ه).

نثار قدوم تان می کنم.

بالینبروك:

سپاسگزارم، پرسی مهربان. یقین داشته باش

که خود را از هیچ بابت انسان خوشبخت نمی دانم
که از بابت داشتن قلبی که قدر دوستان خوبم را می داند،
و همچنانکه بختم با مدد مهر تو کامکار می شود
همواره مهر تو را قدر خواهد شناخت.

قلبم پیمان می بندد، و دستم بدینسان آنرا مهر می گذارد.^۱
(دست پرسی را می فشارد).

نورثامبرئند:

تا بار کلی چقدر راه است؟ و کدام آشوب، یورك،
این نیکمرد کهنسال را

همراه با مردان جنگیش در آنجا نگه داشته است؟

قلعه در آنسوی ردیف درختان است،

پرسی:

انسان که من شنیده ام، مردی سیصد پاسبان آنند،

و لردها یورك، بار کلی، و سیمور در آنجا بند،

و هیچ فرد صاحب نام و والجاه دیگری در آنجا نیست.

داس و ویلویی داد می شوند.

۱. نیز به سطرهای ۲-۶۱، ۷-۶۵ مراجعه کنید. در هنری چهارم، بخش اول، برده یکم، صحنه سوم، ۵۵-۲۴۲، پرسی این گفتگورا باخشم و دل آزرده گی به یاد می آورد و می گوید که بالینبروك قولهای خود به دوستان خویش را «پاس نداشته است، و هیچ پاداشی به خاطر پشتیبانیشان به آنها نداده است». در این کلمات و شورش پرسی در هنری چهارم، که به مرگ او می انجامد، طنزی نهفته است (آ)،

نورثامبرلند: لردها راس و ویلویی بدینجا می آیند،
از بیس رکاب زده اند خون آلودند، و از شتاب چون آتش
سرخند.

بالینبروک: خوش آمدید، سرورانم؛ می دانستم که مهرتان به خیانتکاری
تبعیدی

شما را به اینجا خواهد کشاند. گنجینه من یکسر،
جز سپاسهای خشک و خالی نیست، که به هیچ روی،
مهر و جهد شما را پاداشی به سزا نتواند بود.
ما از حضور شما مستفیض هستیم، ای بزرگمرد نژاده.
راس:
فیض ما بسی فراتر از زحماتی است که برای دستیابی
و ویلویی:
بدان متحمل شده ایم.

بالینبروک: تنها گنجینه بینوایان سپاس فراوان است،
و این تازمانی که بخت نوزادم پا به سال نگذاشته است،
همچنان تنها انعام من خواهد بود. اما آن کیست که بدینجا
می آید؟

نورثامبرلند: گمان می کنم، لرد بارکلی باشند.

بارکلی دارد می شود.

بارکلی: لرد هر فورد، پیامی برایتان آورده ام.
بالینبروک: سرورم، با عنوان لنکستر است کمین پاسخ می گویم،
و به جستجوی همین نام است که به انگلستان آمده ام،
و قبل از آنکه به آنچه می گوئید پاسخ گویم،

باید این نام را از زبان شما بشنوم.
بارکلی: سوء تفاهم نشود، سرورم. مراد من این نبوده است
که هیچ يك از عناوین عالیجناب را حذف کنم،
من از جانب نایب السلطنه والاحاه،
از جانب دوک یورک، نزد شما، سرورم -
که لرد هر جا که خواهید باشید - آمده‌ام
تا بدانم چه چیز شمارا برمی‌انگیزد تا از غیبت شهریار
سود جوئید
و آرامش کشورمان را با سلاح آخته و از روی خود-
خواهی، برهم زنید.
بالینبروک: مرا نیازی به رساندن حرفهایم توسط شما نیست،
که هم اینک عالیجناب، خود آمدند. اینک عموی شریفم!
(زانو می‌زند)
یورک: قلب خاکسار ت را نشانم ده، نه زانویت را،
که کار کردش فریبکارانه و دروغین است.
بالینبروک: عموی بخشنده‌ام -
یورک: اه، او! نه بخشنده‌ام بخوان و نه عمو.
من عموی هیچ خائنی نیستم، و آن واژه «بخشایش»
در دهان يك ناسپاس، کفر محض است:
چرا آن پاهای اخراجی و تبعیدی

جسارت ورزیده است تا دوباره برخاک انگلستان گام نهد؟
و باز هم «چراهایی» دیگر - چرا آن گامها جسارت
ورزیده اند

چندین فرسنگ سینه صلحجوی کشور را درنوردند؟
و در دهکده های رنگ پریده اش
باجنگ و نمایش سلاحهای نفرت انگیز وحشت بیا فرینند؟
آیا از این رو آمده ای که شاه تدهین شده اینک غایب
است؟

بسیار خوب، ای پسرک ابله، شاه در اینجا، مانده است
(به سینه اش اشاره می کند).

و اقتدارش در قلب وفادار من جا دارد،
آه! که اگر اینک همچون گذشته سر کرده جوانانی
آنان پر شور بودم،
همچون آنهنگام که پدرت، گانت شجاع، و خود من،
شاهزاده سیه پوش^۱ را - که همچون مریخی^۲ جوان در
میان انسانها بود -

از بین چندین هزار فرانسوی رهایی بخشیدیم،^۳

آه، آنگاه چه باشتاب این بازوی من

۱. شاهزاده سیه پوش = پدر ریچارد، ادوارد سوم (آ)

۲. مریخی جوان = مریخ، خدای جنگ، م.

۳. تاریخدانان هیچ شاهی در این مورد نیافته اند. شکسپیر احتمالاً از «ایلیاد»

بخش هفتم، ۱۵۷، الهام گرفته است (نک).

که اینک فلج است، ترا سیاست می کرد،
و گناه ترا پادفرهی درخور می داد!
عموی بزرگوارم، اجازه فرمائید از گناه خویش آگه شوم
که از چه نوع است، و چگونه رخ داده است؟

بالینبروک:

یورک: از خطرناکترین نوع است -

شورش آشکار و صریح و خیانت نفرت بار!
تو نفی بلد شده ای، و با اینهمه پیش از آنکه
ایام تبعیدت پایان پذیرد، بدینجا آمده ای،
و برضد سرورت شمشیر کشیده ای.

بالینبروک:

آنگاه که تبعید شدم، نامم هر فرورد بود
و اینک که باز آمده ام، به پی جویی عنوان لنکستر آمده ام.
ای عموی شریفم، از عالیجناب استدعا دارم
بی نظرانه به شکوایم در نگرید:

شما پدرم هستید، زیرا آنگاه که می بینمتان
می پندارم که گانت کهنسال زنده شده است.^۱ پس ای
پدر من،

آیا روا می دارید که من همچون خانه بدوشی در بدر
محکوم به آوارگی باشم، و حقوق و امتیازاتم را
به زور از چنگم بر بایند و به نوکیسگان هرزه و اسرافکار^۲

۱. بالینبروک با زیرکی خاطرات یورک در باره گانت را مورد استفاده قرار می دهد (۸).

۲. نوکیسگان هرزه و اسرافکار: یعنی باگوت، گرین و بوشی (پ).

واگذارند. از چهره زاده شده‌ام؟
 اگر شاه، پسر عمویم، شاه انگلستان است،
 باید بپذیرند که من، نیز، دوک لنکسترم.
 شما پسری دارید - آومرل - پسر عموی شریف من:
 اگر شما قبل از پدر من می‌مردید و او اینسان پایمال ستم
 می‌شد،

باید عمویش گانت را به جای پدر می‌یافت،
 که ستم‌کنندگان بر او را تا سرحد مرگ پی می‌گیرد،
 من اینجا از حق تعقیب و طلب دارائیم محروم شده‌ام،
 گرچه اجازه‌نامه‌هایم مرا پروانه چنین کاری می‌دهد:
 همه دارایی پدرم ضبط دیوان شده و به فروش رفته است،
 و از تمامی اینها همچون چیزهای دیگر به نادرستی استفاده
 می‌شود.

توقع داشتید چه کنم؟ من از رعایای این کشورم
 و از قانون استعانت می‌جویم؛ از وکیل گرفتن منع شده‌ام،
 و از همین رو به تن خود اقامه دعوا می‌کنم
 و میراثم را از رهگذر تباری مشروع وامی‌ستانم.

نورثامبرلند: بردوک شریف بی‌اندازه ستم رفته‌است.
 راس: بر ذمه عالیجناب است که او را مشمول عدالت قرار دهید.

۱. با سطر ۱۳۳ در زیر مقایسه کنید، و به یاد داشت مربوط به دوم، يك-۴-۲۰۲
 مراجعه کنید (آ). اجازه‌نامه: نام سرگشاده‌ای که شاه یا مقام بلند پایه
 دیگری به کسی می‌دهد و ضمن آن حقوق یا امتیازاتی را تفویض می‌کند (ه).

ویلوپی

سفلگان با دازایی او به سروری رسیده‌اند.

یورک:

لردهای انگلستان، به سخن من گوش فرادهید:

از بیدادهایی که بر برادرزادام رفته است منزجرم،

و در حد تو انم کوشیده‌ام تا این بیدادها جبران شود؛

اما بدینسان آمدن، با سلاح آخته،

خودسرانه عمل کردن، و راه خویش بریدن،

تا عدالت را با خطاکاری بازجوید - نه، چنین نباید کرد.

وشما، نیز، که بدینسان حمایتش می‌کنید،

شورش براه می‌اندازید، و همگی شورش می‌هستید.

نورثامبرلند: دوک شریف سوگند خورده است

که تنها برای کسب حقوق خویشتن آمده است - و

چون مدعایش، برحق است

ما، جملگی، سوگند خورده ایم که او را یاری کنیم.

و هرگز روی خوشی نبیند، آنکس که این سوگند را

بشکند!

یورک:

بسیار خوب، پس علت سلاح برگرفتن اینست.

باید اعتراف کنم، که او را از اینکار باز نمی‌توانم داشت،

زیرا نیروهایم ضعیف و بی‌سازو برگند.

۱. دوک... بشکند: به برده سوم، صحنه سوم، ۱۹۶ مراجعه کنید: این همان

چیزی است که بالینبروک در مصرع یاد شده به ریچارد اظهار می‌کند (آ.)

همچنین به «هنری چهارم - بخش اول»، چهارم، سه، ۷۸ - ۶۰ مراجعه

کنید (۵).

اما، سوگند به آنکه به من جان داد، گرد تو انم می بود،
 شما همگی را به بند می کشیدم، و وامی داشتم
 که تا در برابر شاهنشاه سر خم کنید و از او عفو بخواهید؛
 اما اکنون که در تو انم نیست، بدانید که من
 بی طرف می مانم. پس بدرود،
 مگر اینکه مایل باشید به قلعه در آید
 و شب را در آنجا بیتوته کنید.

بالیبروک: عمو جان، این دعوتیست که ما آنرا می پذیریم.

اما باید عالیجناب را راضی کنیم که با ما
 به قلعه بریستول بیاید، که می گویند
 در تصرف بوشی، باگت،^۱ و همدستان آنانست.
 و من سوگند خورده ام که ریشه این کار با فک های کشور را
 برکنم و یکسره نابودشان کنم.
 شاید مایل باشم با شما بیایم؛ با اینهمه خواهم ماند
 زیرا از شکستن قوانین کشورمان نفرت دارم.

یورک:

۱. باگت: با دوم، دو، ۱۴۱ و سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ک).

۲. کادها فنگها: = انگلها؛ در زمان شکسپیر به افرادی که با غارت بیت المال
 ثروت مند می شدند اطلاق می شد (ه)

کشور: در اصل commonwealth به معنی «مشارك المنافع» و یا «جمع المال»
 آمده است، هوگو آنرا «جمهوری» ترجمه کرده است و ما «کشور» را که
 معنایی عام تر دارد ترجیح داده ایم، م.

به شما خوش آمد می گویم بی آنکه شما را دوستان یا
دشمنان خود بدانم:
این آب رفته را دیگر به جوی بازنتوان آورد.^۱
(خارج می شوند)

۱. يورك با توسل به این ضرب المثل دست روی دست گذاشتن خود را توجیه می کند (ه).

* این صحنه که موج بالا گیرنده بخت بالینبروك را نشان می‌دهد ، به گونه مؤثری در نقطه مقابل صحنه قبلی قرار دارد. ساخت این صحنه به طرز شگفت‌انگیزی مشابه صحنه قبلی است ، و از مجموعه ورودهایی که دارای تأثیر تراکمی است تشکیل یافته است، تا آنگاه که حتی نماینده شاه، یورك، خود را تحت سیطره غاصب تاج و تخت می‌یابد. بالینبروك در لندن محبوبیت داشت، و می‌دانست که به هنگام ورود به شهر از اشراف مستقل خواهد بود؛ در عین حال در برابرشان اظهار فروتنی می‌کند و فقط خواستار املاك خویش و حکمروایی عادلانه‌تر شاه می‌شود. از نحوه نمایش چاپلوسیهای نورثامبرلند روشن است که شکسپیر فردی را که در «هنری چهارم - بخش اول» از کمک به فرزندش در هنگام نیاز - مندیش شانه خالی خواهد کرد، پیشاپیش مد نظر داشته است (ك).

صحنه چهارم

[اردو گاهی در ویلز]

ادل سالیسبری و یک افسر اهل ویلز وارد می‌شوند

افسر: لرد سالیسبری، ما ده روز است که در اینجا مانده‌ایم و به زحمت هموطنان خویش را گرد هم نگه داشته‌ایم، اما هنوز هیچ خبری از شاه دریافت نکرده‌ایم؛ از این رو پراکنده خواهیم شد. بدرود.

سالیسبری: یک روز دیگر هم در اینجا بمان، ای ویلزی وفادار!^۱ شاه تمامی اعتمادش را در تو نهاده است.

افسر: می‌گویند شاه مرده است؛ ما نخواهیم ماند. درختان غار^۲ میهنمان همه پژمرده‌اند، و شهابها^۳ ستارگان ثابت آسمان را ترسان می‌کنند،

۱. در مورد بالینبروک، ریچارد و ویلزیها، پرده سوم، صحنه یک، ۴۳ را نیز به بینید (آ).

۲. درختان غار: مثل سایر درختان همیشه سبز، نشانه فنا ناپذیری روح بوده‌اند. بیان ترسی خرافی موضوع اصلی این صحنه است. پژمردن درختان غار، سرخ بودن ماه، و غیره نشانه‌هایی شوم به شمار می‌آمده‌اند. (آ، و، پ).

۳. وفور شهابها علامت دگرگونی کشور دانسته می‌شدند (ه).

ماه پریده رنگ از زمین خونین می‌نماید.
 این علامتها پیشگوکننده سقوط یا مرگ شاهانند.
 بدرود: همشهریان ما گریخته و رفته‌اند،
 زیرا همگان، بیگمانند که پادشاه‌شان، ریچارد، مرده
 است.^۲

[خارج می‌شود]

سالسبری: آه، ریچارد! باچشمان روح افسرده‌ام
 می‌بینم که جلالت همچون ستاره‌ای ثاقب
 از افلاك برخاك دون می‌افتد
 خورشیدت اشکریزان در زرفنای غرب فرو می‌نشیند،^۳
 و از آمدن طوفان و محنت، و آشوب خبر می‌دهد
 دوستانت گریخته‌اند تا خدمت دشمنانت را کمربندند،
 و تقدیر یکسره راه سیه‌روزی‌ترا می‌پوید.

[خارج می‌شود]

-
۱. می‌نماید: در اصل: looks به معنی (۱) بنظر می‌رسد، (۲) تأثیری شوم بر زمین می‌گذارد، (۳).
 ۲. طوفان بقدری بازآمدن ریچارد را از ایرلند به تأخیر انداخت که شایع شد مرده است (ك).
 ۳. در این بیتها همان تصویر مورد استفاده ریچارد در پرده سوم، صحنه سه، ۷۳-۱۷۸، به کار رفته است (آ). نشان ریچارد خورشیدی بود که ابرها آنرا پوشانده بودند؛ باسوم، دو، ۵۲ - ۳۶ وسوم، سه، ۷ - ۶۲ مقایسه کنید (آ).

✱ عقب نشینی و یلزیها و پیشگویی سالیبری
به دنبال بی طرف ماندن یورک تأکیدکننده واژگون شدن
بخت ریچارد است. واضح است که ریچارد باید تنها
به قدرت شخص خویش اتکا کند. زمان این وقایع ۲۸
ژوئیه، ۱۳۹۸ بوده است (ک و ه).

پرده سوم

صحنه اول [بريستول. در جلو قلعه]

بالينبروك، يودك، نودثامبرلند، وبوشی و گرین - که
زندانیيند - وارد می شوند.

بالينبروك:

این افراد را پیش آرید،

بوشی و گرین! من روح شما را رنجه نخواهم کرد،
زیرا هم اینک می باید جسمتان را ترك گوید؛
برزندگی جنایتکارانه شما - که از نیکوکاری بوئی نبرده
است -

تأکید می ورزم؛ با اینهمه، برای شستن خونتان
از دستهای خویش،^۲ در همینجا و در برابر مردم
برخی از علل مرگتان را باز خواهم نمود:

۱. در ترجمه بیت فوق از ترجمه فرانسه گریوله تبعیت شده است، اما آردن
آنرا چنین تفسیر کرده است: «با تأکید بیش از حد بر هلاکت بار بودن
زندگیتان» همچنین، هوگو این بیت را چنین ترجمه کرده است «با افشای
بس طولانی زندگی سردبارتان»، م.

۲. برای شستن... خویش: این عبارت یادآور عمل پیلات در مورد عیسی مسیح
است، که ریچارد در پرده چهارم، صحنه اول، ۴۱-۲۳۸ به آن اشاره می کند
(ب و ۵).

شما شاهزاده‌ای را گمراه و شاهی راستین را،
نجیب‌زاده‌ای شریف و آراسته‌را
نگون‌بخت و آلوده کرده‌اند.
شما به گونه‌ای، با اوقات گناه‌آلودتان،
میان شاه و ملکه‌اش جدایی انداخته‌اید،^۱
حقوق همبالینی شاهان‌را نقض کرده‌اید،
و زیبایی چهره ملکه‌ای جذاب را،
با اشک‌هایی که از کردار زشت شما جاری شده است،
لکه‌دار کرده‌اید،
خود من - که بنا به تباری سعادت‌بار، شاهزاده‌ای هستم،
که قرابت خونی با شاه دارد، و از مهر او برخوردار بود
تا اینکه به سعایت شما از چشم او افتاد -
گردنم را زیر ضربات شما خم کرده‌ام،
نفس انگلیسیم را در ابرهای بیگانه دمیده‌ام،
و نان تلخ تبعید خورده‌ام،
در همان حال شما املاک مرا بلعیدید،
نخجیر گاه‌هایم را جرگه کردید^۲ و بردید و درختان جنگلم
را بریدید،

۱. شما... کرده‌اید: این اتهام پایه و اساس تاریخی ندارد، و تنها برای خوب جلوه دادن بالینبروک اختراع شده است (ك).

۲. برداشتن حصار بندی، یعنی، تبدیل کردن پَسارکها به ملک عام (فرهنگ آکسفورد).

از پنجره خانه‌ام نشان خانوادگیم را برداشتید،^۱
 جقه‌ام^۲ را از میان بردید، جز احترام مردم و خون رگ‌هایم
 نشان دیگری برایم به جای نگذاشتید
 تا به جهان نشان دهم که من یک نجیب‌زاده‌ام.^۳
 اینها، همه، و بسیار بیش از اینها،
 به مرگ محکومتان می‌کند. به اعدام
 و به دست مرگ بسپاریدشان!

بوشی: به کام مرگ رفتن مرا از آمدن بالینبروک به انگلستان
 گوارا تر است. بدرود، سروران.

گرین: مایه تسلایم اینست که آسمان ارواح ما را پذیره خواهد
 شد،

و بی‌عدالتی^۴ را با عذاب‌های دوزخ مکافات خواهد داد.
 لرد نورثامبرلند، ترتیب اعدامشان را بدهید.
 بالینبروک:

(نورثامبرلند و زندانیان خارج می‌شوند)

(به بودک) عمو، فرمودید ملکه در سرای شماست،

۱. نشانهای خانوادگی را غالباً بر پنجره‌های خانه‌های متعلق به بزرگان نقاشی
 می‌کردند (لوتیان).

۲. جقه (یا تاج): علامتی بود که همراه با یک شعار، علاوه بر نشان خانوادگی
 مورد استفاده قرار می‌گرفت (ک).

۳. بالینبروک تنها شکوایی شخصی را مطرح می‌کند، او از ستمی که بر مردم
 رفته است چیزی نمی‌گوید (س).

۴. بی‌عدالتی: بالینبروک هم‌اکنون با به دست گرفتن اختیار مرگ و زندگی
 انسانها، از حدود خویش خارج شده است (ک).

برده سوم / ۱۲۹

از برای خدا مقرر دارید با او به نیکی سلوک شود،
سلامهای گرم را به او برسانید
کاملاً دقت بفرمائید سلامم به او برسد.
نجیب‌زاده‌ای از افراد خویش را

یورک:

با نامه‌ای مفصل درباره محبت‌شما بدو، به‌سویش گسیل
کرده‌ام.

سپاسگزارم، عموی مهربان. به‌فرمائید، سروران،
تا برای نبرد با گلندوور و همدستانش رهسپار شویم:
اندکی کار، و آنگاه فراغت و جشن.

بالینبروک:

[خارج می‌شوند]

✦ طرز رفتار شاهانه بالینبروک با افراد مورد
حنایت ریچارد بازگوکننده رفتار او به عنوان یک حاکم
است. سقوط افراد نزدیک به ریچارد پیش در آمد سقوط
خود اوست. بالینبروک غاصب هم اینک با حکم راندن بر
زندگی و مرگ انسانها، به سوی به دست گرفتن قدرت
پیش می رود. هری پرسی در «هنری چهارم» - بخش اول»
اورا متهم می کند که با اینکه در ابتدا قول داده بود که فقط
برای کسب عنوان لنکستر، آمده است، در واقع هدنی
دیگرا دنبال می کرده است (ک و ه).

صحنه دو

[ساحل ویلز]

صدای طلبها، آوای شیپور و به اهتزاز در آمدن پرچمها.
شاه ریچارد، آومرل، اسقف کارلایل، و سربازان وارد
می شوند.

ریچارد: آن قلمرا بار کلافلی^۱ می نامند؟

آومرل: آری، سرورم. اعلیحضرت هوای اینجارا

پس از تکانهای دریای افسار گسیخته، چگونه می یابند؟
ریچارد: ناگزیر باید آنرا از تهل دوست بدارم: از شادی اشك

می ریزم

که باردیگر بر قلمرو خویش ایستاده ام.

خاك عزیز، بادستم به تو سلام می گویم،

گرچه یاغیان با سهمای اسبانشان زخمت می زنند.

به سان مادری که، دیر یست از فرزند خود دور مانده است،

و شادمانه اشك و لبخند را در دیدار دوباره بهم می آمیزد،

۱. بار کلافلی: اشتباهی است که از مأخذ تاریخی مورد استفاده شکسپیر،

هالینشد، سرچشمه گرفته است، و همان هارلچ Harlech کنونی است (پ)

مصرع ۴ به بعد نشان دهنده اختلافی فاحش میان علاقه بالینبروک و ریچارد

به انگلستان است (ک).

من، نیز، گریان، خندان درودت می فرستم، ای زمین من،
و با دستهای شاهانه ام نوازشت می کنم؛
دشمن فرمانروای خود را تغذیه مکن، خاک نجیب من،
و باشیرینی هایت آزمندیهایشان را ارضا مساز،
و مقرر دار که عنکبوت‌هایت که زهر تورا می‌مکند،^۱
و وزغهای کندرفتارت راهشان را پوشانند،^۲
و پاهای خائنانه آنان را
که با گامهایی غاصبانه لگدمالت می‌کنند، بیازارند؛
گزنه‌های نیش‌زن را نصیب دشمنانم کن؛
تمنای دارم آنگاه که از سینه‌ات گلی می‌چینند،
آنها با افعیهای پنهان شده در درونش، از دست‌بردشان
محافظت کن-^۳

با افعیایی که زبان دوشاخه آنها با نیشی جانگزا
بر دشمنان فرمانروایت مرگ می‌بارند.
آقایان، تو سلم به چیزی بی‌احساس را به سخره مگیری؛

-
۱. تصویری شد که عنکبوتها به نحو خطرناکی سمیند، و سم خویش را از زمین می‌مکند (پ). در مصرهای ۲۲-۱۴، ریچارد در اوج آکسیون، یک سرزمین پریان که آکنده از حیوانات عاقل و وفادار است در اطراف خویش می‌آفریند، و دسته‌جات مسلح همانطور دست روی دست گذاشته و منتظرند در حالیکه رهبرشان از عنکبوتها و وزغها کمک می‌طلبد (ک)، و مانند شاه‌لیو از قدرت «ال‌ه‌عزیز»، طبیعت، استمداد می‌جوید (آ).
 ۲. وزغها، مانند عنکبوتها، سمی تصویری شدند (پ).
 ۳. مربوط به ضرب المثل درباره مارپنهان در میان علفها (آ). که همچون نشانه هشدار از ویرژیل به بعد مورد استفاده بوده است (ه).

این خاک باید احساس داشته باشد، و این سنگها
پیش از آنکه شاه این کشور زیر ضربات سلاحهای
شورش تبهکارانه

از پای درآید، درزی سربازانی مسلح درخواست آمد.
تردید به دل راه مدهید، سرورم، که قدرتی که شمارا شاه
کرده است

کارلایل:

توانایی آنرا دارد که شمارا بهرغم همگان شاه نگه دارد.
بروسائلی که آسمان در دسترس می گذارد باید آغوش
گشود

نه اینکه از نظر دورشان داشت؛ ورنه رو در روی مشیت
الهی

خواهیم ایستاد، و باسر فرود نیاوردن در برابر خواست
خداوند

وسائیل نجات خویش و بهروز شدنمان را باز پس خواهیم زد.
سرورم، مراد او اینست، که ما بس اهمالکاریم^۱

آومرل:

درحالی که بالینبروک، از رهگذر خوش خیالی ما،
نیرو می گیرد و اقتدارش فزونی می یابد.

پسر عموی مایوس کننده ام!

ریچارد:

آیا نمی دانی آنگاه که چشم نافذ آسمان

در پس کسره ارض مستور است، و جهان زیرین را

۱. آومرل درس اخلاقی اسقف را بی برده بیان می کند (ك).

روشن می کند،
 آنگاه دزدان و راهزنان بیرون می آیند و بی آنکه دیده
 شوند
 جسورانه در اینجا به کشتار و دست‌درازی می پردازند؛^۱
 اما آنگاه که خورشید از زیر این کره خاکی برمی آید
 و افسرهای رفیع کاجهای شرق را روشن می کند،
 و پرتو خویش را به‌زوایای گناه آلوده می تاباند
 آدمکشان، خائنان و گناهکاران پست،
 که ردای شب از پشتشان برداشته شده است
 لخت و عور می شوند، و برخویش می لرزند؟^۲
 به‌همین گونه است هنگامی که این دزد، این بالینبروک
 خائن،
 که در تمامی این دوران گشت و گذار ما در آنسوی کره
 ارض،^۳

۱. آنگاه که خورشید غروب می کند و آنسوی جهان را روشن می کند (ه).
- ریچارد، مجدداً خود را با خورشید مقایسه می کند، غیبتش از انگلستان و عزیمتش به ایرلند همچون عزیمت شبانه خورشید برای روشن کردن آنسوی دنیا (جهان‌زیرین) است. این تصور که دزدبها بیشتر در شب انجام می گرفته، تصویری متداول بوده است (پ) با دوم، چهار، ۲۱ مقایسه کنید (ک).
۲. مصرعهای ۶-۴۱ نشان‌دهنده قدرت تخیل شاعرانه ریچارد و ناتوانی او به‌عنوان یک‌شاه است (ک).
۳. آنسوی کره ارض: ریچارد فقط تا ایرلند رفته بود، ولی این استعاره «غیبت خورشید» همچنان از سطر ۳۸ ادامه یافته است (پ).

شبانہ به فراغ خاطر شادخواری می کرد،
مارا خواهد دید که بر تختمان در شرق طالع می شویم،
و خیانت‌هایش با سرخی شرم بر چهره‌اش خواهد نشست.
و او روشنایی روز را تاب نمی آورد،
بل هر اسان از گناهکاریش، بر خود خواهد لرزد.
همه آب‌های دریای سرکش و طوفانی
تواند روغن متبرک را از تارک شاهی تدهین شده شست.
انسان‌های خاکی را توان آن نیست
که نماینده برگزیده خداوند را خلع کنند.
زیرا در برابر هر فردی که بالینبروک به خدمت گرفته است
تا پولاد نفرین شده را بر ضد تاج زرین ما بلند کند،
خداوند برای ریچارد خود فرشته‌ای پرشکوه را^۱
در برابر دستمزدی مینوی، به کار می گمارد: آنگاه اگر
فرشتگان بجنگند،
انسان‌های ضعیف ناگزیر باید از پای درافتند، که آسمان
هماره مدافع حق است.^۲
سالیسبری داد می شود.

ریچارد: خوش آمدید، سرورم. نیروهایتان در چه فاصله‌ای هستند؟
سالیسبری: سرورگرامیم، از این دو بازوی ضعیف

۱. تاج ... فرشته: این کلمات، هردو، نام سکه‌هایی بوده‌اند (پ).

۲. به کتاب مقدس اشاره شده است، آیا ریچارد خود را به عیسی تشبیه می کند،

یا نظریه شیطان را می پذیرد؟ (متی، چهار، ۶) (ه).

نه نزدیکترند و نه دورتر. ناامیدی راهنمای زبان من است،
و بر آنم می‌دارد که جز از یأس سخن نگویم،
سرور عزیزم، می‌ترسم که یک روز تأخیر
تمامی روزهای شادمانه‌تان را در روی زمین ابر اندود
کرده باشد.

آوخ! دیروز را فراخوان، از زمان بخواد باز گردد،^۱
و آنگاه دوازده هزار مرد جنگی خواهی داشت.
امروز، امروز، روز ناشاد بسیار دیر،
شادبهایت، دوستانت، بخت و سلطنت را از گون می‌کند؛
زیرا تمامی ویلزها، باشنیدن اینکه تو مرددای،
به بالینبروک پیوسته، یا پراکنده‌اند و گریخته.

آومرل: دل قوی دارید، سرورم! شهریار از چه روی این سان
پریده‌رنگ می‌نمایند؟

ریچارد: هم‌اینک خون بیست هزار مرد
برچهردام غالب آمد، و آنان گریخته‌اند.^۲
و تا آنگاه که اینهمه خون بدانجا باز آید،
آیا معقول بیست که پریده‌رنگ و مرده‌وار بنمایم؟

۱. صبر المثل.

۲. با دوم، یک، ۱۱۸ قیاس کنید (ک). شاید ضرورت وزن اختلاف میان بیست
و دوازده (سطر ۷۰) را بدبار آورده است (پ). خون بیست هزار مرد
برچهردام غالب شد: یعنی، چهردام از شادی این فکر که بیست هزار مرد
تحت فرمان دارم، سرخ شد (ف).

تمامی آنانی که مایلند به ساحل امنی رسند از من کناره
می گیرند،

زیرا زمان لکه‌ای بر غروم نهاده است.

آومرل: خویشتن داری کنید، سرورم. به یساد بیاورید چه کسی
هستید.

ریچارد: آری، خود را از یاد برده‌ام، مگر من شاه نیستم؟^۱

بیدار شو، ای شهریار بزدل^۲ که خفته‌ای!

آیا نام‌شاه، بیست‌هزار نام نیست؟

مسلح شو، مسلح شو، ای نام‌من! رعیتی حقیر

بر شوکت بزرگت ضربه می‌زند. بر زمین چشم مدوزید

شما ای یاران‌شاه! آیا ما والا نیستیم؟

والاباد اندیشه‌هایمان! می‌دانیم که عمویمان یورک

آنما به نیرو دارد که نیازمان را بسنده باشد. اما کیست که

بدینجا می‌آید؟

اسکرود داد می‌شود.

اسکرود: سرورم را سلامت و شادمانی افزون‌تر از آن باد

که زبان اندوه‌بار من بتواند بیان کند!

۱. مصرع‌های ۸۳ به بعد - «نوعی شجاعت لفظی که فقط برای روشن‌تر بر ملا

کردن ناتوانی ذاتی او به‌کار می‌آید» (کالریج).

۲. بزدل: در فولیو sluggard (کاهل) آمده است، اما در Q (کوارتو)

همان ترسو coward آمده است. م.

ریچارد:

گوش من شنوا و قلبم پذیرا است.^۱

بدترین چیزی که تو بتوانی گفت زبان دنیوی است.
آیا فرمانروائیم از دست رفته است؟ بسیار خوب، این
خود مایه تشویش من بود،

و آسودگی از تشویش را چه زیان؟

آیا بالینبروک می کوشد همچون من بلندپایه باشد؟
بلندپایه تر از این نخواهد شد. اگر او خدمتگزار خداوند
باشد،

ما، نیز، خدمتگزار او خواهیم بود، و بدینسان رفیق و
همطراز خواهیم شد.

آیا رعایایمان شورش کرده اند؟ این را چاره نتوانیم
کرد؛

آنها بیعت خویش را با خداوند، همچنانکه با ما، زیر پا
می گذارند.

بلا، فنا، ویرانی، و تباهی را اعلام کن -

مرگ بدترین چیز است، و روزی هم نوبت مرگ
است.

اسکروپ:

شادمانم که شهریار اینسان آماده اند

تا اخباری فاجعه آمیز را تاب آرند.

۱. شکیبایی ریچارد، به هنگام سقوطش احترام انگیز است. شکیبایی انفعالی او در این هنگام، که از فضائل یک مؤمن است، در برابر خوی مستبدانه و ستمکارانه او به هنگام اقتدارش قرار می گیرد (پ).

همچون طوفانی بنیان کن

که رودخانه‌های سیمگون را ناگزیر از غرقه کردن کرانه‌ها
در خویشتن می‌کند،

چنانکه گویی جهان یکسر در اشک مستحیل شده است؛
به همان سان خشم طغیانگر بالینبروک،

بسی فراتر از کرانه‌هایش، تمامی کشور بیمناک شما را
در پولاد سختِ درخشان، و در قلبهای سخت‌تر از پولاد
غرقه کرده است.

سپیدریشان تار کهای بی‌موی و تکیده‌شان را
بر ضد اعلیحضرت مسلح کرده‌اند؛ پسر کهایی که
صدایشان ز نانه است
می‌کوشند تا ز مخت سخن گویند، و مفاصل ز نانه‌شان را
در جوشن‌های گران و بی‌اندام، بر ضد تاج و تخت شما
بر می‌بندند؛

حتی صدقه بگیرانت؟ می‌آموزند که از چوب صور
مرگت آور

بر ضد دولتت کمان بسازند؛

۱. همچون طوفانی بنیان کن: در اصل *like an unseasonable stormy day*

که معنی تحت‌اللفظی آن «همچون روزی نامساعد» است. هوگو آنرا
«طوفانی مقاومت‌ناپذیر» ترجمه کرده است. ما هم تا اندازه‌ای از او پیروی
کرده‌ایم، م.

۲. صدقه بگیران: *beadsmen*. کسانی که در آزاء پول بدنیا بت از طرف کسی
دیگر نماز و روزه بها می‌آورند (ب).

آری، زنان ریسنده تبرزینهای زنگار گرفته را
برضد سلطنت تو بکار می‌بندند؛ پیرو جوان سر به شورش
برداشته‌اند،

و همه چیز بدتر از آنست که بتوانم گفت.

ریچارد: بس نیکو داستانی اینسان شوم را باز می‌گویی.

ارل ویلتشایر کجاست؟ باگت کجاست؟^۱

بر سر بوشی چه آمده، گرین کجاست،

که گذاشته‌اند تا دشمن خطرناک

اینسان بی‌رادع از سرحدات ما بگذرد!

اگر پیروز شویم، با سر خود مکافات این گستاخی را خواهند

پرداخت:

می‌پندارم که با بالینبروک صلح کرده‌اند.

اسکروپ: براستی که با او صلح کرده‌اند، سرورم.^۲

ریچارد: ای دون‌همتان افعی صفت، ملعونهای برکنار از آمرزش،

سگهایی که به آسانی خریداری می‌شوید تا پوزه بر پای

هر کس و ناکس بسائید

مارهای گرما گرفته از خون دلم، که قلبم را نیش می‌زنید!^۳

سه یهودایی، که هر یک صدبار بدتر از یهودانید!

۱. باگت کجاست: به یادداشت دوم، دو، ۱۴۰ مراجعه کنید (ه).

۲. براستی که با او صلح کرده‌اند: طنز تلخ. با «کبث» برده چهارم، صحنه

سوم، ۹-۱۷۸ مقایسه کنید (ه و ک).

۳. تصویری متداول در مورد خیانتکاران. به پنجم، سه، ۵۷ مراجعه کنید (ه).

چرا باید صلح می کردند؟ دوزخ دهشتناک ارواح پرخط وخالشان^۱ را به مکافات اینکار عذاب دهد. اسکروپ: بنگر که چگونه عشق شیرین سرشتش دگرگون می شود و به شدیدترین و مرگبارترین نفرت بدل می گردد! نفرینتان را بازپس گیرید: که صلحشان بسا سرهایشان بوده است،

نه با دستهایشان. آنهایی که نفرینشان می کنید
جانشکارترین زخم مرگت را چشیدداند،
و در اعماق خفته، و درزمین پوك مدفون شده اند.
بوشی، گرین، وارل وبلتسایر مرده اند!
آری، تمامی آنها در بریستول سراز کف داده اند. اسکروپ:
پدرم - دوک - با نیروهایش کجاست؟
مهم نیست که کجاست - دیگر، کسی از امید سخن
نگوید. ریچارد:

بیائید از گورها، کرمها، سنگگ نوشته ها سخن گوئیم،
خاك را کاغذ انگاریم، و با چشمانی اشکبار
برسینه زمین «اندود» را بنویسیم.

بیائید وصی برگزینیم واز وصیتنامه ها سخن گوئیم.
و با اینهمه چنین نتوانیم کرد- زیرا جز تنهای خلع شده
خویش

چه چیز دیگر می توانیم از خود بر خاک بجای گذاریم؟

۱. پخط و خال: در ارتباط با تشنه مار در سد سطر قبل، م.

املاکمان، زندگیمان، وهرچیز دیگرى از آن بالینبروك
است.

و هیچ چیز دیگرى را جز مرگ
و آن الگوی کوچک خاک سترون
که از برای استخوانهایمان چون چسب و لافاه عمل می-
کند^۱، نتوانیم از آن خود نامید.

از برای خدا، بیائید برخاک بنشینیم،
و داستانهای غمناک مرگ شاهان را حکایت کنیم:
چه سان برخی از آنان خلع شدند، برخی در جنگ به قتل
آمدند،

برخی را ارواح کسانی تسخیر کردند که آنها از زندگی
محرومشان کرده بودند،^۲
برخی را همسرانشان مسموم کردند، برخی در خواب

۱. الگوی کوچک ... عمل می کند؛ تفسیرهای مختلفی در این مورد بدست داده شده است، بهترین و قابل قبول ترین معنایی که در اینجا برای کلمه «الگو» می توان قائل شد «جسد» است. در این صورت معنی بیتهای فوق چنین خواهد بود: «جسدمان، آن الگوی خاک بیجان، که پوشش چسب وار استخوانهایمان است». معانی دیگری که برای کلمه «الگو» قائل شده اند عبارتند از: قالب، گور، جهان اصغر (بدن انسان)، تصویر و غیره (ه و آ). احتمالاً به معنی «بدنمان» یا «گوشت بدنمان» است (ك).

۲. در اصل «ارواح کسانی که آنها خلعشان کرده بودند» آمده است که آردن آنرا به صورتی که ما بکار برده ایم تفسیر کرده است، لیکن هوگو آنرا «ارواح کسانی که آنها از سلطنت خلعشان کرده بودند» ترجمه کرده است، م.

به قتل آمدند،

و همگی به قتل آمدند! زیرا در درون دایره همان تاج
توخالی که^۱

شقیقه فناپذیر يك شاه را در بر می گیرد،

مرگ بارگاه خویش را برپا می دارد، و در آنجا دلقك^۲

بر تخت می نشیند،

و سلطنتش را به تمسخر می گیرد و بر جبر و تش پوزخند

می زند،

و دمی مجالش می دهد: صحنه ای كوچك^۳

تاشاه بازی کند، به هر اس افکند، و با اشاره چشمی بکشد،^۴

و خیال قدرت و خودپسندی بیهوده را در او می دمد -

گوئی این گوشتی که زندگی ما را احاطه کرده

مفرغ روئین است؛ و آنگاه که بدینسان گمراه شد،

کارش را می سازد؛ و با سوزنی كوچك^۵

۱. مصرعهای ۲-۱۶۰: مقایسه کنید با پرده دوم، صحنه اول، ۱۰۰ (مداهنه گرانی

که در درون تاج می نشینند)، (پ).

۲. دلقك: مرگ همچون دلقکی تصور می شده است که انسانها را با ایجاد احساس

امنیت دروغین به سخره می گرفته است (ه).

۳. برای شکسپیر بازیگر ساختن تصاویر با استفاده از صحنه امری طبیعی است (ك).

۴. با... بکشد: با نگاههای صاعقه وارش بر جای بخشکاند (ترجمه گریوله).

نگاهی از جانب شاه می تواند به معنای صدور حکم اعدام باشد. شاید اشاره

به جادوگر افسانه‌یی باشد که با نگاه خود می کشت (ه).

۵. سوزنی كوچك: گویای علت ناچیز بست که می تواند سعادت يك انسان را

نامود کند (ك)

دیوار قلعه‌اش را سوراخ می‌کند، و بدرود ای شاه!
 کلاه‌هایتان را بر سر نهد، و گوشت و خون را
 با تکریم پردیده به سخره‌مگیرید؛ احترام را به دور افکنید
 سنت را، آداب را، و تشریفات مرسوم را کنار بگذارید؛
 زیرا تاکنون درباره من برخطا بوده‌اید.

من چون شما غذا می‌خورم، احساس نیاز می‌کنم،
 طعم اندوه را می‌چشم، نیاز به دوستانی دارم.
 من که اینسان مقیدم، چگونه توانید گفت که پادشاهم؟
 سرورم، خردمندان هرگز غم‌هایشان را به مویه نمی‌نشینند،
 بل بیدرنگ راههای غم و غصه را برمی‌بندند.

کارلایل:

از آنجا که ترس نیروی شخص را درمی‌شکند،
 ترسیدن از دشمن، شما را ناتوان و دشمن شمارا توانا
 می‌کند،
 و بدینسان خطاهای شما بر ضد خودتان به نبرد برمی‌خیزند.
 بترس، و خود را به کشتن ده: رزم‌آوری از این بدتر نیست.
 به جنگ و بمیر: مرگ را بامرگ نابود کردنت،
 در حالی که از ترس مردن، خراجی برده‌وار به مرگ
 پرداختن است.

آومرل:

پدرم نیرویی در اختیار دارد: اورایاب
 و پیاموز که از هر عضوی ارتشی بسازی.^۱

۱. ترتیبی ده تانیر و هایش را همچون ارتشی بزرگ بکارگیری (پ).

ریچارد: به‌حق نکوهشم می‌کنی. بالینبروک سرکش، اینک می‌آیم تادر روزی سرنوشت‌ساز باتو پنجه‌درپنجه افکنم!

اینک هجوم ترس برطرف شد،
برخویشتن مسلط‌شدن، کاریست آسان.
هان اسکروپ! عمویمان بانیرویش در کجاست؟
به شیرینی سخن گوی، مرد، هر چند چهره‌ات ترش بنماید.
مردم از ظاهر آسمان

اسکروپ:
درباره وضع و حال روز حکم می‌کنند؛
شما، نیز، به همان‌گونه از سیمای غمگرفته من می‌توانید
حکم کنید؛

اما زبانم داستانی اندوهناک‌تر را باز خواهد گفت.
من همچون شکنجه‌گری هستم، که آرام آرام
به درازمی کشانم بدترین چیزی را که باید بر زبان آورد؛
عمویتان به بالینبروک پیوسته است،

و تمامی قلعه‌های شمالیتان به او تن در داده‌اند،
و سرداران جنوبیتان به جانبداری از او
سلاح برگرفته‌اند.

ریچارد: بقدر کافی گفتی!

(به آدمل) نفرین بر تو، پسر عمو، که بازم گرداندی

۱. مانند شکنجه‌گری که آهسته‌آهسته قربانیان خویش را بر آلت شکنجه‌دراز

از راه شیرینی که به سوی نو میدی درپیش گرفته بودم!
 اینک چه می گویی؟ مایه تسلایمان اکنون چیست؟
 به آسمان سو گند که جاودان نفرت خواهم داشت
 از آنکسی که بازم بامن از آرامش سخن گوید.
 به قلعه فلینت برویم و در آنجا به غمگساری بنشینیم:
 شاهی که برده اندوه شده، از اندوه شاهوار فرمان خواهد
 برد.

بیروهایم را مرخص کن، و بگذار بروند
 زمینی را شخم زنند که امید بارور شدنش هست،
 زیرا که مرا چنین زمینی نیست.^۱ بگذار دیگر هیچکس
 برای تغییر این عزم سخن نگوید،
 که بند یکسره بیهوده است.

آومرل:

سرورم، تنها يك حرف.

ریچارد:

ظلمی دوگانه^۲ می کند درحقم

آنکس که مرا زخم می زند با مداهنه های زبانش.

پیروانم را مرخص کن، و بگذار از اینجا بروند:

از شب ریچارد به سوی روز زیبای البنبروك.

[خارج می شود]

۱. یعنی بگذار بد خدمت کسی در آیند که امید می رود پاداشی بپردازد، (ك).

۲. ظلمی دوگانه: با فکر کردن به فریب دادن من و با افزایش دادن اندوهم از

رهگذر سوق دادنم به آمدنی دروغین (پ).

‡ ساختار این صحنه را باید با پرده دوم، صحنه دو، و پرده دوم، صحنه سه، مقایسه کرد. به شیوه همان صحنه ها، با مجموعه ای از ورودها و اعلام خبرهایی پی در پی، همراه با گفته هایی تغزلی توسط شاه در میان آنها، جریان می یابد. شخصیت شاه در این صحنه به تفصیل باز نموده می شود. این صحنه از صحنه های ذکر شده از نظر دراماتیک فوق العاده مؤثرتر است، زیرا به اوجی دراماتیک تر دست می یابد چرا که اعلام خبرها تنها از آنرو اهمیت دارند که باعث می شوند گفته های جدیدی بر لبان شاه جاری شود. اوج و فرود امید و یأس در ریچارد، و مغایرت خطابش به انگلستان نسبت به خطاب گانت و بالینبروک قابل مطالعه است. نوسان سریع میان اوج امید و ژرفنای ناامیدی پیش در آمدی دقیق بر سقوط و به قدرت رسیدن در صحنه بعدی، و ابزار روانشناسانه ظریفی برای درهم شکستن ریچارد است (ک و ه).

صحنه سوم

اولن. در برابر قلعه فلینت!

بالینبروک. یورک، نورثامبرلند و سربازان با طبل و پرچم‌ها وارد می‌شوند.

بالینبروک: آنچنانکه از این اطلاعات دستگیرمان می‌شود

ویلزیها پراکنده شده‌اند، و سالیسبری

به ملاقات شاه، که اخیراً

باچندنن از دوستان خاص خود در این ساحل پیاده شده‌اند، رفته است.

نورثامبرلند: اخباری بس نیکو و دل‌انگیز است، سرورم؛

ریچارد درجایی نه‌چندان دور از اینجا، پنهان شده‌است.

یورک: برازنده لرد نورثامبرلند آنست که

بگویند «شاهریچارد». آوخ ازروز ماتمباری که

شاهی بس مقدس ناگزیر باشد پنهان شود.

نورثامبرلند: عالیجناب سوء‌تعبیر کرده‌اند؛ تنها ازسر اختصار

عنوان او را حذف کردم.

یورک: روزگاری بود که اگر او را بدینسان مختصر خطاب

می‌کردی

او نیز آنچه‌ان کار ترا مختصر می‌کرد، که برای این
حذف عنوان^۱

سرت را از تن جدا می‌کرد.

بالینبروک: عمو، بیش از آنچه که هست، بد برداشت نکنید.
یورک: برادرزاده عزیز، تونیز بیش از آنچه باید برداشت ممکن:

مبادا وجود خدا را در آسمان فراموش کنی.

بالینبروک: می‌دانم، عمو، و در برابر اراده او نمی‌ایستم.

اما کیست که بدینجا می‌آید؟

پرسی داد می‌شود.

خوش آمدی، هری. چه! این قلعه سر تسلیم ندارد؟

پرسی: سرورم، این قلعه به طرزی شاهانه،

در برابر شما مسلح شده است.

بالینبروک: به طرزی شاهانه!

عجب! مگر شاهی در آن است؟

پرسی: آری، سرور مهربان،

شاهی را در خود دارد: شادریچارد در میان آن دیوارهای

سنگ و آهک مکان گرفته است:

و لرد آومرل، لرد سالیسبری،

۱. در اصل، ذن سر: (۱) حذف عنوان، (۲) رفتار بی‌پروا، (س).

۲. برداشت: بازی با لفظ و اینام عمدی در معانی «سوء تعبیر»، «دست‌درازی»

و «دزدی» - کنایه بقصد بالینبروک در مورد تصاحب تاج و تخت، (س و آ).

سراستيون اسكروپ، با روحانی محتشمی
 - که من نتوانستم بشناسمش، همراه او هستند.
 نورثامبراند: آد، به احتمال زیاد اسقف کارلایل است.
 بالینبروک: (به نورثامبرلند) ای لرد شریف،

نزدیک دیوارهای سترک آن قلعه کهن برو
 و بلشیمور برنجین، دعوت به مذاکره را
 از گوشهای ویران او بفرست، و این پیام آشتی را برسان:
 هنری بالینبروک

بر روی هر دو زانویش، دستان شاه ریچارد را می بوسد،
 و اظهار بیعت و وفاداری خالصانه قلبی
 به شخص به‌واستی شاهانه او می کند؛ من بدینجا آمده‌ام
 تا در پیش پای خود او سلاح بر زمین گذارم و نیروهایم
 را تسلیم کنم

مشروط بر اینکه تبعیدم لغو شود،
 و زمینهای ضبط شده‌ام دوباره بی قید و شرط اعطا گردد.
 ورنه، از برتری نیروهایم سود خواهم جست،

۱. کالریج در آنچه بدنیال می‌آید «مبارزه‌ای ظریف میان تمایل به قدرت و جاه‌طلبی بالینبروک و لزوم ریاکاری» او را مشاهده می‌کند (ک).
۲. گوشهای ویران او: گوشه‌ها هم ممکنست اشاره به قلعه باشد وهم اشاره به ریچارد. ساموئل تیلر کالریج چنین تفسیر کرده است: شک ندارم که شکسپیر عمداً بجای «آن» از ضمیر «او» استفاده کرده است تا نشان دهد که بالینبروک گرچه فقط در مورد قلعه حرف می‌زند اما افکارش متمرکز بر شاه است (پ).

و گرد و خاک تابستان را با بارانهای خونی
که از زخم انگلیسیان مقتول می بارد، خواهم شست:
اما تسلیم از سروظیفه شناسی به شیرینی نشان خواهد داد^۱
که روح بلینبروک جمعا به بیزار است
از اینکه چنین تندبان از غوغایی
دافن سبو و شهرم سرزمین شاه ریچارد را در خود خرقه کند.
برو و هسچلک که ما بر حلقه های این دشت
که چون فروقی زمر دین است، گامی زنیم، به همین سان
سخن گوی.

بیاید بدون آوای تهدید کننده طبل پیش برویم،
تا از گنگره های شکسته قلعه،
تجهیزات مبسوطمان را به خوبی بتوانند نظاره کنند.
گمان می کنم شاه ریچارد و خود من
با مهابنی نه کمتر از عناصر متضاد -
آتش و آب -^۲ آنگاه که برخورد تندرز ایشان
گونه های ابر آلود آسمان را از هم می درد، باید باهم

۱. تفسیر کالریج نمکنست راهنمای بازیگر شود: «در اینجا به نظر می رسد که نگاههای سرزنش آمیز یورک، بالینبروک را از گستاخی بیشتر باز داشته است. او ناگهان از تهدید و بی حرمتی به تواضع می پردازد، که علتش همان نگاههای یورک است. اما، بالینبروک بیش از آنکه بتواند متواضع باشد، ریاکار است.» (پ).

۲. آتشی و آب: به شکل برق و باران یا ابر (س)

دیدار کنیم.

اگر او آتش باشد، من آب فرمانبردار خواهم بود؛^۱
خشم از آن او باشد، آنگاه که من می‌بارانم آبهایم را
— بر زمین و نه بر او.

پیش بروید، و بهوش باشید که شاه ریچارد چگونه می-
نساید.

شیپوری برای دعوت به مذاکره به صدای درمی آید. و
صدای شیپور دیگری از درون قلعه پاسخ می‌گوید.
باز هم صدای شیپور. شاه ریچارد همراه با اسقف کازلین.
آدمرل، اسکرپ و سالیسبری روی دیوار قلعه ظاهر
می‌شوند.

باینبروك: بنگرید، بنگرید، خود شاه ریچارد پدیدار می‌شود؛

انسان که خورشید بر افروخته^۲ از خشم

از دروازه‌های شعله‌ور خاور—

آنگاه که ابرهای کینه‌توز را می‌بیند که بر آند

تاشکوهش را در تیرگی افکنند

۱. باینبروك به این عقیده اشاره می‌کند که تندر از برخورد عناصر متضاد، آب و آتش، به شکل برق و باران پدید می‌آید (س). آب در این مصرعها ممکنست اشاره‌ای به اشک نیز باشد، م.

۲. باینبروك به هیچ وجه سر تسلیم شدن ندارد. سطر ۶۰ نشان می‌دهد که هدف او تصاحب انگلستان است (ك).

۳. خودشید بر افروخته؛ در اصل خورشید سرخ: طلوع سرخ، بنا به ضرب‌المثل، علامت هوای بد و بدشگونی بوده است (ه). اشاره‌ای مجدد به مفهوم خورشید-شاه، م.

و گذرگاه روشنش به غرب را لکه‌دار^۱ گردانند.^۲
پورک: با اینهمه همچون يك شاه می نماید: بنگرید،
چشمش چون چشم عقاب می درخشد و چون آذرخش
قدرت مقهورکننده سلطنت را بساز می تاباند: آه، آه،
دریغ و درد،

که آزاری سیمایی آنچنان زیبارا خدشدار کند!^۳
ریچارد: (به نودثامبلند) ما شگفت‌زده ایم و دیربست که انجام
وظیفه خوفناکانه زانوهایت را انتظار می کشیم،
چرا که خودمان را شاه قانونی تو می دانیم.
و اگر چنین باشیم، چگونه مفاصلت را یارای آنست
که کرنشی شایسته را نثارمان نکنند؟
و اگر نیستیم، فرمان خداوند را نشانمان ده
که مارا از مقاممان خلع کرده باشد؛
زیرا ما در روی زمین هیچ دستی از خون و استخوان
نمی شناسیم

که قادر باشد دسته مقدس عصایمان را تصاحب کند،
مگر اینکه به دزدی و غضب و هتک به مقدسات دست یازد،
و گر چه بی شک شما فکر می کنید که همگی، همچون
خود شما،

۱. توجه خوانندگان را به تکرار کلمه «لکه» جلب می کند، م.
۲. مصرعهای ۷-۶: در کلاردون از قول بررسی و در سایر نسخه‌ها از قول
بالینروک آمده است، م.
۳. ظهور تشریفات ریچارد، همدردی و احترام بورلار برمی انگیزد (۸).

با پشت کردن به ما روحشان را زخم رده‌اند^۱
 و ما مزوی و محروم از دوستیم،
 با اینهمه بدانید که خدای من، خدای قادر متعال،
 در ابرهائیش^۲، به نفع ما، قشونی از بلاها را
 گرد می‌آورد. که درهم حواهند کوبید.
 فرزندان شمارا که هموز زاده نشده‌اند و یه‌نیا نیامده‌اند،
 فرزندان شمارا که دستهای مزدور خود را بوسر من بلته
 می‌کنید.

و جلال تاج گرانقدر مرا تهدید می‌نماید.
 به بالیسروک^۳، که می‌بندارم در آنجا ایستاده است، بگو
 که هر گامی که بر سر زمین من می‌گذارد
 حیانتی خطرناک است. او آمده است
 تا میثاق^۴ مقدس ارغوانی جنگی خونریز را بگشاید.
 اما پیش از آنکه به تاجی که آرزو دارد، با آرامش دست
 یابد،

ده‌هزار تارک خونین کودکان، انگلستان گل‌چهره را

۱. روحشان را زخم زده‌اند: خود را در معرض لعنت قرار داده‌اند، با شورش
 بر علیه شاهی تدهین شده،

۲. تصویری نغیرمتداول از زمان (ه).

۳. میثاق: در اصل Testament به معنی وصیت‌نامه است، لیکن در اینجا مراد
 بیان يك میثاق که متضمن خونریزی است می‌باشد: ارغوانی و خونریز مارا
 ارجاع می‌دهند مثلاً* بدکو دیولا نوس، پ یکم، ص ۲۵ «این صراحی میثاق
 نوین است ما خون من». (آ).

کریه منظر خواهد کرد. و سیمای صلح آمیزش را
 که چون سیمای باکره گان رنگت بریده است
 از خشم و انزجار سرخ خواهد کرد، ●
 و علفهای مرغزارانش را از خون انگلیسیان وفادار.^۱
 پادشاه آسمان هرگز روا مدارد که سرورمان شاهنشاه
 با سلاحهای هم‌میهنان و یا با سلاحهای وحشیان
 مورد تهاجم قرار گیرد. پسر عموی از سه بابت شریف‌تان^۲
 هنری بالینبروک، خاضعانه دست‌ان را می‌بوسد
 و به مزار ارجمندی که استخوانهای
 جد همایونی‌تان را می‌پوشاند،^۳
 و به همایونی بودن خون هر دوی شما،
 که همچون جویبارهایی از یک چشمه بس گرانقدر
 سرچشمه می‌گیرند،^۴
 و به دست به خاک سپرده شده گانت جنگاور،
 و به قدر و شرف خودش،

که شامل تمام آن چیزهاییست که میتوان بدانه‌اسو گندخورد،

۱. اشاره بیش گویانده بدتایح شوم غصب در نمايشنامه فراوانند. با چهارم. يك،
 ۱۳۶ مقایسه کنید (ك).

۲. از سه بابت شریف: از اینکه تبارش به ادوارد سوم می‌رسد. پدرش جان گانت
 است، و از بابت خودش؛ بینه‌های بعدی منظور را روشن تر می‌کند (پ).

۳. یعنی، مزار ادوارد سوم، در وستمنستر. (ك).

۴. همایونی... بگیرند؛ در اینجا خونها به جویبارهایی تشبیه شده اند که از یک
 سرچشمه. ادوارد سوم، برمی‌خیزند، (ك). بدپ يك. ص ۲، ۲۱-۱۲ مراجعه
 کنید (آ).

سوگند می‌خورد که از آمدنش به اینجا هیچ قصد دیگری ندارد،

جز اینکه بادیدن شما

بی‌درنگ زانو زند و حقوق دودمانیش^۱ و آزادیش را استدعا کند،

که به محض اجابت تقاضایش از جانب اعلیحضرت او سلاحهای درخشانش را به‌زنگار توستهای خفتان‌پوشش را به‌اصطبل، و قلبش را به‌خدمت صادقانه اعلیحضرت خواهد سپرد. و او که شاهزاده است و درستکار، اینرا سوگند می‌خورد و من که يك نجیب‌زاده‌ام، اورا تأیید می‌کنم.

ریچارد: نورثامبرلند، بگو که شاه چنین پاسخ می‌گوید: پسرعموی شریفمان به‌راستی بدینجا خوش آمده‌است، و تمامی خواستهای منصفانه‌اش بی‌گفتگو برآورده خواهد شد؛ و با همان لحن خوش‌آیندت درودهای گرممان را به‌گوش نجیب او برسان.

[نورثامبرلند برای‌گفتگو با بالینبروک باز می‌گردد]

(به‌آدمرل) پسرعمو، آیا خودرا خوار نمی‌کنیم

۱. حقوق مورثی ناشی از تبار سلطنتیش (ه).

که این چتین کمدل بنمائیم، واینسان نرم سخن گوئیم؟
آیا نباید نورثامبرلندرا بازخوانیم، و برای خیانتکار
پیام دعوت به نبرد بفرستیم و بدینسان بمیریم؟
نه سرور بزرگوارم؛ نه، اجازه فرمائید با کلمات نرم بجننگیم،
تا آنگاه که زمان دوستانی وامدهد، و دوستان شمشیرهای
مددکننده شان را.

ریچارد: خداوندا! خداوندا! از چه رو این زبان من
که حکم هراس آور تبعید را بر آن مرد مغرور راند،
می باید اینک آنرا با کلماتی ملایمت آمیز باز پس
گیرد!

آه، ایکاش به سان اندوهم بزرگ بودم
یا خود از نامم^۲ کوچکتر بودم.
یا کاش می توانستم فراموش کنم که چه بوده‌ام!
یا به یاد نیاورم که اکنون چه باید باشم!
بر می آشوبی، ای دل مغرور؟ مجال تبیدنت خواهم داد،
زیرا دشمنان مجال کوبیدن من و تورا دارند.
نورثامبرلند از نزد بالینبروک باز می گردد.
ریچارد: اکنون شاه را چه باید کرد؟ بایدش تن در داد؟
شاه تن در خواهد داد. بایدش خلع شد.

۱. از آنجا که نورثامبرلند بدون رعایت تشریفات باز می گردد. ریچارد
در شگفت می ماند که آیا ژست مناسب را گرفته است یا نه (ك).

۲. نام: یعنی، نام شاه، (ه).

شاه رضا خواهد داد. بایدش نام شاه را
 از دست داد؟ به نام خدا بگذار از دست برود.^۱
 جواهراتم را بایک تسبیح عوض خواهم کرد:
 قصر مجللم را با کنج عزلت؛^۲
 لباس فاخرم را با ردای صدقه‌بگیران؛
 عصای سلطنتیم را با چوبدست زائران؛
 رعایایم را با یک جفت تمثال قدیسان؛
 و کشور وسیعم را با گوری کوچک؛
 گوری کوچک، کوچک، گوری ناشناخته؛
 یا در شارع شاهی مدفون خواهم شد،^۳
 در گذرگاه عام، تا پاهای رعایا
 دمبدم، سرسلطانشان را لگدمال کنند:
 اکنون که زنده‌ام قلمم را لگدمال می‌کنند:
 پس آنگاه که مدفون شده باشم، از چهره پا بر سرم
 نگذارند؟

آومرل، تو گریه می‌کنی (پسرعموی نازک دلم!)،
 با اشکهای انزجار آمیزمان طوفانهای مهیب برپا خواهیم
 کرد،

۱. ریچارد اعلام می‌کند که فقط خداوند قدرت محروم کردن او از مقامش و نامش را داراست (۵).

۲. دربار ریچارد به‌مجلل بودن معروف بوده است (ک).

۳. طنز تلخ: ریچارد پیش‌بینی می‌کند که در شاهراهی که بر آن اعمال قدرت می‌کرده‌است مدفون خواهد شد (۵).

و آه و اشکهایمان^۱ غله‌های تابستانی را به نابودی خواهند کشید،

و در این سرزمین شورشی قحطی به راه خواهند انداخت.

یا با غصه‌هایمان بازی خواهیم کرد

و مسابقه‌ای دلچسب باریختن اشک به راه خواهیم انداخت؟

بدینسان که همواره بريك لکه خواهیمشان افشاند

تا در درون خاک برایمان

جفت گوری حفر کنند، و پس از خفتن در آن: «در اینجا دو

خویشاوند

آرمیده‌اند که گور خود را

با اشک چشمانشان کنند!»

آیا این نگو نبختی به سودما نبوده‌است! خوب، خوب،

می‌بینم

که یکسره ابلهانه سخن می‌گویم، و تو به من می‌خندی.

ای مقتدرترین امیر، لرد نورثامبرلند من،

شاه بالینبروک چه می‌گوید؟ آیا آن اعلیحضرت

به ریچارد رخصت زندگی کردن خواهد داد تا آنگاه که

ریچارد بمیرد؟^۲

تو کرنشی می‌کنی و بالینبروک می‌گوید «آری»،

۱. آه‌ها و اشکهایمان: (مانند باد و باران)، (س).

۲. شاه ... بمیرد: به طرز طنز آمیزی مبهم است، م.

نورثامبرلند: سرورم، در حیات پائینی^۱ قلعه حضور می یابد
 تا باشما سخن گوید، ممکن است لطف فرموده فرود آید؟
 ریچارد: فرود، فرود می آیم من، چونان فائتون تابان^۲
 که ناتوان از مهار کردن یابوهای چموش^۳ بود،
 در حیات پائینی؟ حیات پائینی، جایی که شاهان پست:
 می شوند،
 و به فراخوان خائنان فرود می آیند، تا به آنان عنایتی کنند!
 در حیات پائینی؟ فرود آی؟ فرود، حیات! فرود، شاه!^۴
 که جفدهای شب جیغ می کشند آنجا که چکاو کها می-
 بایست چکامه خورشید می خواندند.

[از بالا خارج می شوند]

-
۱. حیات پائینی: حیات خارجی و پائینی قلعه که عمدتاً توسط مستخدمین مورد استفاده قرار می گرفت (ه).
 ۲. فائتون تابان: فائتون فرزند اسطوره ای آپولو، خدای خورشید، بود. خورشید را که ارا به پدرش بود قرض گرفت اما ضعیف تر از آن بود که آنرا کنترل کند و به نحو خطرناکی بزمین نزدیک شد. زئوس با کشتن فائتون بوسیله آذرخش، از نابودی زمین جلوگیری کرد. تصویری بسیار متداول برای شکست ناشی از بی پروایی، این تصویر بویژه مناسب ریچارد است که در این نمایشنامه مکرراً با خورشید (که نشان خود او بود) مرتبط شده است. فائتون معادل یونانی کلمه «تابان» است (پ).
 ۳. یابوهای چموش: (قابل قیاس با اشراف شورشی)، (پ).
 ۴. تکرار کلمات «فرود» و «پائین» از چند سطر قبل، بیانگر فرارسیدن مرحله نهایی سقوط ریچارد است، م.

بالینبروک: اعلیحضرت چہمی گوید؟
نورثامبرئند: غم و اندوہ دل بر آتش می دارد
کہ چون دیوانگان ابلہانہ سخن گوید،
با اینہمہ آمدہ است.

[شاہ ریچارد د ہمراہانش ازپائین داد می شونند].

بالینبروک: ہمگی فاصلہ بگیریڈ^۱
و احترامی بایستہ بہ اعلیحضرت بگذارید.

[زانو می زند]

ریچارد: پسرعموی وجیہ، زانوان خسروانیتانرا خوار می کنید،
کہ زمین پسترا با بوسہ زدن بر آن غرور می بخشید.
ترجیح می دادم بہ جای اینکہ چشمان آزرده ام شاہد
کر نشان باشد

قلیم امکان می یافت مہرتان را احساس کند
بلند شوید، پسرعمو، بلند شوید؛ کہ گرچہ زانوہایتان
پائین باشد،
باری، می دانم، کہ قلبتان خود را بہ بلندی برمی کشد،
دست کم بہ ابن بلندی.

[دستش را بہ سر خود می زند]^۲

۱. فاصلہ بگیریڈ: احتمالاً بہ افرادش فرمان می دہد کہ بہ صورتی احترام آمیز
دورتر از ریچارد بہ ایستند (پ).

۲. ریچارد بہ سر خود دست می زند تا تاج را نشان دہد (پ).

بالینبروک: سرور بزرگوارم، تنها به‌سوی آنچه که از آن منست

آمده‌ام.^۱

ریچارد: اموالتان از آن شماست، و من از آن شما هستم، و همگی

از آن شمایند.

بالینبروک: تنها تا همانجا که خدمات صادقانه‌ام شایسته مهرتان است،

از آن من باشید، سرور پرهیتم.

ریچارد: یکسره شایسته‌اید.

آنان که مقتدرانه‌ترین و مطمئن‌ترین

راه بدست آوردن را می‌دانند

یکسره شایسته داشتند.

(به یودک) عمو، دستتان را به من بدهید؛ نه، چشمانتان را

بسترید —

اشکها نشان عشقند، اما درمان درد نیستند.

پسرعمو، من بس جوانتر از آنم که پدرتان باشم،

اما سن و سال شما آنقدر هست که وارث من باشید؛^۲

آنچه را که بخواهید خواهم داد، با رضا و رغبت هم:

زیرا باید آنچه‌را که زور ناگزیرمان خواهد کرد، انجام

دهیم:

۱. به‌سطرهای ۱۴ — ۱۱۳ در همین صفحه وب، ص سه، ۵۰-۱۴۷ مراجعه کنید.

۲. از لحاظ تاریخی ریچارد و بالینبروک، هر دو، در این زمان سی و دوساله بوده‌اند (ه).

برده سوم / ۱۶۳

به‌سوی لندن ره‌سپار شویم، پسرعمو، آیا چنین نیست؟
آری، سرور مهربانم.
پس من نباید بگویم «خیر».

بالینبروک:

ریچارد:

[صدای شیور، خارج می‌شوند]

✦ درگیری مقدماتی میان بالینبروك و بورك این
سؤال مطرح می‌کند - چه کسی شاه است؟ کسی که این
نام‌ها بر خود دارد یا کسی که قدرت دارد؟ بیش از هر کس
خود شاه اهمیت سقوط خود و نتایج آنرا درمی‌یابد؛
رمز و راز و شعر گونگی وضعیت خود را درک می‌کند، و
کمتر از هر کسی قادر به چاره‌کردن وضع خویش است.
اما حتی بهنگام تسلیم شدن خود را تملق می‌گوید. شکسپیر
بلافاصله پس از پائین آوردن ریچارد از بالکن صحنه را
خاتمه می‌دهد در حالی که بالینبروك به آرامی اعمال قدرت
می‌کند و در عین حال مدعی است که هنوز هم رعیت ریچارد
است (ک).

صحنه چهارم

[باغ دوک یورک]

ملکه و دو بانو داود می‌شوند

- ملکه: چه سرگرمی در این باغ تدارک ببینیم
تا افکار آزاردهندهٔ پراندوه را از سر بدر کنیم؟
- بانوی اول: خاتون، گوی بازی^۱ کنیم،
ملکه: این بازی مارا به این فکر فرو خواهد برد که دنیا پر از
موانع است،
و بخت من به کجراه می‌رود.^۲
- بانوی دوم: خاتون، برقصیم.
ملکه: پاهایم را یارای رقصی شادمانه نیست،
زیرا که قلب پراندوهم هیچ اندازه‌ای در اندوه نگه نمی-
دارد:^۳

۱. گوی بازی: bowels، بازی بسیار رایجی بود که شکسپیر غالباً آنرا در ارتباط با مشکلات یا انحراف از مسیر مستقیم ذکر می‌کند (۵).
۲. این بازی به گونه‌ای بود که حرکتی مورب را ایجاد می‌کرد (س).
۳. هنگامی که اندوهم را حدی نیست چگونه می‌توانم شادمانه رقصید، با یکم،
سه، ۲۹۱ مقایسه کنید (آ).

پس نرقصیم، دختر. يك بازی دیگر!
 بانوی اول: بانو، قصه تعریف کنیم.
 ملکه: از غم یا شادی؟
 بانوی اول: از هر کدام که باشد، بانو.
 ملکه: از هیچکدام، دختر.
 زیرا اگر از شادی باشد، که یکسره معدوم است،
 باز هم بیشتر مرا به یاد غم می اندازد؛
 یا اگر از غم باشد، که به کمال دارا هستم،
 خود اندوه بیشتری را بر فقدان شادیم می افزاید؛
 زیرا نیازمند تکرار آنچه که دارم، نیستم،
 و زاری کردن بر آنچه که ندارم، سودی نمی دهد.
 بانوی دوم: من آواز می خوانم، بانو.
 ملکه: خوبست که حوصله داری،
 اما مرا خوشتر بود که گریه می کردی.
 بانوی دوم: اگر خوشدلان می کرد، می توانستم گریه کنم.
 ملکه: و من می توانستم آواز بخوانم، اگر گریه کردنت سودی
 به حالم داشت،
 و هرگز تمنای اشکی از تو نمی کردم.^۱
 باغبان دد کادگرش داد می شوند

۱. اگر اندوهم آنقدر ناچیز می بود که گریه تو می توانست از میانش ببرد، از شادی آوازمی خواندم، و از تو نمی خواستم که گریه کنی (ه).

اما، خاموش شو، باغبانها بدینجا می آیند
بیانید در سایه این درختان پنهان شویم.
سیه روزی عظیم خود را در برابر يك دسته سوزن شرط
می بندم،

که آنها از سیاست سخن خواهند راند،
زیرا هر کس به بوی دگر گونی چنین می کند: شور بختی
طلایه دار شور بختی است.^۱

[ملکه و بانوان در گوشه ای می ایستند]

باغبان: (به یکی از کارگزارانش) برو، آن هلوهای^۲ نورس

آویزان را

که مثل کودکان نافرمان آفایشان را
زیر بار تلف کننده شان خمیده کرده اند، ببند،
تکیه گاهی برای شاخه های خمیده فراهم کن؛
و تو، برو و مثل يك جلاد،^۳

۱. يك پیش بینی دراماتیک؛ بادوم، دو، ۴۱- تا پایان، مقایسه کنید (ك).
محنت، طلایه داری که ایزابل از آن سخن می گوید آشفته فکری است که
همه را بر آن داشته است تا، در آستانه يك تحول، از امور دولت سخن
گویند (آ).

۲. هلو: اعتقاد بر این بود که هلو فقط در آفتاب می رسد. این به ریچارد و
مقرینش اشاره دارد (ه).

۳. مثل يك جلاد: این بیت مقایسه بین باغ و کشور را بطور آشکار مطرح می کند
(پ) در سطرهای ۹-۳۴- کلمات باغبان درباره وظایفش اطلاق وسیعتری
به امور دولت در این لحظه می یابد (ك). اصولاً "نماد باغ به مثابه يك کشور
بسیار متداول بوده است (ه).

سرهای آن شاخه‌های پررشدی را
 که در جمهوری‌مان^۱ بس گردنفر از می نمایند، بزنی:
 در حکومت ما همه باید یکسان باشند.
 و همچنانکه تو بدین کار مشغولی، من خواهم رفت
 تا علفهای هرز را که، بیهوده قوت خاک را می‌مکند
 و به گل‌های سالم و زیبا زیان می‌رسانند، از ریشه برکنم.
 از چهره و باید در حیطهٔ زمینی پرچین‌دار
 قانون و نظم و نسبت شایسته را نگهداریم،
 تا، گویی تمثیل استواری یک دولت را به نمایش گذاشته
 باشیم،
 در حالی که باغ دریا دیوارمان^۲ تمامی کشور-
 آکنده از علف هرز است، و زیباترین گل‌هایش به خفقان
 دچار آمده‌اند،
 درختان میوه‌اش یکسره هرس نشده‌اند، پرچین‌هایش
 ویرانند،

۱. جمهوری: در اصل Commonwealth آمده که به معنای «مشارك المنافع»
 یا «جمع المال» است، گریوله بجای آن از «جمهوری» استفاده کرده است،
 که ما هم از او پیروی کرده‌ایم، ۴.

۲. تمثیل سیاسی همچنان در اینجا و در مصرع‌های ۵-۴۴ و ۲-۵۰ زیر ادامه
 می‌یابد. معنای اصلی آن مقایسه عناصر نابسامانی در کشور با گیاهان هرزبست
 که باید ریشه کن شوند [آ].

۱. باغ دریا دیوارمان: کشورمان که دریا آنرا احاطه کرده است (پ). به -
 کلمات گانت، دوم، یک ۷-۴۶ مراجعه کنید (ه).

گلستانهایش درهم ریخته‌اند، و گیاهان سالمش
غرق در کارتونکهایند؟^۱

باغبان: صدایت را ببرا آنکس که این بهار پریشان را به بار
آورده است

خود هم اینک با پائیز روبرو است؛
علفهای هرزی را که برگهای گسترده‌اش در سایه خویش
گرفته بود،

و چنان می نمودند که با خوردنش نگهدار او هستند،
از سوی بالینبروک یکسره ریشه کن شده‌اند -
منظورم ارل ویلتشایر، بوشی و گرین است.
چه! آنها مرده‌اند؟

کارگزار اول:

باغبان: آری، مرده‌اند؛ بالینبروک بر شاه اسرافکار استیلا یافته
است.

آوخ! دریغ که او - انسان که ما این باغ را وجین می-
کنیم و سامان می‌دهیم -

سرزمینش را وجین نکرد و سامان نداد!
ما، در موسم خود، زخم می‌زنیم تنه‌ا، پوست این درختان
میوه را

تا مبادا، از فرط شیره و خون،
از تنعم بسیار، خود را به نابودی بکشانند.

۱. کارتونکها: مقایسه کنید با پ ۲، ص ۳، ۱۶۵ (س). کارتونکها نماد
استعمارگران مردم بوده‌اند (۵).

اگر او با بزرگانی که دائماً بزرگتر می‌شدند چنین می‌کرد،
آنها امکان زندگی کردن برای نمر دادن، و او امکان چشیدن
ثمرهای انجام وظیفه را می‌یافت. ما، شاخه‌های اضافی را
قطع می‌کنیم

تا شاخه‌های مثمر امکان زنده ماندن یابند.

اگر او چنین کرده بود، تاج را

که به بطلالت گذراندن ساعات یکسره بر بادش داد، در
امان می‌داشت:

کارگزار اول: چه! فکر می‌کنی که شاه خلع خواهد شد؟

باغبان: هم‌اینک از اقتدار افتاده است، و گمان می‌رود که

خلع خواهد شد. دیشب مکتوبهایی

به دست یکی از دوستان خاص دوک یورک رسیده است

که از اخباری شوم حکایت دارد.

از فشار دم فرو بستن به حال مرگ افتاده‌ام،^۱ ملکه:

[پیش می‌آید]

(به باغبان) ای شبه آدم^۲ که برای پیراستن این باغ

۱. تاج: تاج درخت و تاج سلطنتی (گریولد).

۲. ملکه که ساکت، به گوش دادن ایستاده است بی تابی خود را به بی تابی زندانیانی
تشبیه می‌کند که برای وارد کردنشان به حرف زدن، آنان را زیر فشار و زنده‌ها
قرار می‌دادند (پ).

۳. آد: حضرت آدم اولین باغبان بود (پ). ذکر حضرت آدم اشاره ای به
«حوا» و «مار اغواکننده» را ناگزیر به همراه دارد (ک).

گماشته شده‌ای،

زبان تندبی پروایت چگوننه یارای بیان این اخبار دل آزار
را دارد؟

کدامین حوا، کدامین مار اغوایت کرده است
تا انسان لعنت شده‌را باردگر به سقوط کشانی؟
چرامی گویی که شاه ریچارد خلع شده است؟
تو که هیچ بهتر از خاک نیستی، چه سان جرأت می کنی
سقوطش را پیش گویی کنی؟ بگو کجا، کی، و چگونه
از این اخبار شوم آگاهی یافته‌ای؟ سخن بگوی، پست.
فطرت!

باغبان:

عفوم بفرمائید، بانو، که از بر زبان آوردن این اخبار
سخت ناشادم؛ با اینهمه آنچه گفته‌ام عین حقیقت است.
شاه ریچارد در بند مقتدرانه بالینبروک گرفتار است.
بخت هر دوی آنها در ترازو گذاشته شده است.
در کفه سرور شما هیچ نیست جز خودش،
و معدودی بی مقدار که او را سبک تر می کنند.
اما در کفه بالینبروک کبیر
علاوه بر خودش تمامی اعیان انگلیس جادارند،
و به این ترتیب کفه او بر کفه شاه ریچارد می چربد.
به لندن بشتابید تا خود به چشم ببینید؛

من بیش از آنچه که همه می‌دانند، چیزی نگفته‌ام.
 ای شوربختی چابک‌قدم، که اینسان تیزروی!
 آیا از آن‌رو که پیامت برای من بوده است،
 من آخرین کسم که از آن آگاهی می‌یابم؟
 آه، تو می‌خواهی که با ابلاغ آن پس از همه به من
 اندوهی را که گزارش می‌کنی هر چه طولانی‌تر در سینه
 نگه دارم.
 بیایید برویم، بانوان، تا در لندن شاه‌نگونبختِ لندن را
 دیدار کنیم.
 آوخ، آیا از این‌رو بدنیا آمدم، تا سیمای اندوهناکم
 زینت‌بخش آئین پیروزی بالینبروک کبیر شود؟
 ای باغبان، به خاطر این اخبار غمباری که به من دادی،
 از خدا می‌خواهم گیاهانی که پیوندمی‌زنی هرگز نرویند.
 [ملکه و بانوان خارج می‌شوند]

باغبان: ای ملکه بینوا، اگر رنجت را بکاهد،
 آرزو مندم که نفرینت در هنرم کارگر افتد.
 در اینجا او اشکی افشانده؛ در همین جا

۱. ایزابل، مانند کلتوپاتر (آنتونی و کلتوپاتر، پنج، ص دوم) در اندیشه آئین پیروزی رومیان است. این اندیشه در صحنه‌هایی (پ‌چهارم، صحنه‌های یک، دو، پنج) که به اسب‌سواری‌های نمایشی بالینبروک می‌پردازد، بسط بیشتری یافته است (آ).

بگ پشته سداب، همان گیاه تلخ تفضل، را خواهم کاشت.
سداب، به نشانه دلسوزی، بزودی در اینجا روی خواهد
نمود،

به یاد شهبانویی گریان.

[خارج می شوند].

۱. سداب ... تفضل: گیاه «سداب» به عنوان «گیاه تفضل» شناخته می‌شد، زیرا «سداب» به معنی «توبه» است که به فضل خداوند حاصل می‌شود. در اینجا، بویژه، بادلسوزی، ارتباط می‌یابد (پ). با توجه به بیت بعدی، معنایش بیشتر ترحم است، نه توبه (آ).

* این صحنه زیبا - که کالریج آنرا «جزیره آرامش» نامیده است - همچون دیگر صحنه‌های نمایشنامه که زنان در آن حضور دارند از تأثیر و گیرایی ژرفی بر خوردار است. این صحنه نوعی تمثیل است درباره آنچه که رخ داده است - و «خلاصه و تمثیل کنش تمامی نمایشنامه» نامیده شده است - و برآستی، در عین نمایش دادن اندوه ملکه، در پی آنست که احساس سایر مردم را هم به نمایش بگذارد. پیش‌بینی‌های ملکه با خبرهایی که باغبان بدست می‌دهد، رنگ و واقعیت می‌گیرد. تمثیل باغبان در مورد باغ و کشور توسط ملکه بسط می‌یابد و به سقوط دوباره انسان از بهشت، که سرمنشاء تمامی مصیبت‌های انسان دانسته می‌شود، تبدیل می‌گردد. تمثیل مزبور کنش نمایشنامه را به پیش نمی‌برد، بلکه وضعیت را به اختصار بازمی‌گوید و از طریق بیان احساسات افرادی که فقط ناظر حوادثند به ارزشیابی آن می‌پردازد، و آینده را پیش‌گویی می‌کند. توجه‌مان را معطوف به سرنوشت ریچارد می‌کند و همدردیمان را نسبت به او (که اینک فقط نماد سقوط انسان است) برمی‌انگیزد (ک و ۵)

پرده چهارم

صحنه يك [تالار وستمنستر]

بالينبروك، آومرل، نورثا، برلند، پرسي، فيتزوآتر، ساری،
اسقف كارلايل، رئيس دير وستمنستر، باگت، يك لرد
ديگر، منادی و افسران وادد می شوند

بالينبروك: باگت^۱ را فرا خوانيد.

اينك باگت، آنچه را كه در باره مرگ گلاستر نجيب
می دانی

با فراغ خاطر بازگو کن.

كدامين كس شاه را بر آن داشت كه او را به قتل رساند
و کدامين كس فرجام خونبار زودرسش را به بار آورد؟
پس لرد آومرل را بامن رو در رو كنيد.

باگت:

پسر عمو، پيش آي، و در آن مرد بنگر.

بالينبروك:

لرد آومرل، می دانم كه زبان بی پروايت

باگت:

۱. باگت: با یادداشت سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ك).

۲. در اصل «وظیفه خونین پایان نابهنگام». كادخونین پایان پیش رس ۱۱:

ترجمه هوگو.

ننگ دارد که انچه را که زمانی بیان کرده است، منکر شود.

در آن زمان جانشکاری که مرگ گلاستر توطئه چینی شد،^۱

شنیدم که شما گفتید، «آیا مرا بازوی آنچنان بلند نیست که از دربار آرام^۲ انگلستان، به پسرعمویم، در کاله،^۳ برسد؟»

در میان گفته‌های بسیار دیگر در همان هنگام شنیدم که گفتید رد کردن پیشنهاد صد هزار کرون را بر آمدن بالینبروک به انگلستان، ترجیح می‌دهید - نیز افزودید، که اگر پسرعمویتان می‌مرد، این سرزمین از چه خیر و برکتی برخوردار می‌شد.

شهادت‌گان و سروران عزیز، **آومرل:**

به این مرد دون چه پاسخی بایدم داد؟

۱. با اول، يك، ۱۰۰ که بالینبروک ماوبری را متهم به همین کار می‌کند، مقایسه کنید (ك). زمان جانشکار: گذشته، مرگ آور (پ، ه و آ) در اصل dead time آمده است. که به معنی «زمان مرده» یا «زمان جانشکار» می‌تواند باشد. «شوم» (گگ و ك)، زمان گذشته، زمان مرگبار، نیمه شب (س)، «جانشکار» و از همین رو «مرده و دلگیر» (آ).

۲. آ ۱۰۱: که از توطئه‌های گلاستر در زحمت نیست (پ).

۳. کاله: محل قتل گلاستر (پ).

۴. مصرعهای ۱۸-۱۴ در میان ... می‌دهید: گلاستر قبل از تبعید بالینبروک کشته شده بود (پ و ه).

آیا تبار والایم^۱ را آنقدر خوار کنم که از برای تنبیهش،
 خود را با او برابر نهم؟^۲
 یا بایدم چنین کرد و یا بایدم گذاشت
 که زبان افترا زنده‌اش شرفم را لکه‌دار کند.
 همراه با این دعوت به مبارزه،
 این مهر دستی مرگ^۳، که ترا برای
 وصول به دوزخ نشان زده است
 فریاد می‌زنم که تو دروغ می‌گویی،
 و باخونی که از قلبت جاری خواهد شد،
 اثبات خواهم کرد که آنچه گفته‌ای کذب است.
 با خون قلبت که بسیار پست‌تر از آنست
 که جلای شمشیر شهسوارانه‌ام را لکه‌دار کند.

۱. تبار والا: در اصل ستارگان زبدا، تصور می‌رفته است که تولد تحت تأثیر ستارگان بوده است، از همین رو شکسپیر «ستارگان» را بد معنای اصل و نسب آورده است [پ و ن]. گریوله «ستارگان شایسته ولادت» ترجمه کرده است.

۲. با او برابر نهم: آومرل از نظر مرتبه بالاتر از باگت بوده است و می‌توانسته است از مبارزه با او خودداری کند (پ).

۳. مهر دستی مرگ: آومرل نشان مبارزه جوئی خود را با مهری که با دست خودش بر سندی می‌زند قیاس کرده است. در اصل «مهر دستی» = «بادست خودم»، حاکی از اینست که شکسپیر نشان مبارزه جوئی را دستکش می‌داند (به یاد داشت پرده اول. صحنه یکم. ۹۶۰ مراجعه کنید). بدعلاوه، آومرل مزاحی نیشدار می‌کند (آ). اشاره به مهریست که پس از اینکه سلطان حکم مرگ را امضاء کرد به حکم چساننده می‌شود (ک).

[دستکشش را بر زمین می‌کوبد]

بالینبروک: باگت، دست بدار، از برداشتن منعت می‌کنم.
 آومرل: آرزو می‌کردم که آنکه مرا اینسان به‌خشم آورده است،
 جز یکن،^۱ بهترین کس در این جمع می‌بود.
 فیتزواتر: اگر شجاعت تو^۲ بر همرتگی استوار است،
 آومرل،
 اینک وثیقه‌من. در برابر وثیقه نو.

[دستکشش را بر زمین می‌کوبد]

سوگند به آن خورشید زیبایی که نشانم می‌دهد در کجا
 هستی،
 شنیدم که گفتی، و خودستایانه هم گفتی،
 که مرگ لنگستر نجیب‌را تو باعث آمده‌ای.
 اگر صدبار هم منکر شوی، دروغ می‌گویی،
 و من دروغت را بانوک شمشیرم^۳
 به‌قلبت، که این دروغ در آنجا قالب زده شده‌است، باز
 پس خواهم راند:

۱. جز یکن: بدجز بالینبروک، که بهترین است (آ، وپ).

۲. شجاعت تو: احتمالاً طنز آمیز: «نفس دلاورتو» (پ).

۳. شمشیر: در اصل rapier آمده‌است که شمشیری است کوتاه (دشند) یا بلند برای فرو کردن، لیکن بدلیل اینکه این اسلحه در زمان ریچارد دوم متداول نبوده است از همان کلمه «شمشیر» استفاده کرده‌ایم، در عین حال می‌توان از واژه «سخت» استفاده کرد. م

آومرل: شهامت آنت نیست، ای بزدل، که تادیدن آنروز زنده

بمانی.

فیتزواتر: آه! سوگند به روحم، آرزومندم که آن زمان هم اینک

می بود.

آومرل: فیتزواتر، از همینروست که تو به رفتن به دوزخ محکوم

شده ای.

پرسی: آومرل، تو دروغ می گویی. شرف او به همان اندازه

از این اتهام مبری است که تو یکسره روسیاهی؛

و اینک من وثیقه ام را بر زمین می گویم،

تا با بریدن نفس میرایت^۱ ثابت کنم که این چنین هستی.

بردار، اگر شهامت داری.

[دستکشش را بر زمین می اندازد]

آومرل: اگر آنرا بر ندارم، ایکاش دستم به خشکد

و دیگر هرگز پولاد انتقام کش را

بر کلاهی خود درخشان دشمنم فرود نیارم!

لرد دیگر: ای آومرل دروغ پرداز، من با پرتاب وثیقه مشابهی زمین

را گران بارتر می کنم^۲

۱. با ... میرایت: بامرگت (پ). در اصل «تا آخرین حد نفس میرایت» آمده است. م.

۲. من ... می کنم: دستکش مشابهی را بر زمین می افکنم. (د). گریوله چنین ترجمه کرده است «وظیفه مشابهی را بد زمین محول می کنم»، ما از تفسیر کلارندون بیرونی کرده ایم.

و تورا با اتهاماتی آنسان انبوه از دروغگوئیهایت مهمیز
می‌زنم
که با آن بتوان در گوشهای خائنت از آفتابی تا آفتاب^۱
دیگر فریاد زد.

این وثیقه شرف من است؛

آنرا وثیقه نبردی کن، اگر شهامت داری.

آومرل: دیگر کدامین کس مرا به نبردمی خواند؟ به آسمان سوگند،
همرا به نبرد خواهم خواست!^۲

برای پاسخ گفتن به بیست هزار کس چون شما
هزار جانم در تن هست.

ساری: سرورم، فیتزواتر! خوب به خاطر دارم

آن زمانی را که شما و آومرل گفتگو کردید.

فیتزواتر: کاملاً درست است؛ آن هنگام تو حضور داشتی

و می توانی با من بر درست بودن آن گواهی دهی.

ساری: به آسمان، همانسان دروغ است که آسمان خود راست

است!

فیتزواتر: ساری، تو دروغ می‌گویی.

۱. از آفتابی تا آفتاب: از بامداد تا شامگاه (پ). ارطلوع تا غروب که دوره

مجاز يك نبرد بوده است و در شب خاتمه می‌یافته است (ك).

۲. خواهم خواست: در اصل throw آمده است که به معنی تاس ریختن است

(= به نبرد خواستن)، (ك).

ساری:

پسرک^۱ بی آزرم!

این دروغ آنچنان برشمشیرم گران خواهد آمد
که به کین خواهی و انتقام برخواهد خواست،^۲
تا آن زمان، که تو دروغگو، و آن دروغ
چون جمجمه پدرت، آرام، در اعماق خاك فرو خسید،
و اینک شرفم را دگر و اثبات آن می گذارم؛
آنرا به آزمون بگذار، اگر شهامت هست.
چه ابلهانه اسبی تیزتک را مهمیز می زنی!
اگر جرأت خوردن، آشامیدن، یا نفس کشیدن، بازبستم
باشد،

فیتزواتر:

جرأت دیدار کردن ساری در بیابانی^۳ خواهدم بود،
و آنگاه همچنانکه می گویم دروغ می گوید، دروغ می-
گوید و دروغ می گوید
بر او تف می اندازم. اینک ایمانم را وثیقه می گذارم،
تا ترا ناگزیر از تحمل تنبیه سخت خود کنم.

[دستکش خود را بر زمین می اندازد]

اتهامی که به آومرل زده ام و مجرمیت او
همانسان محرز است که عزم من به کامران شدن در این

۱. پسرک: در اصل boy: واژه ای سخت توهین آمیز که در مورد يك نوکر
بکار می رفته (پ).

۲. برخواهد خواست: در اصل rendor: پاسخ گفتن (اتهام)، (پ).

۳. بیابان: تابوانند بی مانع و رادع بجنگند (پ).

جهان نوین.^۱

به‌علاوه از نورفوك^۲ تبعید شده شنیدم
 که تو، آومرل، دوتن از افرادت را فرستاده بوده‌ای
 تا دوک نجیب را در کاله به‌قتل آورند.

آومرل: مسیحی مؤمنی^۳ وثیقه‌ای به‌من وام دهد،
 تا ثابت کنم که نورفوك دروغ گفته‌است - اینک این را
 بر زمین می‌افکنم
 تا، اگر بتوان از تبعید بازش خواند، شرف خویش را
 به‌آزمون بگذارد.

پالینبروك: تمامی این منازعات همچنان تحت وثیقه خواهند ماند.
 تا نورفوك فراخوانده شود - و او فراخوانده خواهد شد
 و، گرچه مرا دشمن است، تمامی زمینها و تیولش
 به‌او بازگردانده خواهد شد. و آنگاه که او بازگشت،
 ما^۴ او را ناگزیر از آزمون شرف^۵ خود با آومرل خواهیم
 کرد.

۱. در این جهان نوین: جهان خلق شده توسط شورش پالینبروك، با پرده پنجم،
 صحنه چهارم و یادداشت آن مقایسه کنید (آ).

۲. نورفوك = ماوبری.

۳. مسیحی . . . : گفته است: آومرل تقاضای وام گرفتن نشان مبارزه‌طلبی
 می‌کند، یا به‌این خاطر که هر دو دستکش را (در سطر ۲۵ و ۲۵) بر زمین
 افکنده و یا به‌این خاطر که شکسپیر اینک نشان مبارزه‌طلبی را با شلق می‌داند
 نه دستکش (به‌پرده اول، صحنه يك، ۶۹ مراجعه کنید)، (پ).

۴. ما: پالینبروك «ما»ی شاهان‌هرا که با کردارش منطبق است بکار می‌برد، (ه).

۵. آزمون شرف خود: دو حالت دارد (یا «آومرل را آزمون شرف ماوبری» -

کارلایل:

آنروز پرافتخار هرگز فراز نخواهد آمد.

نورفوك، در ایام تبعیدش، بارها
از برای عیسی مسیح در آوردگاه پرافتخار مسیحیت،
جنگید،

و نشان صلیب مسیحیت را برضد مشرکان سیاه
ترکها، و عربها، برافراشت،
و آنگاه، فرسوده از مشقات جنگ،
برای آسودن به ایتالیا رخت سفر بر بست؛
و در آنجا، در ونیز، جسم خویش را به خاک دلپذیر آن
کشور،

و روح بی آرایشش را به سردارش مسیح
که زمانی بس دراز زیر پرچمش جنگیده بود، سپرد.

بالینبروك: چه! اسقف، آیا نورفوك مرده است؟

کارلایل: با همان قطعیتی که من زنده‌ام، سرورم.

بالینبروك: آرامشی شادمانه روح شادمانش را

به آغوش ابراهیم^۱ نیک سرشت هدایت کند!

سرورانی که همدیگر را متهم کرده‌اید؛ اختلافاتان

همچون دعوتی به نبرد باقی خواهد ماند

→ ویا «ماویری را اثبات شرفش در برابر آومرل»، که در هر دو حالت شرافتمند بودن از رهگذر نبرد آزموده می‌شود (پ).

۱. آغوش ابراهیم: به انجیل لوقا، شانزدهم، ۲۲ مراجعه کنید. در مورد سایر

اشارات شکسپیر در مورد آغوش ابراهیم نگاه کنید به ریچارد سوم (برده

چهارم، صحنه سوم، ۳۸) و هنری پنجم، (آ).

تا روز نبرد تاندر را تعیین کنیم.

یودک داد می‌شود

یورک: دوك كبير لنكسترا از سوی ریچارد بال و پر کننده
 نزد تو می‌آیم. او از صمیم دل
 تورا وارث خویش اختیار می‌کند، و عصای گرانقدرش را
 به دست شاهانه‌ات تسلیم می‌کند.
 بر تختش جلوس کن، که اینک او فرود می‌آید،
 و زنده باد هنری، چهارمین شاه با این نام!
 به نام خدا، به تخت شاهانه جلوس خواهم کرد.
 کارلایل: شاید ناشایسته‌ترین^۲ فرد این جمع شریف باشم که سخن
 می‌گویم
 با اینهمه گفتن حقیقت بهتر از همه مرا می‌برازد.^۳
 از خدا می‌خواستم که در این جمع شریف
 کسی آنچنان شریف می‌بود که در حق
 ریچارد شریف داوری می‌کرد! آنگاه اشرافیت راستین

۱. بال دپرکنده: یعنی خوار شده، احتمالاً اشاره به افسانه ازوپ در مورد زاغی است که پره‌ای دزدیده شده را به خود بست و هنگامی که مرغان پرها را از او برگرفتند خجلت زده شد (آ، وپ).

۲. ناشایسته‌ترین: دارای ایهام، یا (۱) دون مرتبه‌ترین، یا (۲) چون این تغییر را نمی‌پسندم، و حالا نامناسب‌ترین وقت برای بیان آنست، (ک).

۳. بهتر می‌برازد: به علت موقعیت به عنوان يك اسف: (آ).

دوری کردن از خطایی اینسان تبه کارانه^۱ را به او می-

آموخت.

کدامین رعیت می تواند در مورد شاهش حکم کند،
و کدامین کس در اینجا نشسته است که رعیت ریچارد

نیست؟

دزدان هم مورد قضاوت قرار نمی گیرند مگر اینکه خود
حضور داشته باشند،

هرچند جرمشان آشکار آشکار باشد،

و آیا تصویر شوکت خداوند،

مأمورش، پیشکارش، نماینده گزینش،

تدهین شده، تاج گذاری کرده، که سالیان سال است نصب

شده

از سوی رعایا و جانهای پست تر مورد قضاوت قرار گیرد

و او خود حضور نداشته باشد؟ آه، خداوند، روامدار

که از کشوری مسیحی، از مردمانی فرهیخته،^۲

کرداری اینسان شرورانه، سیه کارانه، و وقیحانه سرزند.^۳

۱. خطای اینسان تبه کارانه: که گمان برد می تواند به قضاوت در مورد شاهش
بنشیند (پ).

۲. فرهیخته: با آموزشی مسیحی (ک).

۳. اندیشه شرورانه بودن «قضاوت کردن» و حاکمه کردن شاهان از سوی رعایا
بخش اساسی آراء سیاسی دوران تودور بوده است و در بسیاری از
نمایشنامه های تاریخی منعکس است، (آ).

من با رعایا سخن می‌گویم؛ و یک رعیت که از جانب

خداوند

برای دفاعی بس شجاعانه از شاهش برانگیخته شده‌است،

سخن می‌گوید.

لرد هر فورد^۱ که در اینجاست، و شما «شاهش» می‌نامید

خائنی تبه‌کار به‌شاه هر فورد مغرور است؛

و اگر شما تاج بر سرش بگذارید، بگذارید پیش‌گویی

کنم^۲

که خون انگلیسیان زمین را آبیاری خواهد کرد،^۳

و روزگاران آینده بر این اقدام تبه‌کارانه خواهد نالید؛

آرامش نزد ترکها و کافران منزل خواهد کرد.

و در این مقر آرامش، جنگهای آشوب‌گرانه

خویشاوند را به‌دست خویشاوند، و هموطن را به‌دست

هموطن نابود خواهد کرد.

نابسامانی، وحشت، هراس، و شورش،

در این جا سکنا خواهند‌گزید، و این کشور

۱. لرد هر فورد: اسقف کوچکترین عنوان بالینبروک را بکار می‌برد (پ).

۲. بگذارید پیش‌گویی‌کنم: اسقف حوادث نمایشنامه هنری چهارم و پنجم را در نظر دارد (پ)، همچنین به‌پرده‌دوم، صحنه‌چهارم، ۱۱ مراجعه کنید (آ).

۳. مصرعهای ۸۴-۱۳۷: هشدارهای گوناگونی که بر ضد شورش در موعظه-

های دوران سلطنت تودورها دیده‌می‌شود، این موضوع در نمایشنامه‌های

تاریخی ریچارد سوم و هنری ششم بسط یافته (آ).

صحرای جلجتا و سرزمین جمجمه‌های مردگان^۱ نام خواهد

گرفتند

آوخ، که اگر این خاندان را بر ضد آن خاندان برانگیزید،^۲

مصیبت بارترین تفرقه‌ای را که تاکنون

گریبانگیر این سرزمین نفرین زده شده است، ببار خواهد

آورد.

مانعش شوید، در برابرش بایستید، مگذارید چنین شود،

تا فرزندان، و فرزند آنان، از بابت سینه‌زوی خود

ملامتان نکند.

نور نامبرند: خوب برهان آوردید، قربان؛ و، به پاس زحماتان،

فی المجلس به اتهام خیانت به شاه دستگیرتان می‌کنیم:

لرد و سیمینستر بر عهده شماست که تا روز محاکمه‌اش

اورا در جایی امن نگاه دارید،

سروران، آیا ممکن است لطف فرموده و با درخواست

عوام^۳ موافقت فرمائید؟

۱. صحرای جلجتا و سرزمین مردگان: جلجتا، محل مصلوب کردن مسیح بوده

است. ریچارد در بیتهای بعد خود را بامسیح مقایسه می‌کند. در انجیل متی،

مرقس و یوحنا، جلجتا «مکان جمجمه» نامیده شده، (پ و ه).

۲. کارلایل جنگ گلها The war of the Roses را بالحنی اتجیلی (مرقس)

پیش‌بینی می‌کند (پ). خاندانهای مزبور، خانواده لنگستر، خانواده یوزک

و خانواده مارك بوده‌اند (آ).

۳. درخواست عوام: چاپ شدن اتهامات ریچارد بوده است (س). و محاکمه‌اش

(م). عوام در اینجا بد معنی مجلس عوام است، م.

بالینبروک: ریچارد را بدینجا بیاورید، تا در نزد عموم^۱ کناره گیری کند؛ و بدینسان جریان کارمان بری از سوءظن باشد.
یورک: من هدایتش خواهم کرد.

[خارج می شود]

بالینبروک: آقایانی که به فرمان ما در اینجا بازداشت شدید برای حضورتان در روز تعیین شده ضمانت بسپارید. بمهرتان کم نظر داریم و از شما چشمداشت مددمان نیست.

ریچارد و یورک و افسرانی که نشان های سلطنتی را حمل می کنند وارد می شوند.

ریچارد: دریغا، از چهره و نزد شاهی فرا خوانده شده ام هم پیش از آنکه اندیشه های شاهانه را که با آنها فرمانروایی می کردم، بسدور افکنده باشم؟ هنوز به درستی نیاموخته ام که چگونه خوش خدمتی کنم، مداهنه کنم، کرنش کنم، و زانو زنم،

۲. مصرعهای ۳۲۱-۱۵۴: این سطور که مستقیماً به خلع ریچارد مربوط می شود، تا سال ۱۶۰۸ اجازه چاپ نیافت. این امر ناشی از حساسیت وزرای ملکه الیزابت درباره مسئله جانشینی ملکه بود. ملکه الیزابت فاقد فرزند بود و وارث مستقیمی نداشت، و آنها از اینکه کسی تاج و تخت را غصب کند وحشت داشتند. باجلوس جیمز اول سانسور در این مورد برداشته شد (م).

اندوه را دمی رخصت دهید تا آموزگار من
در این تسلیم باشد. با اینهمه بخوبی چهرهای^۱ این
مردان را

به خاطر می آورم. آیا اینان از آن من نبودند؟
آیا زمانی فریاد «درود بر شما» برای من نمی کشیدند؟
یهودا نیز با مسیح چنین کرد.^۲ اما مسیح از دوازده تن،
جز يك تن، همرا و فاداریافت؛ و من از دوازده هزار تن،
هیچ.

خداوند پشت و پناه شهنشاه بادا هیچ کس نخواهد گفت
«آمین».

آیا من هم کشیشم و هم خادم کلیسا؟^۳ بسیار خوب، پس،
آمین.

خداوند پشت و پناه شهنشاه باد، گیرم که من شهریار نباشم؛
و با اینهمه اگر پروردگار مرا شاه می داند: آمین!^۴

۱. چهره‌ها؛ در اصل Favours آمده است که آنرا به معنی «چهره‌ها»، «اعمال
دوستانه»، «صفات»، «مهربانی‌ها» تفسیر کرده اند. گریوله آنرا «خصوصیات»
ترجمه کرده است، م.

۲. اشاره به درود گفتن و بوسه زدن یهودا بر مسیح، م. به انجیل متی ۲۶:۴۹.
مراجعه کنید. ریچارد سوم، دو، ۱۳۲ نیز خود را به عیسی تشبیه می کند (م).

۳. هم کشیشم و هم خادم کلیسا: Clerk (خادم کلیسا) روحانی معمولی ایست
که پاسخ به دعاها و کشیش را در مراسم کلیسای رهبری می کند (س و ه).

۴. واگر چنین باشد که من هنوز در نظر خداوند شاه باشم (ه)، ریچارد هنوز
حتقد است که «در نظر خداوند» شاه است (ک).

برای انجام چه خدمتی بدینجا خوانده شده‌ام؟
 به منظور انجام آن خدمت نیکخواهانه‌ات
 که خستگی از سلطنت ترا وادار به پیشنهادش کرد:
 و اگذاری حکومت و تاج و تخت
 به هنری بالینبروک.

ریچارد:
 تاج را به من بدهید پسرعمو، تاج را بگیر:
 دست من آنرا از اینسو نگه می‌دارد
 و دست تو آنرا از آنسو.
 اینک، این تاج زرین چاه‌یست ژرف،^۱
 که دو دلو دارد، که یکی بدنبال دیگری پر می‌شود،^۲
 دلو خالی همواره در هوا رقصان
 و آندیک در اعماق، ناپدید، و آکنده از آب:^۳
 منم آن دلو فرورفته آکنده از اشک
 که اندوهان خویش را می‌نوشم، و آنکه بالامی‌رود تویی.^۴

-
۱. اینک ... ژرف: در اجرا اگر تاج میان بالینبروک و ریچارد وارونه گرفته شود بسیار مؤثر است (پ).
 ۲. هنگامیکه دلو بالامی‌آید و به سرچاه می‌رسد، دلو خالی پائین می‌رود و پر می‌شود (ر).
 ۳. مصرعهای ۷-۱۸۴: اینک ... آب: تمثیل دلوهای بخت که سرنوشت نیک و بد انسان توسط آنها تعیین می‌شد از قرون وسطی به بعد کاملاً متداول بوده است (ف).
 ۴. استعاره ریچارد در مورد خودش و بالینبروک به منزله دو دلو به استعاره‌ای که باغبان در سوم، چهار، ۹-۸۴ بکار می‌گیرد بی‌شبهت نیست، به مضمون سطحی بودن شخصیت او، «رقصان در هوا»، توجه کنید (م).

- بالینبروك: می اندیشیدم که با کمال میل کناره می گیری.
ریچارد: از تاجم، آری، اما اندوهانم هماره از آن منند:
تو از افتخاراتم و حکومتم می توانی برکنارم کرد،
اما نه از اندوهانم؛ من، هماره، شاه اینانم.^۱
- بالینبروك: بخشی از غمهایت را همراه با تاجت بهمن می بخشی.
ریچارد: با پاگرفتن غمهایت، غمهای مرا از من بگیر.
غم من از نابودی غمهای^۲ کهن مایه می گیرد،
و غم تو از بدست آوردن غصه های نو؛^۳
همان غمهایی را که می بخشم، برغم بخشیدن، نزد خود
نگه می دارم:
آنان ملازم تاج و تختند، با اینهمه، همچنان، با من می مانند.
- بالینبروك: آیا سر آن داری که از تاج و تخت کناره بگیری؟
ریچارد: آری، نه؛ نه «آری»: زیرا باید هیچ شوم؛
و با اینهمه نه «نه»: زیرا به تو تن در می دهم.^۴

۱. سطرهای ۳-۱۹۰ از تاجم ... اینانم: ریچارد بر تمایز میان شخصیت اجتماعی شاه و انسان عادی تأکید می کند (ك).
۲. غمها: کلمه مزبور در بیتهای ۷-۱۹۴ در چندین معنای متفاوت بکار رفته است: اندوهان، مشوولیتها، هوشیاری یا مواظبت، نگرانی (س).
۳. غصه من ... نو: غم و غصه من از دست رفتن مشوولیت در اثر سهل انگاریست؛ و نگرانی تو از مشوولیتهای جدید است (س و پ).
۴. آری، نه ... می دهم: بازی مسکنت بار با «آری» و «من» (در نسخه های کهن بجای «آری»، «من» چاپ شده است). «آری-نه»، نه «آری»، زیرا اگر بگویم «آری» مرا به هیچ تقلیل می دهد، و با اینهمه نه «نه»، زیرا—

اینک بنگر که چه سان خود را عریان و بی بهره می‌کنم:
 این دیهیم گران را از سر برمی‌گیرم،
 و این عصای سنگین را از دستم،
 و غرور اقتدار شاهان مرا از قلبم؛
 با اشکهای خویش روغن تدهینم را می‌شویم،
 با دستهای خویش تاجم را می‌بخشم،
 با دهان خود قداست مقام خود را منکر می‌شوم،
 با زبان خود تمامی سوگندهای بیعت را فسخ می‌کنم
 از هرگونه فرّ و شکوهی تبری می‌جویم؛
 تمامی املاک، بهره‌های مالکانه، و درآمدهایم را واگذار
 می‌کنم،

قوانین، فرامین، و مقرراتم را لغو می‌کنم.
 خداوند تمامی سوگندشکنی‌هایی که درباره من صورت
 گرفته است، ببخشد!
 خداوند تمامی بیعت‌هایی را که با تو شده است پا برجا
 دارد!

→ باید تن دردهم. نخواهد گفت که با کناره‌گیری خود موافق است، اما نخواهد هم گفت که موافق نیست! (ك). Aye. هم به معنای «آری» است و هم به معنای «من» است (پ و آ).

۱. سوگندهای بیعت: سوگندهای بیعت اتباعم را (پ). در کلاردون، duty's rites آمده و مراعات مراسم و وظایفی که رعایا متعهد به انجام آن در برابر سلطان می‌باشند، معنی شده است. در سایر نسخ daty's oaths آمده است، م.

خداوند مرا که هیچ ندارم، از هیچ‌رو تلخکام مکناد،
و ترا، که همه‌چیز را بدست آورده‌ای، از همه درشادکام
کنادا

و عمر تو، نشسته بر تخت ریچارد، طولانی باد،
و ریچارد هرچه زودتر در چاله‌ای در عمق خاک خفته باد!
ریچارد شاه‌پیشین، آرزو می‌کند که خداوند پشت‌وپناه
شاه هنری باشد،

و بس سالیان سرشار از روزهای پر آفتاب نصیبش باد!
آیا باز هم کاری بجای مانده است که بایدم کرد؟

نورثامبرلند: (کاغذی را به او ارائه می‌دهد) دیگر هیچ، جز اینکه این
اتهامات را،

این جنایات اسفبار را که شما و یارانتان،
برضد این کشور و منافع^۱ این سرزمین مرتکب شده‌اید،
بخوانید.

تا با اقرار کردنتان، وجدان مردمان
دریابد که سزاوار خلع شدن بوده‌اید.
ریچارد: آیا باید چنین کنم، و آیا باید بگشایم
کلاف حماقت‌های درهم‌تنیده‌ام را؟ نورثامبرلند مهربان!^۲
آیا اگر خطاهای تو ثبت شد بود،
سرافکننده‌ات نمی‌کرد، که در جمعی اینسان انبوه،

۱. کشور و منافع: نظم مستقر و پیشرفت (ك).

۲. مهربان: طنز آمیز، م.

به آوای بلند بخوانیشان؟ و اگر چنین می کردی،
 قانونی شرورانه در آن می یافتی،
 که خود خلع يك پادشاه
 و شکستن ددمنشانه سوگندی مقدس را در برداشت،
 که خود لکه ای بر آن نقش بسته و در کتاب آسمانی تکفیر
 شده است^۱

آری، تمامی شما، که بی تأثر ایستاده اید و
 نظاره می کنید که چگونه تیره بختیم شکنجه ام می دهد!
 گرچه برخی از شما، همچون پیلات^۲ دستهای خود را
 می شوئید،
 و به ظاهر دلسوزی نشان می دهید - با اینهمه، شما پیلانها
 در اینجا به صلیب جانگزام می سپارید،
 و آب گناهانتان را نتواند شست.

نور نامبر لند: سرورم، شتاب کنید، و این سطور را بخوانید.
 ریچارد: چشمانم آکنده از اشک است، نتوانم دید.
 و با اینهمه، آب شور چندان کورشان نمی کند
 که نتوانند دسته ای از خائنان را در اینجا دید.
 آری، اگر بر خویشتن هم بنگرم.

۱. در کتاب آسمانی تکفیر شده: با پرده اول، صحنه سه، ۲۰۲ مقایسه کنید (آ).
 ۲. چون پیلات: پیلات، سردار رومی. که پس از قتل مسیح دستهای خود را
 شست تا وانمود کند که در این قتل دخالتی نداشته است. م. بالینیر و لند خود را
 بطور ضمنی در پرده سوم، صحنه اول: ۵-۶، با پیلات مقایسه کرده است، (ب).

خود را خائنی خواهم یافت، همچون دیگران:^۱
زیرا در اینجا رضایت قلبی خود را
در عریان کردن جسم پر جلال شهریاری^۲ ابراز کرده‌ام؛
افتخار را خوار، و سلطان را بنده؛
شهریاری سرفراز را رعیت، و رعیت را فرمانروا کرده‌ام.

نور نامبروند: سرورم -

ریچارد: نه سرور توام، ای مغرور ژاژخای،
و نه سرور هیچ کس دیگر. مرا نامی، لقبی و عنوانی
نیست،

که نامی که به‌هنگام غسل تعمید به‌من داده شده بود
غصب شده‌است. آو خ از این روز ماتمبار
که من، پس از پشت سر گذاشتن زمستانهای بسیار،
اینک نمی‌دانم چه نامی بر خود بگذارم!^۳

۱. بیان دیگری از سیمای دو گانه پادشاه (۵).
۲. عریان کردن جسم شاه از نشانها و زینتهای خارجی (۵).
۳. سطرهای ۹-۲۵۵ اهمیت نام به منزله چیزی واقعی که نام مزبور بر آن گذاشته شده در جای دیگر (برده سوم. صحنه دوم، ۷-۸۵: برده سوم، صحنه سوم، ۷-۱۳۶) نیز تأکید شده‌است. ریچارد بدون عنوان شاهی، اکنون هیچ است. (۵). در مورد سطرهای ۷ - ۲۵۶ تفسیرهای مختلفی بدست داده شده‌است: (۱) «اگر شاه ریچارد نیستم، پس هیچکس نیستم.» (۲) «غاصب سلطنت را از او - که حق موروثیش بود - گرفته است، و هویت او را نابود کرده است. اگر شاه نباشد پس چگونه می‌تواند ریچارد باشد. او مطرودی بی‌نام است.» (۳) «نامی که به‌هنگام غسل تعمید به‌من داده شده بود، گرفته شده است.» اشاره‌است به اینکه ریچارد پسر -

آوخ، ایکاش يك شاه مضحك برفی^۱ بودم،
 تا در برابر خورشید بالینبروک^۲،
 ذوب می شدم و بدل به قطره‌های آب^۳ می گشتم!
 شاه مهربان، شاه بزرگ، و با اینهمه نه بسیار مهربان
 اگر حرفم هنوز در انگلستان معتبر است
 فرمان ده تا بیدرنگک آینه‌ای^۴ بدینجا آرند،
 تا بتوانیم دید که چگونه است چهره‌ام،
 اینک که از جلال خورشید تهی شده است.
 یکی از شما برود و آینه‌ای بیاورد.
 بالینبروک:

[یکی از ملازمان خادج می‌شود]

نورثامبرلند: تا آینه‌را می‌آورند، این کاغذرا بخوانید.

→ «شاهزاده سیاه‌بوش» نبوده است. بلکه فرزند نامشروع يك کشیش اهل
 بورودو بوده است (این شایعه توسط دشمنان ریچارد جعل شده است)، (پ،
 آ، ل، س).

۱. شاهی که برای مضحکه و سرگرمی از برف ساخته می‌شود، م.
۲. خورشید بالینبروک: اکنون تصویر خورشید از ریچارد بد بالینبروک منتقل
 می‌شود (پ).
۳. قطره‌های آب: اشکها (پ)، بدپرده سوم، صحنه سوم. ۷۰-۵۴ مراجعه
 کنید (ه).

۴. درباره مفهوم آینه سخنان زیادی گفته شده است: «این تمهید زائد است و
 تنها ترحم ما را نسبت بد ریچارد کادش می‌دهد» - بروک. «خلاصه شکفت-
 آور و قتل اخلاقی تمامی آکسیون مایشنامد» - رالی. بد نظر مترجم این
 صحنه دارای ارزش سمبولیک بسیار است و نشانگر یکی دیگر از مراحل
 تکامل شخصیت ریچارد، م.

ریچارد: ای دیو! تو پیش از آنکه بدوز رخ رفته باشم، شکنجه‌ام میدهی.
بالینبروک: لرد نورثامبرلند، بیش از این پافشاری نکنید.
نورثامبرلند: آنوقت عوام ناخرسند خواهند بود.

ریچارد: خرسند خواهند بود: من بقدر کافی خواهم خواند،
آنگاه که براستی همان کتابی را بنگرم
که تمامی گناهانم در آن نوشته شده است؛ و آن کتاب
خود منم.

[ملازم با آینه‌ای داد می‌شود]

آن آینه‌را به من ده؛ تادر آن بخوانم!

عجب! هنوز هیچ آژنگ ژرفی بر چهره‌ام ننشسته است؟
اندوه، اینهمه ضربه بر این چهره‌ی من فرود آورده، و
هیچ زخم عمیقی بیار نیاورده است؟
آه، ای آینه تملق‌گر، که همچون طرفدارانم به هنگام
کامکاری، می‌فرییم!

۱. آن آینه ... بخوانم: آینه مظهر غرور بوده است. غرور نخستین گناه کبیره و ریشه تمامی بدی‌ها بوده است، و بدنبال خویش سرشکستگی و سقوط می‌آورده است، همچنین با پرده پنجم، صحنه پنجم، ۸۸۰ مقایسه کنید (۵). ریچارد در آینه می‌نگرد تا «خودرا بخواند». ماهیت واقعی خویش را ببیند. نکته طنزآمیز اینکه، درمی‌یابد که آزمون رنج و اندوهی که تحمل کرده است (۹-۲۷۷) چندان در چهره‌اش آشکار نشده است. با خود آگاهی که کسب کرده است آینه‌را همچون درباریان متهم بدچاپلوسی میکند. شکستن آینه نشانه نفی غرور، و نابود کردن «من» خویش است (۴).

آیا این چهره همان چهره‌ای است
 که هر روز در ریر ستف قصر حویش، از دهزار مرد
 پذیرائی می‌کرد؟

آیا این چهره همان چهره‌ایست
 که همچون خورشید، نظاره‌گران را تاگزیر از پلک‌زدن
 می‌کرد؟

آیا این همان چهره‌ایست که پستوانه آنهمه حماقت‌ها بود
 تا سرانجام توسط بالینروک بی‌پستوانه شد،
 شکوهی شکستند در این چهره می‌درخشد،
 این چهره به شکندگی شکود است.

[آینه را بر زمین می‌کوبد]

زیرا، آنک! به صدها قطعه شکسته شد.
 شاه ساکت، نکته اخلاقی این بازی را درنگر،
 که چه زود اندوهم چهره‌ام را نابود کرده است.

بالینروک: سایهٔ اندوخت سایهٔ چهره‌ات را
 نابود کرده است.^۱

۱. شکسپیر در «ریچارد سوم» نیز، شکندگی شیشه‌ها را همچون کیفیتی سمبولیک مورد اشاره قرار داده است، در یکی از نمایشنامه‌های دیگرش به «جوهر شیشه‌ای» انسان اشاره کرده است، (آ).

۲. یعنی «سایه» [= تاریکی اندوه]‌ای که توسط اندوخت انداخته شده است، سایه [= تصویر غیرواقعی] چهره‌ات را نابود کرده است. بالینروک با سایه بازی میکند، و متذکر می‌شود که ریچارد فقط چیزی غیرواقعی-انعکاس چهره‌اش در آینه - را نابود کرده است. استفاده از سایه به معنای چیزی غیرواقعی در اکثر نمایشنامه‌های شکسپیر دیده می‌شود. (آ).

ریچارد:

دیگر باره بازگویی، سایه اندوهم؟

آه! شگفتا! - کاملاً درست است، اندوهم یکسره در
درون نهفته است

و این شیوه‌های برونی زاری کردن

تنها سایه‌های اندوهی پنهانند

که خموشانه در اندرون روحی شکنجه‌شده درغلیانست.

جوهر در آنجا نهفته است.^۱ و من ترا سپاسگزارم، شاهها،

از برای کرم عظیمت، که نه تنها سببی برای مویه کردن

به من می‌بخشی، بل شیوه زاری کردن برمسبب را

نیز، به من می‌آموزی. مرحمتی دیگر را استدعا خواهم

کرد:

و سپس خواهم رفت، و دیگر زحمت نخواهم داد.

آیا از آن برخوردار خواهم شد؟

آترا برزبان بیاور، پسرعموی جمیل.

پسرعموی جمیل! من بزرگتر از یک شاهم،

زیرا آنگاه که شاه بودم.

بالینبروک:

ریچارد:

۱. سطرهای ۹-۲۹۴: ریچارد تعارض محبوب شکسپیر میان سایه و جوهر را،

که بالینبروک بطور ضمنی متذکر شده بود، بسط می‌دهد، و در سطر ۲۹۷

عمداً معنی مورد نظر بالینبروک در مورد سایه را تغییر می‌دهد: «سایه [=

تاریکی] انداخته شده توسط اندوهم؟ عجب! کاملاً درست است؛ اندوهم -

این شیوه‌های برونی زاری کردن - صرفاً سایه‌های [= تصاویر غیر واقعی]

اندوه درونی اند...» ریچارد برواقعی بودن اندوهمش در قیاس با غیر واقعی

بودن تصویر درون آینه، تأکید میکند (آ).

مداهنه گرانم تنها رعایا بودند؛ و اینک که يك رعیتم،
در اینجا شاهی مرا مداهنه گر شده است.
من که چنین بزرگم، هیچ حاجتی به تقاضا ندارم.
با اینهمه، درخواست کن.

بالینبروك:

و آیا درخواستم اجابت خواهد شد؟
اجابت خواهد شد.

ریچارد:

بالینبروك:

پس اجازتم ده بروم.

ریچارد:

به کجا؟

بالینبروك:

به هر جا که باشد، به گونه ای که ازدیدگان شما بدور باشم.
یکی از شما برود و اورا به برج ببرد.

ریچارد:

بالینبروك:

آه، بسیار خوب! بپرید! همگیتان برنده هستید،

ریچارد:

چرا که با سقوط شاهی برحق، انسان به جالا کی اوج
می گیرد.

[ریچارد د محافظش خارج می شوند]

دوشنبه آینده را رسماً روز تاجگذاریمان

بالینبروك:

اعلام می کنیم. سروران، خود را آماده کنید.

(همه خارج می شوند، مگر اسقف اعظم کاتولاین .

دنیس دیر دسینیستر، و آدمول)

۱. برنده: = دزد(ك). در اصل «انتقال دادن» در زبان عامیانه انگلیسی به معنی «دزدیدن» هم دست. و ریچارد با بازی با این دو معنا می گوید که آنها همه دزدند زیرا برای ارتقاء مقام خویش در جریان خلع پادشاهی برحق از افرصت سودجسته اند (۴).

رئیس‌دیر: نمایش محنت‌باری که در اینجا شاهد بودیم!
کارلایل: محنتها هنوز در پیشند. کودکانی که هنوز زاده نشده‌اند
این روز را همچون خاری گزنده خواهند یافت.
آومرل: ای روحانیان قدسی‌مآب، آیا هیچ نقشه‌ای
برای زدودن این لکه شوم از دامان این کشور نیست؟
رئیس‌دیر: سرورم،
پیش از آنکه اندیشه‌ام را به فراغ خاطر باز گویم،
باید به کتاب مقدس سوگند یاد کنید
که نه تنها مقاصدم را پنهان دارید
بل هر آن تدبیری را که اندیشیده‌ام، نیز، اجرا نمائید.
می‌بینم که جیبستان آکنده از نارضایی است،
قلبتان از اندوده، و چشمانتان از سرشک:
شام را نزد من آئید؛ نقشه‌ای خواهیم چید
که روزی شادمانه‌را نشان همه‌مان دهد.

[خارج می‌شوند]

* این صحنه اوج نمایشنامه است؛ وبا اینهمه بجای اینکه از يك وضعیت مؤثر تشکیل شده باشد از تعدادی وقایع هیجان انگیز تشکیل می شود؛ زیرا ریچارد در واقع دیگر شاه نیست. نزاع بر سر مرگ لنکستر مجرم بودن ریچارد را بیادمان می آورد، و در عین حال باغی گری اشراف و قدرت بالینبروک را به نمایش می گذارد. اعتراض کارلایل یادآور پافشاری مخالفین است و به همانسان که وفاداری شجاعانه همواره بر انسان تأثیر می گذارد، مارا تحت تأثیر قرار میدهد؛ پیشگویی او تماشاچیان را متأثر خواهد کرد، زیرا میدانند که این پیشگوئیهها جامه عمل پوشیده است. مؤثر بودن صحنه بر کناری کاملاً بستگی به هنرمندی بازیکنان دارد. اگر وسیعتر بدان بنگریم، این صحنه همانند زندگی است که خود به اصلاح اشتباهات خویش برمی خیزد؛ قدرت شاعر و هنرمند، به تنهایی برای در اختیار داشتن تاج و تخت کافی نیست؛ و بر طرف کردن موانع استقرار حکومتی عادلانه توسط قدرت ترسانک بالینبروک منظره ای متأثر کننده و دردناک است، زیرا اینحوی صورت گرفته است که گویی زندگی چیزی زیبا و دلپذیر را درهم شکسته و از سر راه خود برداشته است. رنجهای عاطفی ریچارد، اشارات او به خائنان، به یهودا، به پیلات و به مسیح همراه با پیشگوئیههای کارلایل عظمت بر کناری ریچارد را بازگو میکند (کوه).

پرده پنجم

صحنه اول - [لندن - خیابانی که به برج منتهی می‌شود]

ملکه همراه با چندتن از ملازمانش وارد می‌شوند

ملکه:

شاه از این راه خواهد گذشت؛

این راهیست که به برج شوم ژولیوس سزار^۱ منتهی می‌شود،
و آغوش سنگیش زندانی است که بالینبروک مغرور
برای سرور محکوم معین کرده است.
اگر این سرزمینی باغی هنوز مجال آرمدن
به ملکه پادشاهی برحق می‌دهد، بیائید در اینجا یاسائیم.

ریچارد و محافظانش وارد می‌شوند

اما، آرام! بنگرید، یا بهتر است ننگرید،

گل سرخ زیبای^۲ پژمرده‌ام را - اما نه، چشم بگشائید،
نظاره کنید،

۱. از قدیم شایع بود که برج لندن را ژولیوس سزار ساخته است. (پ).
۲. ریچارد بسیار زیبا بوده است (ه) به هنری چهارم - بخش اول، یکم، سه،
۱۷۵ که ریچارد «آن گل سرخ زیبای دلپذیر» خوانده می‌شود - مراجعه
کنید (ک).

که ای بسا از دلسوختن بگدازید و به شبنم بدل شوید،^۱
و با اشکهای عشقی راستین شستشویش دهید و بار دیگر
شادابش کنید.

(به ریچارد) و تو، ای بازمانده پی‌های ویران تروای
باستان^۲

تو ای نقشه افتخار،^۳ ای گور شاه ریچارد،
و نه خود شاه ریچارد! تو ای زیباترین میهمانخانه،
از چهره و اندوه ستمگر می‌بایست در تو مسکن گزیند،
در حالی که پیروزی مهمان نواخانه^۴ شده است؟

ریچارد: ای بانوی زیبا؛ به‌اندوه می‌بوند، چنین مکن
تا مرگ مرا بس نابهنگام نکنی. بیاموز، ای عزیز جانم،
تا جلال پیشینمان را همچون رؤیایی شادمانه بیانگاری،
که از آن بیدار شده‌ایم تا سرانجام
حقیقت حالمان را دریابیم. ای محبوبم،
من برادر سوگندخورده^۵ سرنوشتی محنت‌بارم،
و من واو تا هنگام مرگ متحد خواهیم ماند. شتابان

۱. منظور خود ایزابل است (آ).

۲. ایزابل، اکنون ریچارد را به‌خرابه‌های تروا در قیاس با شهری در اوج
عظمتش تشبیه میکند، (آ) یعنی، شکوه ویران (ک).

۳. نقشه افتخار: تصویر شکوه پیشین (ب).

۴. نوانخانه: یعنی، بالینبروک (ب).

۵. برادر سوگندخورده: اشاره به رسم سلحشوری که شهنسواران سوگند می‌خورند

تا در غم و شادی هم شریک باشند (س).

به فرانسه برو

و در دیری کنج عزلتی بجوی،^۱

زندگی قدسیانه مان می بایست تاج دنیای نوین^۲ را فرا-
چنگ آرد،

که ساعات نامقدس مان در اینجا، بر بادش داده است.

آوخ! آیا جسم و فکر ریچارد من، هر دو

ملکه:

دگر گونه وضعیف شده است؟ آیا بالینبروک

ترا از عقل هم خلع کرده است؟ آیا در قلبت جای داشته

است؟

شیر در حال مرگ، چنگالش را بر می کشد

و اگر چیزی دیگر را نتواند، دست کم خاک را،

از خشم مغلوب شدن، زخم می زند. و تو همچون کودکان

دبستانی

تنیبه را صبورانه می پذیری، تر که را می بوسی

و با فروتنی حقیرانه ای قهر و تخفیف را مدافعه می گویی،

تو، شیر! تو، شاه جانوران!

براستی که شاه جانوران! اگر جز جانور می بودند

ریچارد:

۱. کناره گیری و توبه بیش از مقاومت برای ریچارد شاعر دلپذیر است (ك).

۲. دنیای نوین: بهشت (ه، پ).

۳. شیر: باطنزی دردناک، کلمات ریچارد را در اول، يك، ۱۷۴ بخاطر می-

آورد: «شیرها بیرهارا رام میکنند» (ك).

۴. جانودان: ریچارد رعایای خود را که شورش کرده اند «جانور» می نامد، م.

هنوز هم شاه شادکام انسانها می‌بودم!
و تو که زمانی شهبانوی عزیز ما بودی، خود را برای
عزیمت به فرانسه آماده کن.

چنین بیانگار که من مرده‌ام، و تو در همین جا،
گویی که در بستر مرگم، آخرین وداع را با من می‌گویی!
در شبهای ملال آور زمستان، با آدمهای مهربان قدیمی،
در کنار آتش بنشین، و بگذار قصه‌های اعصار محنت.
باری را،

که دیرست سپری شده، برایت باز گو کنند؛
و پیش از آنکه شب‌بخیر بگویی، در پاسخ حکایت‌های
اندوه‌بارشان

سرگذشت سوزناک مرا باز گو کن.

و شنوندگان را گریان به بسترهایشان بفرست؛

زیرا، نیمسوزهای بی‌جان هم

با لحن غمناک و تکان‌دهنده‌ات هم‌وا خواهند شد،

و از سرت رحم آتش خود را با گریه‌خاموش خواهند کرد،

و برخی باخاکستر، و بعضی با ذغال سیاه

خلع شهر یاری بر حق را ماتم خواهند گرفت.^۲

نود تا می‌رند داد می‌شود

۱. ملال آرد: هو گو و نگریو له آنرا «طلولانی» ترجمه کرده‌اند، م.

۲. مصرعهای ۱۰-۳۵: دکتر جانسون گفته است که بهتر بود شاعر بیت‌های احساسانی و کودگانه خود را در باره نیمسوزها حذف میکرد (س).

نورثامبرلند: سرورم، رأی بالینبروک تغییر کرد؛
باید به پمفرت^۱ بروید، نه به برج.
و برای شمانیز، خاتون، دستورهایی داده شده است:
باید، باشتاب هر چه بیشتر، به فرانسه بروید.
نورثامبرلند، تو نردبانی هستی که با آن
بالینبروک بلند پرواز به تخت من عروج می کند،
اما پیش از آنکه زمان، از گذشت ساعات بسیار، پیر شود
این جنایت موحش، این دملهای چرکین سرباز خواهند
کرد
فساد خود را بیرون خواهند ریخت: و تو خواهی
اندیشید
که حتی اگر او کشور را تقسیم کند، و نیمی را به تو بخشد،
در ازم کسک به او برای دست یافتن بر تمامی آن، چقدر
ناچیز است:
و او خواهد اندیشید که تو،
که راه روی کار آوردن شاهان غیر قانونی را می دانی،
به کمترین بهانه، راهی دیگر برای سرنگون کردنش
از تخت غصب شده خواهی یافت.
دوستی دوتن بدسگال بدل به ترس می شود،

۱. پمفرت Pomfret بوتفراکت، واقع در یوزکنسایر (پ).

۲. مصرعهای ۹-۵۵: این مصرعها در نمایشنامه «هنری چهارم، بخش دوم»،
نوسط شاه هنری بخاطر آورده می شود (ب).

و این ترس به نفرت، و نفرت این یا آن یا هر دو را
به کام فاجعه یا مرگ سزاوار می کشاند.

نورثامبرلند: گناهم به گردن خودم، و به همین جا ختمش کنیم.
خدا حافظی کنیم و جدا شویم، زیرا باید هم اینک رهسپار
شوید.

ریچارد: طلاق دو گانه! ای تبهکاران، شما برهم می زنید
پیوندی دو گانه را - میان من و دیهیمم،
و بدنبال آن میان من و همسرم.
(به ملکه) بگذار با بوسه‌ای بشکنم سوگندی را که
پیوندمان می داد،

اما نه، که خود بوسه‌ای مهر آن بوده است.^۱
جدا شویم، نورثامبرلند: من به سوی شمال،
که سرمای سوزان و بیماری گریبانگیر آنست،
همسرم به سوی فرانسه، که از آنجا با کوبه و تشریفات،
همچون بهار دلنشین، بدینجا آمد؛

و اینک چون روز قدیسان، کوتاه‌ترین روز^۲، بازمی گردد.
ملکه: آیا باید همدیگر را ترک گوئیم؟ باید جدا شویم؟

ریچارد: آری، دست می باید از دست جدا شود، دلدار من، و
قلب از قلب.

۱. بگذار ... بوده است: یعنی، بگذار وداع گویم با بوسه‌ای که سوگند
از دواجمان را باطل خواهد کرد، با اینهمه چنین نتواند بود که خود با بوسه‌ای
مهر زده شده است (ه).

۲. دوز قدیسان: اول نوامبر، کوتاهترین روز سال (س).

ملکه: (به نورتامیرلند) هر دوی مارا تبعید کنید، و شاه را با من

بفرستید.

نورتامیرلند: این کاری نیکوکارانه خواهد بود، اما سیاستمدارانه

نخواهد بود.

ملکه: پس مرانیز بگذارید بدانجا روم که او می رود.

ریچارد: بدینسان دونگونبخت، گریان هر دو یک لابه دارند.

تو برای من در فرانسه اشک بیفشان، من برای تو در اینجا؛

بس دور بودن به که نزدیک هم لیک همواره محروم از

عیش دیدار.

برو، و گامهایت را با آه بشمار، من نیز گامهایم را با ناله

خواهم شمرد.

ملکه: بدینسان طولانی ترین راه طولانی ترین ناله هارا به همراه

دارد.

ریچارد: من در هر گام دوبار خواهم نالید، چرا که راهم کوتاه تر

است.

و راه را بادلی گرانبار درازتر خواهم کرد.

بیا، بیا، تا از اظهار عشق به اندوه کوتاه آیم،

زیرا، آنگاه که با او ازدواج کنی، بس دیرپا است:

بوسه ای دهانمان را می بندد و ما بی هیچ سخنی وداع

می گوئیم.

بدینسان قلبم را می‌دهم، و قلبت را می‌ستانم.
 نه قلبم را به من باز ده،^۱ زیرا سزاوار نیست
 که نگهدار قلبت شوم تا به قتلش رسانم.^۲

[همدیگر را مجدداً می‌بوسند]

بدینسان، اینک قلب خویش را باز یافتم، اکنون برو
 تا آنرا باناله‌ای بتوانم کشت.
 محنت را با این درنگ ابلهانه خیره‌سر می‌کنیم.
 باردیگر، بدرود... باز گفتن ناگفته‌ها را به اندوه بسیاریم.

[خارج می‌شوند]

۱. بایوسه‌ای قلب خودم را بمن بازده (پ).
 ۲. زیرا با اندوهم قلبت را خواهم کشت (ه و پ).

* این صحنه همچنان جلب همدردی تماشاچی نسبت به ریچارد و ملکه‌اش را مدنظر دارد. دل‌سختی نورثامبرلند مورد تأکید قرار می‌گیرد و خیانت بعدیش پیش‌بینی می‌شود. این امر، فضیلت ریچارد را بازهم برجسته‌تر می‌کند. ملکه از استعدادشاعرانه ریچارد بخوبی برخوردار است، و تماشای ایندو، که همچون پروانه‌هایی در میان عواطف و احساسات لطیف پرواز می‌کنند جالب. روح ریچارد، در برخی جاها «عمیق» تر از هر جای دیگری در نمایش، «لمس شده است»، (ك و ه).

صحنه دو

[در قصر دوک یورک]

دوک د دوشس یودک داد می‌شوند.

دوشس:

سرورم، آنکه که اشک روایتان را
درباره آمدن دو برادرزاده‌مان^۱ به لندن گسیخت،
گفتید که مابقی را تعریف خواهید کرد.

دوک:

به کجا رسیده بودم؟

دوشس:

سرورم، به آن لحظه غمناکی که دستهای بدکنش وحشی،
از فراز پنجره‌ها، خاک و زباله بر سر شاه ریچارد می‌ریختند.
آنگاه، همانسان که گفتمت، دوک، بالینبروک بزرگ،

یورک:

براسبی آتشین خوی^۲ و پر جنب و جوش سوار بود،
که گویی سوار بلند پرواز خود را می‌شناخت،
با گامهایی آهسته اما پرقار ره می‌پیمود،

۱. یعنی، ریچارد و بالینبروک (ک).

۲. اسبی آتشین خوی: اسب شخصی شاه ریچارد، باربری، بوده است. رفتار
سرکشانه اسب و آگاهی از جاه‌طلبی‌های بالینبروک، رابطه‌ای پرمعنا را
میرساند. آتش، بالطبع، سرکش است و میل به صعود دارد، (ه).

و درهما حال از تمامی دهانها این فریاد برمی آید: «خدا
بشت و بناهت، بالینبروك!»

گویی تمام پنجره‌ها سخن می گفتند،
انبوهی از جوانان و پیران از فراز پنجره‌ها
نگاه حریصانه‌شان را بر چهره‌اش دوخته بودند،
و تمامی دیوارها، مزین به پرده‌های منقشی بود که بر آنها
نوشته شده بود:

«مسیح نگهدارت، خوش آمدی، بالینبروك!»
و در همان حال او، از این سو به آن سو می چرخید،
و سرعریانش را پائین تر از سراسب مغرورش خم می کرد،
و به آنان چنین می گفت: «سپاسگزارم، هم‌میهنان!»
و، در تمامی طول راه، پیوسته چنین می کرد.

دوش: آو! ریچار دینوا! و در این اثنا او چگونه اسب می راند؟
یورک: آنسان که در تماشاخانه، آنگاه که بازیگری محبوب
صحنه را ترك می گوید،

۱. «پنجره‌ها چنان پراز آدم‌نپا بود که گویی زنده بودند، و دیوارها چنان پراز
دیوار کوبهای شعار نویسی شده بودند که گویی فریاد می زدند «خوش
آمدی» (ك).

در دوره الیزابت در خانه‌ها پارچه‌های منقشی آویزان میکردند، و روی آن
مانند نقاشی‌های متحرک کنونی، سلسله تصاویری بود که در کنار هر يك
جمله‌ای که از دهان تصویر خارج می‌شد، نوشته شده بود، (پ).

۲. با اول، چهار، ۳۶-۲۴ مقابسه کنید (ك).

تماشاچیان، بی هیچ رعبتی،
 بازیگری را که پس از او وازد می‌شود می‌نگرند،
 و دراز گوئیش را ملال آورمی‌یابند
 جشنان مردمان، با تحقیری دوچندان، به ریچارد دوخته
 شده بود؛

هیچ کس فریاد «خدا پشت و پناهِش باد!» سر نداد.
 هیچ زبانی شادمانه ورودش به وطن را خوش آمدنگفت.
 بل خاک بر سر مقدسش^۱ ریختند؛
 و او، درحالی که چهره‌اش همچنان میان اشک و لبخند
 در نوسان بود

که خود نشانه اندوه و صبر او بودند،
 خاکه‌ها را با اندوهی آنچنان نجیبانه می‌زدود،
 که اگر خداوند، از برای هدفی بزرگ، قلبهای مردمان را
 پولادین نکرده بود؛ این قلبها ناگزیر می‌گداختند،
 و توحش را خود بر او دل می‌سوخت.
 اما آسمان را در این رویدادها دستی است،
 و ما، اراده متعالش را با آرامشی رضایتمندانه گردن می-
 گزاریم.^۲

ما اینک رعایای سوگندخوردهٔ بالینبرو کیم،

۱. مقدس: با سطرهای ۴۰-۳۷ مقایسه کنید. درک مبنای منطقی وفاداری یا

بی‌وفایی برای یورک ضروری به نظر نمیرسد (ك).

۲. الهام گرفته شده از دانته‌الگیری (ك).

و من همواره شوکت و فرمانروائیش را می‌پذیرم.

آومرل دارد می‌شود:

دوشس:

پسرم، آومرل، می‌آید.

یورک:

زمانی آومرل بود؛ اما این عنوان را

به‌خاطر هواداریش از ریچارد از دست داد.

بانو، اینک او را باید راتلند^۱ بنامید.

من نزد پارلمان برای وفاداری و اخلاص بی‌خداش

نسبت به‌شاه جدید، ضمانت سپرده‌ام.

دوشس:

خوش‌آمدی پسرم. بنفشه‌هایی که اینک

دامن سبز این نوبهار را آذین بسته‌اند کیانند؟^۲

آومرل:

بانو، من نمی‌دانم، و زردای‌هم بدان اهمیت نمی‌دهم،

خدا داناست که سخت خرسندم که در زمره آنان

نیستم.

یورک:

بسیار خوب، در این نوبهار به‌قاعده سلوک کن،

ورنه پیش از آنکه به‌گل بنشیننی خواهنت درود.

از آکسفورد چه‌خبر؟ آن آتش‌بازیها و نمایشها برگزار

خواهند شد؟

۱. راتلند: حذف‌عنوان دوکی آومرل بدعات این بوده‌است که او دوک‌لنکستر

را در آخرین پارلمان متهم کرده‌است (چهارم، یک، ۷ به‌بعد را ببینید)، (آ).

۲. بنفشه‌هایی که ... کیانند: «مقربان و افراد محبوب شاه جدید چدکسانی

هستند؟» (ک).

- آومرل: سرورم، تا آنجا که من می دانم، آری.
 یورك: گمان می کنم که توهم بدانجا خواهی رفت.
 آومرل: اگر خدا بخواهد، آری.
 یورك: آن چه مهربست^۱ که از پهلویت آویزانست؟
 آری، رنگت پریده می نمایی؟ بگذار آن نوشته را ببینم.
 سرورم، چیزی نیست.
 یورك: پس مهم نیست که کسی آنرا ببیند.
 خوشنود خواهم شد اگر بگذاری به بینمش.
 آومرل: از عالیجناب استدعا دارم معذورم دارند؛
 چیزی کم اهمیت است،
 که به دلائلی مایلم دیده نشود.
 یورك: و من به دلائلی، قربان، میل دارم آنرا ببینم.
 می ترسم، می ترسم -
 از چه باید بترسید،
 دوش: جز سفته ای که امضا کرده است تا جامه ای فاخر
 برای روز جشن فراهم آورد، چیزی نیست.
 یورك: سفته ای برعهده خودش؟^۲ به سفته ای که برعهده خودش
 باشد

چه نیازی دارد؟ زن، تو نادانی.

۱. مهر یرنواری چرمی که از زیرسند آویزان بود، زده می شد، (س).
 ۲. سفته ای برعهده خودش؛ یورك اعتراض میکند که سفته باید نزد وام دهنده
 باشد، نه نزد آومرل، (ب).

پسر، بگذار نوشته‌را ببینم!

آومرل: تمنا دارم، معذورم فرمائید؛ نمی‌توانم آنرا نشان دهم.

یورک: به‌دیدن آن اکتفا خواهم کرد؛ می‌گویم، بگذار آنرا ببینم.

[نوشته‌را از جیب آدم‌ل بیرون می‌کشد و آنرا می‌خواند]

خیانت، خیانتی تبه‌کارانه! ای رذل! ای خائن! ای بدبخت!

دوشس: سرورم، موضوع چیست؟

یورک: آهای! کسی در خانه نیست؟

[خدمتگزاری دارد می‌شود]

اسبم را زین کنید!

خداوندا! چه خیانتی!

دوشس: چرا، مگر چه افتاده است، سرورم؟

یورک: می‌گویم، چکمه‌هایم را بیاورید! اسبم را زین کنید!

[خدمتگزار خارج می‌شود]

اکنون قسم به شرافتم، سوگند به جانم،

این فرومایه را گزارش می‌دهم.

دوشس: موضوع چیست؟

یورک: خاموش، زن نادان!

دوشس: سکوت نخواهم کرد، موضوع چیست، آومرل؟

آومرل: آرام باشید، مادر نازنین... چیزی بیش از این نیست

که بازندگیم باید پاسخگو شوم.

- دوشس: بازندگیت!
- یورک: چکمه‌هایم را بیاورید: باید نزد شاه بروم.
- خدمتگزاری با چکمه‌هایش داد می‌شود
- دوشس: اورا بزنی، آومرل. پسرک بیچاره، بهت زده شده‌ای!
- (به خدمتگزار) دورشو، پست فطرت! دیگر هیچگاه برابر چشم من میا.
- یورک: می گویم چکمه‌هایم را به من بده.
- دوشس: آه! چه می‌خواهی بکنی، یورک؟
- نمی‌خواهی خطای فرزندت را پنهان داری؟
- آیا ما پسر دیگری هم داریم؟ و یا احتمال می‌رود که داشته باشیم؟
- آیا باروریم را زمان یکسره نخشکانده است؟
- آیا بر آنی که فرزند زیبایم را در پیروی از من بر بایی،
- و مرا از نام فرخنده «مادر» محروم کنی؟
- آیا او همانند تو نیست؟ از آن تو نیست؟
- ای زن دیوانه،
- یورک: آیا بر آنی که توطئه‌ای اینسان سیاهکارانه را پنهان کنی؟
- ده، دوازده تن از آنان به کتاب مقدس سوگند خورده‌اند،
- و متقابلاً به یکدیگر امضا داده‌اند،^۱
-
۱. دوشس فکر میکند که آومرل میبوت تر از آنست که نوکر را بزنی تا مانع اجرای فرمان یورک شود، (آ).
۲. متقابلاً به همدیگر امضا داده‌اند (تا هر کدام سندی از سوگند همدیگر داشته باشند)، (ب).

تا شاه‌را در آکسفورد به قتل رسانند.

دوش:

او بدانجا نخواهد رفت؛

ما او را در اینجا نگه خواهیم داشت: آنوقت چه ربطی

به او خواهد داشت؟

یورک:

دورشو، زن ابله! اگر صدبار هم پسرم بود،

بازهم او را افشا می‌کردم.

دوش:

اگر آنسان که من نالیده‌ام

تو هم برایش نالیده بودی، دل‌رحم‌تر بودی.

اما اینک کنه‌ضمیرت را می‌دانم: تو سوءظن داری

که من به بسترت بی‌وفا بوده‌ام،

و او زنازاده است، نه فرزندت.

یورک:

از سرراهم دورشو، زن سرکش!

[خارج می‌شود]

دوش:

در پی‌اش برو، آومرل: یکی از اسپهائیش را برنشین،

مهمیز بزن، بشتاب، و پیش از او خود را به نزد شاه برسان،

و پیش از آنکه بر تو اتهام زند، عفو خویش را تمنا کن.

من نیز بیدرنگت خواهم آمد - و با وجود پیر بودنم،

یقین دارم که با همان شتاب یورک خواهم تاخت؛

و تا بالینبروک عفو نکند،

از خاک برنخواهم خاست. بشتاب! برو!

[خارج می‌شوند]

* این صحنه هم جبروت و هم محبوبیت
بالینبروک را به نمایش می‌گذارد، و در عین حال تفاوت
میان ریچارد و بالینبروک غاصب را حتی در جزئیات برخورد
مردم با آنان شرح می‌دهد. یورک این وضعیت را خواست
خداوند می‌داند، اما وفاداریش در اثر کشف شدن توطئه
آومرل در بوته امتحان قرار می‌گیرد و او هم مصممانه
عمل می‌کند. توطئه مزبور به سرنوشت ریچارد قطعیت
باز هم بیشتری می‌بخشد (ک و ه).

صحنه سه

[قلعه ویندسور]

بالینبروک، پرسی، و سایر لردها وارد می‌شوند

بالینبروک: آیا کسی می‌تواند از پسری بند و بارم خبری به من بازدهد؟

سه‌ماه تمام از آخرین باری که او را دیدم گذشته است.

اگر در معرض بلایی^۲ باشم، این بلا هم اوست.

سروران، از خدا تمنا دارم که کسی بتواند او را بیابد!

در لندن، در میخانه‌ها جست‌وجو کنید،

زیرا می‌گویند، همراه دوستان ناباب و هرزه‌اش

هر روز به آن میخانه‌ها سر می‌زند؛

و آنچنان، که می‌گویند، آن‌ها حتی در کوچه‌های باریک‌ره

می‌بندند،

نگهبانان ما را می‌زنند، و رهگذران را لخت می‌کنند،

و او، که پسری بی‌بندوبار و زنباره است،

به قید شرف خود را موظف می‌داند

۱. پسر: پرنس‌ها، که بعدها هنری پنجم شد، (پ). بی‌بند و بارم. در اصل به معنی: (۱) ولخرج، (۲) هرزه (ه).

۲. ملا: بالینبروک در اندیشه بیش‌گوئیهای کارلایل و ریچارد است، (س).

که از دارودسته‌ای اینسان هرزه پشتیبانی کند.

پرسی: سرورم، شاهزاده را دوزخ قبل دیدم،
و از جشنهایی که قرار است در آکسفورد برپا شود، با او
سخن گفتم.

بالینبروک: و آن پهلوان^۱ چه گفت؟

پرسی: پاسخش این بود، که به روسپی‌خانه‌ها خواهد رفت،
و از معمولی‌ترین موجودات دستکشی خواهد ربود،
و آنرا، همچون نشانه لطفی، به دست خواهد کرد؛^۲
و با آن، قوی‌ترین حریفان را از زین بزیر خواهد کشید.
بالینبروک: همان اندازه که هرزه است بی‌پرواست! با اینهمه،

من از خلال این هردو نقص بارقه‌ امیدهای بهتر ارمی بینم،
که سنین بالاتر آنرا بیار خواهد نشاند.
اما کیست که بدینجا می‌آید؟

آومرل، مبهوت، داد می‌شود.

آومرل: شاه کجاست؟

بالینبروک: عموزاده‌مان، با آن حالت مبهوتش، چه می‌خواهد؟

۱. مصرعهای ۱۲-۵: این اشارات، در نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول»

به تفصیل آمده است، م.

۲. پهلوان: طنز آمیز.

۳. در مسابقه‌ها، شهبازان گاهی یادگاری یک بانورا با خود به همراه داشتند.

باشکست دادن تمامی حریفان مدعی می‌شدند که این بانو زیباترین و پاکدامن-

ترین زن در میان حاضران است (۵).

آومرل: خداوند نگهدار شهریار باشد؛ از اعلیحضرت استدعا

دارم

که دمی با آنجناب به تنهایی مذاکره کنم.
بالینبروک: خارج شوید و مارا در اینجا تنها بگذارید.

[پرسی دلردها خارج می شوند]

اینک، پسرعمویمان از چه چیز برآشفته است؟
آومرل: (در برابر بالینبروک زانو می زند) زانوانم تا ابد به زمین
چسبیده باد

و زبانم به سقف دهانم،

اگر پیش از عفو شدن بر خیزم یا سخن بگویم.
بالینبروک: قصدار تکاب خطایی را داشته‌اید، یا آنرا مرتکب شده‌اید؟
اگر از گونه نخست باشد، هر اندازه هم که شرورانه،
برای بدست آوردن مهر بعدیت ترا می بخشم.

آومرل: پس اجازه فرمایید که در را قفل کنم،
که تا آنگاه که حکایتیم به پایان نرسیده است کسی وارد
نشود.

بالینبروک: آنگونه که مایلی عمل کن.

یورک: (از پشت در) سرورم هشدار، مراقب خود باش:

در آنجا خائنی را در حضور داری.

بالینبروک: ای فرومایه، ترا بی‌گزند^۱ خواهم کرد.

۱. بی‌گزند: با کشتنت ترا بی‌خطر خواهم کرد (س).

[شمشیرش را می‌کشد]

آمرل: دست انتقام‌جویی‌ت را باز پس کش.

ترست یکسره بی‌جا است.

یورک: در بگشای، شاه زودباور، نادان!

باید از سر عشق در رویت خائنانه سخن گویم؟

در بگشای، ورنه آنرا می‌شکنم و باز می‌کنم.

[بالینبروک در را باز می‌کند و یورک وارد می‌شود]

بالینبروک: موضوع چیست، عمو؟ سخن بگویی.

[در را مجدداً قفل می‌کند]

نفس تازه کن، بگو خطر تاجه‌اندازه نزدیک است،

تا خود را برای مقابله با آن مسلح کنیم.

یورک: این نوشته را مرور کن، و آنوقت خیانتی را

که از نفس افتادگیم مانع از بساز نمودش می‌شود،

درخواهی یافت.

آمرل: همچنانکه می‌خوانی، قولی را که به من داده‌ای به خاطر

داشته باش:

من توبه می‌کنم، نام مرا در آنجا مخوان؛

قلبم با دستم هم‌پیمان نیست.

۱. آیا باید بخاطر علاقه و وفاداریم خائنانه سخن بگویم؟ یعنی «آبله» بنامت

یورک: ای فرومایه، پیش از آنکه دست امضا کند چنین بود.

شاهها، این را از آغوش این خائن بیرون کشیدم؛

ترس، و نه عشق، سرچشمه توبه اوست.

ترحم بر او را از یادبیر، مبدا ترحمت

ماری در آید که قلبت را نیش زند.

با اینبروک: آه، توطئه ای شرورانه، خطرناک، و جسورانه!

آه، ای پدر وفادار پسری خائن!

ای چشمه زلال، بی آرایش، و سیمگون

که این جویبار از درونش سرچشمه گرفته است،

و باگذشتن از گذرگاههای گل آلود، خود را آلوده کرده

است،

خوبی مفرط به بدی بدل گشته است:

همین خوبی وافر توست که این لکه مرگبار را

در پسر خطاکارت بخشوده خواهد داشت.

یورک: پس فضیلت من مایه رذیلت او خواهد بود؛

و او حیثیت مرا بابتی آبرویی خویش برباد خواهد داد،

همچنانکه فرزندان اسرافکار طلاهای پدران صرفه جوی

خود را.

شرف من آنگاه زندگی خواهد یافت که بی شرفی او

بمیرد،

ورنه بی شرفی او زندگی مرا ننگین خواهد کرد.

۱. بی شرفی او بمیرد: یعنی، آومرل اعدام شود (ه).

تو، با معاف کردن او از مرگ، مرا می‌کشی - با امان
دادن به او
تو خائن را زندگی می‌بخشی، و انسان درستکار را به مرگ
محکوم می‌کنی.

دوش: (اذیبردن) آهای سرورم، از برای خدا، بگذار داخل شوم!

بالینبروک: این آوای دلخراش چه تقاضایی را لابه می‌کند؟

دوش: منم، یلکزن، و عمه‌ات، شاه‌بزرگ!

بامن سخن بگویی، بهمن رحم کن، در بگشای،
گدایی که هرگز گدایی نکرده است به گدایی آمده است.

بالینبروک: صحنه‌مان اینک از حالت جدی بدر آمده است،

و به «گدا و شاه» بدل گشته است.

پسر عموی خطرناکم، در بگشای تا مادرت بدرون آید،
می‌دانم که به استدعای عفو گناه تبه‌کارانه‌ات آمده است.

یورک: هر کس که خواهش کند، اگر ببخشایی،

بخششت گناهانی بازهم بیشتر را تواند ببار آورد.

اگر این عضو چرکین بریده شود سایر اعضاء سالم می-
مانند،

و اگر آنرا دست نخورده بگذاری، سایر اعضاء یکسره

خواهند مرد.

۱. گدا و شاه: اشاره بدعنوان، اما نه به محتوای، تصنیفی درباره شاه کوپه‌توا

و دخترک گدا، (س).

بالینبروک در اینجا همچون سطر ۸۰ لحنی شوخی آمیز دارد (ك).

دوشی دارد می‌شود

دوشی: شاها، گفته‌های این مرد سنگدل را باور مکن!
آنکس که خریشتن را دوست نمی‌دارد، دیگران را
دوست نتواند داشت.

یورک: ای زن دیوانه، اینجا چه می‌کنی؟
آیا پستانهای پیرت هنوز هم می‌خواهد این خائن را
پرورش دهد؟

دوشی: یورک عزیز، صبور باش. سرورمهربانم، به حرفهایم گوش
فرا دار!
[ذانو می‌زند]

بالینبروک: عمه نازنینم، بر خیزید.

دوشی: نه هنوز، از تو استدعایی دارم:

تا ابد برز انوانم راه خواهم رفت،
و روزی که خوشبختان می‌بینند هرگز نخواهم دید.
تا آنگاه که تو با عفو فرزند خطاکارم، راتلند،
به من شادمانی ببخشی، به من فرمان شاد بودن دهی.

آومرل: در برابر خواهشهای مادرم زانو می‌زنم

[ذانو می‌زند]

یورک: هر دو زانوی وفادار من بر علیه آنها خم باد.

[ذانو می‌زند]

ناکام شوی اگر به آنها مرحمتی کنی!
 آیا به جد التماس می کند؟ چهره اش را بنگر.
 چشمانش اشکی نمی افشانند، التماسهایش تمسخر آمیز
 است،

کلمات او ازدهانش برمی خیزند، کلمات ما از قلبمان؛
 التماسش سرسری است، و مایلمست که پذیرفته نشود،
 ما با جان و دل، و با تمام وجود التماس می کنیم؛
 زانوان خسته اش شادمانه برخوانند خاست، می دانم،
 زانوان ما همچنان بر زمین چسبیده خواهند ماند تا ریشه
 بدوانند و سبز شوند،

التماسهای او آکنده از ریاکاری است،
 خواهشهای ما سرشار از شور و شوق راستین و صداقتی
 ژرف،

التماسهای ما از التماسهای او پس فراترند -
 پس بگذار از بخششی که در خور التماسهای راستینند،
 برخوردار شوند.

بالینبروک:

برخیز، عمه نازنین.

دوش:

خیر، مگو «برخیز»

نخست بگو «بخشش»، و سپس بگو «برخیز».

اگر من دایه ات بودم، در آموزش زبان،

«بخشش» نخستین واژه گفتارت بود.

تاکنون هرگز اینچنین آرزومند شنیدن کلمه ای نبودم؛

شاهها، بگو «بخشش»، بگذار ترحم بیاموزد که چگونه

بگوئی؛

این واژه ایست کوتاه، اما باهمه کوتاهی سخت شیرین

است؛

هیچ حرفی اینسان زینده دهان شهریاران نیست.

یورک: به فرانسه سخن گوی، شاهها! بگو: «Pardonnez - moi»^۱

دوش: به بخشش می آموزی که بخشش را نابود کند؟

آوخ! شوی سنگدل، سرور قسی القلب،

که کلام را در برابر کلام می گذاری!

«بخشش» را همانگونه که در سرزمین ما رایج است بر-

زبان آور،

این فرانسه کشدار را^۲ ما ره نمی بریم.

چشمانت آغاز به سخن گفتن کرده است، زبانت را نیز

آنجا بگذار،

یا به قلب پرترحمت گوشی شنوا وام ده،

تا شکوه ها و لابه های نافذ ما را بشنود،

تا شاید ترحم ترا بر آن دارد که «بخشش» را بر زبان آری!

۱. فرانسه، به معنی «مرا ببخشید»-شکلی مؤدبانه برای رد کردن يك درخواست، در اصل «Pardonne moy» آمده است، از moy بجای moi برای قافیه شدن با destroy مصرع قلبی، استفاده شده است، (آ).

۲. کش داد: در اصل chopping آمده است، به معنی: تغییر دادن معانی کلمات، (آ). هوگو آنرا «طنز آمیز» و گریو نه «مبهم» معنی کرده است، م.

بالینبروک: عمه نازنین، برخیزید.

دوشس: برخاستن نمی‌طلبم.

بخشش تنها عریضه‌ایست که در دست دارم.

بالینبروک: می‌بخشمش، تا پروردگار مرا ببخشد.

دوشس: آه، ای پیروزی سعادتبار زانوی خم‌شده!

با اینهمه از ترس می‌لرزم - آنرا مکرر کن!

دوباره گفتن «بخشش»، بخششی دوباره نیست،

بل تنها مؤکد داشتن يك بخشش است.

بالینبروک: از ته دل، می‌بخشمش.

دوشس: (برمیخیزد) تو خدایی در روی زمین هستی.^۱

[دوک و آدم‌ل برمیخیزند]

بالینبروک: و اما در مورد شوهر خواهر^۲ وفاداران، رئیس دیر^۳

و بقیه آن دار و دسته توطئه‌گر:

نابودی بیدرنگ در پی‌شان خواهد شتافت.

عموی مهربان، نیروهایی را به آکسفور، یا به هر جای

دیگری

۱. خدایی ... زمین: فرانسیس بیکن گفته‌است «شاه خدایی میرا بر زمین

است»، بنابراین نظریه، که در دوران تودورها متداول بود، قیام بر علیه‌شاهی

قانونی قیام بر علیه خداوند است، این نظریه در آثار کالون نیز منعکس است.

بالینبروک با بخشیدن آدم‌ل به شاهانه‌ترین طرز رفتار می‌کند، (آ).

۲. شوهر خواهر: دوک‌اگزتر، برادر ناتنی ریچارد، که با خواهر بالینبروک ازدواج

کرده بود (س).

۳. وفاداران: طنز آمیز، (س).

که این خائنان در آنجا هستند گسیل دارید؛
سوگند می‌خورم، که یا در این جهان زنده نخواهند بود،
و یا به محض دانستن جایشان دستگیرشان خواهم کرد.
خدا حافظ، عمو ... و خدا حافظ پسر عمو:
مادران از ته دل خواهش کرد؛ وفاداریتان را به اثبات
برسانید.

بیا فرزند پیرم، دعا می‌کنم پروردگار ترا نو کند.^۱

دوش:

[خارج میشوند]

۱. پیر ... نو: اشاره‌ای به دعای تعمید که از خدا می‌خواهد «آدم پیر» رادر
طفل چنان مدفون کند که «انسان نو» بتواند برپا خیزد، (آ).

* این صحنه در حقیقت ادامه صحنه دو است،
جز اینکه صحبت بالینبروک درباره پسرش برای مشخص
کردن فاصله و گذار به ویندسور در میان آمده است.
به علاوه، این صحبت دپچارد دوم را با نمایشنامه «هنری
چهارم - بخش اول» مرتبط می‌کند، و اعتقاد بالینبروک
به پسرش را، برخلاف ظواهر امر، نشان می‌دهد؛ نه در نقطه
مقابل رفتار یورک به منزله یک پدر قرار می‌گیرد. صحنه،
مانند صحنه قبلی، با ترکیبی از ملودرام و کمدی همراه
است. بالینبروک قدرت خویش را هم در برخوردش با
پسر خود و هم در رفتارش با یورک و آومرل به نمایش
می‌گذارد، (ک).

صحنه چهارم

[قلعه ویندسور]

اگزتون و خدمتگزاران داد میشوند

اگزتون: توجه نکردی که شاه چه کلماتی بر زبان راند؟
«آیا دوستی ندارم که مرا از این هراس زنده رهایی بخشد؟»
آیا چنین نگفت؟
خدمتگزار: این‌ها عین کلمات او بودند.

اگزتون: او گفت «آیا دوستی ندارم؟». دوبار آنرا تکرار کرد،
دوبار بر آن تأکید کرد؛ مگر چنین نبود؟
خدمتگزارش: آری، چنین کرد.

اگزتون: و به هنگام گفتن آن، با حالتی معنی‌دار به من نگریست،
گویی می‌خواست بگوید: «ایکاش، تو آنکس باشی،
که این وحشت را از دل من می‌رانند»

که منظورش شاهی بود که در پمفرت است. بی‌ایرویم
من دوست شامم، و او را از شر دشمنش رهایی خواهم
بخشید.

[خارج میشوند]

* نوطه آومرل می‌بایست به بالینبروک نشان
داده باشد که تا آنگاه که ریچارد زنده است، او ایمن
نخواهد بود. شکسپیر همین موضوع را در نمایشنامه
«شاه جون» King John سوم، سه، .۰۶ به بعد، با قدرت
دراماتیک بیشتری پرورش داده است (ک).

صحنه پنجم

[زندانی در قلعه پمفرت]

ریچارد به تنهایی وارد میشود

ریچارد:

در اندیشه بوده‌ام که چه‌سان این زندان را
که در آن می‌زیم با جهان قیاس کنم؛
اما، از آنجا که جهان پرجمعیت است
و در اینجا آفریده‌ای جز من نیست،
قیاس نتوانم کرد. با اینهمه، به سختی خواهم کوشید.
از عظم زنی برای روحم خواهم ساخت،
و روحم را همچون پدر: و این دو
نسلی از اندیشه‌های همواره زاینده^۱ را می‌زایند،
و همین اندیشه‌ها این جهان کوچک^۲ را مسکون خواهند
کرد،

۱. اندیشه‌های همواره زاینده: که به‌زاییدن ادامه می‌دهند. (ك) ، غزالی در «کیمیای سعادت» زاییدن مداوم علوم و اندیشه‌ها را از یکدیگر مطرح کرده است، م.

۲. جهان کوچک: احتمالاً زندان ریچارد، اما یحتمل ذهن او، بنا به اعتقادات کهن، انسان «جهان اصغر»، ومدلی کوچک از جهان بزرگ بود، بالتسبیح تصور می‌رفت که بخت‌اورا حرکت کواکب تعیین می‌کنند (ك).

اندیشه‌هایی^۱ که سرشتشان به مردمان این جهان مانده است:
 چرا که اندیشه، نیز، خرسند نیست. بهترین نوعش،
 همچون اندیشه‌های مربوط به امور الهی^۲،
 با تردید در آمیخته است، و خود کلام را
 نقیض کلام^۳ قرار می‌دهد؛
 چونان این گفتار: «بیائید، کوچولوها»،
 که با این گفتار تناقض دارد: «آمدن دشوار است،
 همچون برای شتری گذشتن از سوراخ سوزنی»^۴.
 اندیشه‌های جاه‌طلب، شگفتیهای نامحتمل را
 نقشه می‌ریزند: چه‌سان این ناخنهای ضعیف
 می‌توانند گذری از دیوارهای خارای این جهان نامطبوع،
 گذری از دیوارهای ناهموار زندانم، برکنند؛
 و، از آنجا که نمی‌توانند، در عنفوان جوانی^۵ خویش
 می‌میرند.
 اندیشه‌های متمایل به خرسندی، خود را بدین دلخوش
 می‌کنند

۱. ریچارد می‌گوید: اندیشه‌ها، مانند مردمان، همواره ناراضینند (ك).

۲. چون ... الهی: یعنی، اندیشه‌های مذهبی (ك).

۳. کلاماً ... قرار میدهد: یعنی، کتب آسمانی را نقیض کتاب آسمانی قرار می‌دهند (عبارت مزبور در برده پنجم، صحنه سوم، ۱۲۱ هم آمده است)، (پ).

۴. متون مورد اشاره عبارتند از انجیل متی نوزدهم، ۱۴، و نوزدهم ۲۴ (ك).

۵. عنفوان جوانی: در اصل Prime آمده است و هوگو و گریوله آنرا «غرور» ترجمه کرده‌اند، م.

که اولین بردگان تقدیر نیستند،
و آخرینشان هم نخواهند بود؛ همچون گدایانِ گول^۱
نشسته در بخو^۲

که از سرشکستگی به این اندیشه پناه می‌برند
که بسا کسا که در این جا نشسته‌اند، و بسا دیگر که باید
بنشینند:

و در این اندیشه، که بار سیه‌بختی خود را بردوش آنانی
بگذارند

که قبلاً وضعی مشابه داشته‌اند، نوعی آرامش می‌یابند.
بدینسان من به تنهایی نقش‌چندین کس را بازی می‌کنم،
که هیچ کدام خرسند نیستند: گاه شاهم،

آنگاه خیانتها^۲ ناگزیرم می‌کنند آرزوی گدا بودن کنم،
و از همین رو گدا می‌شوم: آنگاه تهیدستی خردکننده
قانعم می‌کند که آنگاه که شاه بودم وضعم بهتر بود؛

سپس دوباره شاه می‌شوم، و بیدرنگ می‌اندیشم
که بالینبروک خلعم کرده است،

و هم اینک هیچم: اما هر آنچه که باشم،
نه من، و نه هیچ انسانی از نوع انسان،

از هیچ چیز دلخوش نتواند بود، الا اینکه خود با هیچ

۱. بخو: نوعی آلت شکنجه، م. گول: نادان.

۲. خیانتها: یعنی اندیشه خیانتهایی که برضد من رخ داده‌است (ه).

بودن^۱ آسوده شود.

[آدای موسیقی به گوش میرسد]

این آوای موسیقی است که می شنوم؟
 آه، آه! ضرب^۲ را رعایت کن - چه تلخ است موسیقی
 شیرین
 آنگاه که از ضرب می افتد و هماهنگی ها رعایت نمی-
 شود!

در آهنگ زندگی انسانها، نیز، چنین است.
 اینک مرا گوش می نکتہ سنج است،
 تا از دست رفتن ضرب را در سازی ناهماهنگ برنتابم،
 لیکن در مورد/هم آهنگی سلطنتم وزمانه ام
 گوش می نداشتم تا از دست رفتن ضرب واقعی را دریابم.
 زمانرا بر باد دادم، وزمان، اینک، بر بادم می دهد؛
 زیرا اکنون زمان مرا ساعت عقربه شمار^۳ خویش کرده
 است،

۱. باهیچ بودن = بامرگ (آ). هیچ چیز نمی تواند انسان را دلخوش کند، مگر مرگ، م.

۲. ضرب: در اصل time آمده است که به دو معنی است: (۱) فواصل زمانی در موسیقی، (۲) زمان در ساعت (س).

۳. ساعت عقربه شمار: ساعتی که روی آن فواصل زمان شماره گذاری شده است، در مقابل ساعت شنی (ب).

افکارم دقایقند، و با آههایی که برمی انگیزند تیک تاک کنان
فواصل زمان را در چشمانم، که صفحه ساعت است،
نمایان می سازند،

و انگشتم، عقربه‌ای که،

با زدودن اشک، مدام بدانها اشاره می کند.

اکنون، قربان، صدایی که می گوید چه ساعتی است
نالهای پرغوغایی هستند که بر قلبم فرود می آیند،
که خود زنگ ساعت است - بدینسان آهها، اشکها،
و نالهها،

دقایق، ساعات، و اوقات^۱ را نشان می دهند؛ اما زمان من
شتابان در شادمانی غرور آمیز بالینبروک تحلیل می رود،
هم بدان هنگام که من در اینجا برده وار آدمک زنگ-
نواز^۲ او شده‌ام.

این آهنگ عقلم را زایل می کند؛ کاش دیگر ننوازد؛

زیرا گرچه بسا که دیوانگان را بر سر عقل آورد،

۱. اوقات: در اصل «زمانها» آمده است که به معنی ربعها و نیمساعتها میباشد (آ)،
نیز به معنی دوره‌های کامل، هوگو ترجمه کرده است: «ثانیه‌ها، دقایق و
ساعات»، م.

۲. اما ... زمان شده‌ام: یعنی، زمان اینک برای بالینبروک با سرعتی نشاط آور
می گذرد، در حالیکه ریچارد با تحلیل رفتن در زندان، گذشت ساعات را
می شمرد، (ک).

۳. آدمک زنگ نواز: Jack o 'the clock (مجسمه کوچک آدمی که سر
هر ربع یا ساعت زنگ ساعت را می زد)، (آ).

نزد من چنین می‌نماید که عاقلان را دیوانه خواهد کرد.
 با اینهمه روحش شاد که این آهنگ را برای من می‌نوازد!
 زیرا نشانه عشق است، و عشق نزد ریچارد
 زیوری غریب در این دنیای سراسر نفرت است.

مهتر اصطبل شاهی دارد میشود

مهتر: سلام، شاهزاده شاهوار!

ریچارد: سپاس، همقطار شریف!

در میان ما، مرا که از همه ارزانترم، ده پشیز گرانتر
 خواندی.^۱

تو کیستی؟ و چگونه بدینجا آمده‌ای -

بدینجا که هیچ کس نمی‌آید، جز آن‌سگ شومی

که برایم غذا می‌آورد تا سیه‌بختیم را زنده نگه دارد؟

مهتر: شاهها! آن‌زمان که تو شاه بودی،

۱. سطرهای ۷-۶۷: به نظر مترجم استحاله شخصیت ریچارد در اثر تحمل رنج او را به‌اندیشه‌های مساوات طلبانه و انساندوستانه سوق داده است، لیکن کلاروندن آنرا پاسخی‌تسخیرآمیز در جواب نحوه خطاب مهتر دانسته است، م.

۲. شاهوار ... شریف ... پشیز: در اصل groat, noble, royal که اسامی سکه‌هایی بوده‌اند. رویال معادل ۳۰ گروت و نوبل معادل ۲۰ گروت بوده است. تفاوت میان يك رویال و يك روبل دقیقاً ۱۰ گروت بوده است. ریچارد اظهار می‌دارد که اکنون که خلع شده است «روبال» (= شاهانه) نامیدن او بمعنی «قیمت‌گذاری» ۱۰ گروت گرانتر اوست، زیرا اینک او بامهتر که «نوبل» و همقطار ریچارد می‌باشد برابر است (ك و پ).

من مهتری فقیر در اصطبل تو بودم. به نزد یورك رفتم
و با کوشش بسیار توانستم سرانجام اجازه بگیرم
تا چهره شاهانه ارباب پیشینم را نظاره کنم.
آوخ! قلبم چگونه به درد آمد، آنگاه که در خیابانهای
لندن،

در آنروز تاجگذاری، بالینبروک را

سوار بر بربری^۱ شبگون دیدم،

همان اسبی که تو اغلب سوار می شدی،

و من با آن دقت تیمارش می کردم.

او سوار بربری بود! ای دوست مهربان، ریچارد:

بگو بینم رفتار بربری در زیر او چگونه بود؟

چنان مغرورانه که گویی بر زمین فخر می فرود شد. مهتر:

چنان مغرور که بالینبروک بر پشتش بود! ریچارد:

آن یابو از دست شاهانه من نان خورده است؛

این دست بانوازش کردنش به او غرور بخشیده است؛

آیا نباید سکندری می خورد؟ و از آنجا که غرور سقوط

به همراه می آورد؟

آیا نباید سقوط می کرد، و گردن آن مرد مغروری را

که پشت او را غصب کرده بود می شکست؟

۱. بربری: اسم نژادی خاص از اسب است؛ اما در اینجا، و در سطر ۸۸،

به صورت اسم خاص بکار رفته، (آ).

۲. غرور سقوط به همراه می آورد: ضرب المثل (آ).

به بخشای، ای اسب! چرا ملامت کنم ترا
 که آفریده شده‌ای تا انسان مالکت باشد،
 زاده شده‌ای تا حمل کنی؟

من اسب آفریده نشده‌ام، و با اینهمه چون خر بار می‌برم:
 مهمیز خورده، ناسور شده، و خسته از دست بالینبروک
 تا زنده‌ام.^۱

یکنفور، که برای ریچارد غذا آورده‌است، وارد میشود

زندانبان: رفیق، اینجارا ترك كن، بیش از این در اینجا ممان.

ریچارد: اگر مرا دوست داری، زمان رفتنت فرا رسیده‌است.

مہتر: آنچه زبانم جرأت نمی‌کند، قلبم باز خواهد گفت.

[مہتر خداج میشود]

زندانبان: سرورم، میل می‌فرمائید؟

ریچارد: نخست آنرا بچش:^۲ آنچنانکه عادت توست.

زندانبان: سرورم، جرأت نمی‌کنم، سرپیرس اگزتون

که تازه از سوی شاه آمده‌است، خلاف اینرا دستور

می‌دهد.

ریچارد: لعنت بر تو و لنکستر!

صبرم به سر آمده‌است، و خسته شده‌ام.^۳

۱. تازنده: دراصل jauncing (= بالا و پائین رفتن توسط حرکات اسب)
 آمده‌است، م.

۲. بچش: (بدخاطر وجود احتمالی سم)، (س).

۳. صبرم ... شده‌ام: دراصل «صبریبات است، و من از آن خسته‌ام»، م.

[زندانیان را میزند]

زندانیان: کمک، کمک، کمک!

(قاتلین-اگزتون و افرادش-بداخل هجوم می‌آوردند)

ریچارد: هان! مرگ را از این هجوم وحشیانه چه قصدیست؟^۱

ای فرومایه، ابزار مرگ خود را به دست گرفته‌ای.

(سلاحی از دست یکی از مهاجمان میگیرد و او را میکشد)^۲

تو هم برو و جایی دیگر را در دوزخ پر کن!

[در اینجا اگزتون با ضربه‌ای او را از پای در می‌آورد]

آن دست، که اینسان شخص مرا از پای در آورد

در آتش جاودانه شعله‌ور دوزخ خواهد سوخت.

اگزتون، دست درنده‌ات باخون شاه سرزمین خود شاه

را آلوده کرده است.^۳

عروج کن، عروج کن، روح من! جایگاه تو بر فراز

آسمان است!

همچنانکه جسم خاکیم فرو می‌غلطد، تا در اینجا بمیرد.

[همیبرد]

-
۱. این مصرع به شیوه‌های متفاوتی تفسیر شده است-معنایش مبهم است، م.
 ۲. ریچارد، بنا به نوشته هولینشدد: اسلحه یکی از هشت قاتل خود را از دست او گرفته و چهار نفر از آنان را کشته است، تاریخ‌نویسان جدید بر این عقیده‌اند که ریچارد از گرسنگی، در زندان، مرده است (آ).
 ۳. ریچارد شهرباری خود را مورد تأکید قرار می‌دهد و اگزتون نیز در سطرهای بعدی آنرا می‌پذیرد (ه).

۱گزتون:

همانسان از دلاوری سرشار که از خون شاهانه!
هر دو را بر زمین ریخته‌ام؛ آه، کاش کار خوبی باشد!
زیرا شیطانی که به من گفت خوب کرده‌ام
اینک می‌گوید که این کار در سیاهنامه دوزخ ثبت شده است.
این شاه مرده را نزد شاه زنده خواهم برد.
ما بقی را بر گیرید، و در همینجا به گور بسپارید.

[خارج میشوند]

* تك گفتار (که به نحو دل‌انگیزی با موسیقی درمی‌آمیزد) نشان می‌دهد که ریچارد هنوز شاعر است، و دل‌باخته خواب و خیال؛ و به همان سان که به هنگام شهریارش می‌کوشید تا رعایایش را بازیچه هوا و هوس خود کند، به‌عنوان شاعر هم می‌کوشد تا تخیل خویش را وادار به اختراع صور غیرطبیعی کند. مصاحبه‌اش با مهتر او را سرزنده و سرحال نشان می‌دهد؛ بوضوح می‌تواند جلب‌محبت کند. در پایان همچون هملت، از خواب و خیال خویش به‌عمل‌کشانده می‌شود، اما شجاعت او شجاعت انسانی مأیوس است و نه شجاعت فردی مصمم (ك).

صحنه ششم

[قلعه ویندسور]

صدای شیپور. بالینبروک، یورک و سایر اشراف و ملازمان
وارد میشوند.

بالینبروک: عمومی مهربانم یورک، آخرین اخباری که شنیده‌ایم،
اینست که شورشیان شهر سیستر^۱ ما در گلاستر شایر را
به آتش کشیده و نابود کرده‌اند؛
اما هنوز نشنیده‌ایم که دستگیر یا کشته شده باشند.

نورثامبرلند وارد میشود

خوش آمدید، ارد، چه خبر؟

نورثامبرلند: نخست، برای سلطنت مقدست^۲ سراسر کامروایی آرزو
می‌کنم،

و سپس به عرض می‌رسانم که سرهای سالیسبری،
اسپنسر، بلانت، و کنترا به لندن فرستاده‌ام:

۱. میستر (Cicester): شهر کنونی سیرینستر در گلاستر شایر، در برخی
از نسخه‌ها Zirenzester (تلفظ محلی) ضبط شده است (ک).
۲. مقدس: نورثامبرلند وقتی که مناسب می‌بیند، طرز برخورد یورک را در پیش
می‌گیرد (ک).

شود دستگیریشان را این نامه
به تفصیل باز گفته است.

بالینبروک: زحمات ترا سپاس می گوئیم، پرسی مهربان؛
و به شایستگی پادشاهی برستی شایسته افزوده خواهد
شد.

فیتزواتر دارد میشود

فیتزواتر: سرهای بروکاس ولرد بنت لی -
دوتن از خیانتکاران تو طئه گر خطرناکی
که در آکسفورد در پی واژگونی دهشتبار تو بودند -
را از آکسفورد به لندن فرستادم.

بالینبروک: فیتزواتر، زحمات تو از یاد نخواهد رفت؛
من برستی آگاهم که قدر | تو سخت بلند است.

پرسی واسقف کارلایل دارد میشوند

پرسی: تو طئه گر بزرگ، رئیس دیر و سمینستر،
از گرانباری وجدان و ماخولیای جانگزی^۱
جسم خویش را تسلیم گور کرد.
اما اینک کارلایل زنده است، تا بشنود
حکم شاهانه ترا و محکومیت غرور خویش ترا.

بالینبروک: کارلایل، حکم ما در مورد تو چنین است:

کنجی پنهان گزین کن، مأوایی مقدس را،

۱. ماخولیای جانگزی: در اصل «ماخولیای گزنده» آمده است، م.

بزرگتر از جایی که اکنون داری،^۱ و با آن از زندگی
کامروا شو؛
آنسانکه، به آرامش عمر بگذاری، و فارغ از کشمکش
بمیری:

زیرا گرچه مرا دشمن بوده‌ای،
اما من فروغ شرف را در تو دیده‌ام.
اگزتون با تابوت دادد میشود

اگزتون: شاه کبیر، در درون این تابوت ترس مدفون شده‌ات را
به تو پیشکش می‌کنم. نیرومندترین و بزرگترین دشمنانت،
ریچارد بوردوئی،^۲ را

که در درون این تابوت بی‌نفس آرمیده، بدینجا آورده‌ام.
اگزتون، ترا سپاس نمی‌گویم،
بالیبروک:

زیرا تو بادست مرگبارت عملی ننگ‌بار را
بر جبین من و تمامی این سرزمین بلند آوازه نوشته‌ای.

اگزتون: سخن خود شما، سرورم، مرا بدینکار واداشت.

بالیبروک: آنان که نیازمند زهرند، زهر را دوست نمی‌دارند،^۴

۱. مادایی مقدس ... دادی: مبهم، یا (۱) خانه‌ای مذهبی، آنسان که تو،

باسیاسی بودنت، زیاد به آنجا رفت و آمد نکرده باشی، (۲) محلی که در

آنجا از عزت و احترامی بیش از محل فعلیت، برخوردار باشی (ك).

۲. ترمی مدفون شده: با «ترس زنده» (پرده پنجم، صفحه چهار، ۲) مقایسه کنید (ك).

۳. بوردوئی: محل تولد ریچارد (س).

۴. آنان ... نمیدادند: ضرب المثل: «شاه دوستدار خیانت است اما از خائن

منتفر است» (پ).

ومن، نیز، ترا دوست نمی‌دارم. هر چند آرزو مند مرگش
بودم،
با اینهمه، از کشنده‌اش نفرت دارم، و دوستدار گشته -
شدنش هستم.

عذاب و جدان پاداش زحماتت باد،
نه تمجید من و نه مرحمتی شاهوار؛
همراه با قابیل در سایه‌های شب آواره باش،
و هرگز چهره خویش در روشنایی روز آشکار مکن.
سروران، بدانید که روحم سخت محزون است
از اینکه برای بالیدنم باید خون بر من افشانده شود.
بیائید بامن به سوگ آنچه که می‌مویم بنشینید،
و بیدرنگ رخت سیاه بپوشید.

برای شستن این خون از دستهای خطاکارم^۱
سفری به سرزمین قدس خواهم کرد.^۲
غمگنامه از پس من گام بردارید؛ و با گریستن بر این
تابوت نابهنگام
مویه‌هایم را تکریم نمائید.

[خارج میشوند]

پایان

۱. به انجیل مراجعه کنید، م.
۱. اشاره مجدد به تم «پیلات»، م.
۲. شکسپیر موضوع کفاره‌دادن از طریق برآه‌انداختن يك جنگ صلیبی را در نمایشنامه «هنری چهارم»، بخش اول و بخش دوم «مجدداً مطرح می‌کند (ه).

✦ شکسپیر نمایشنامه خود را با صحنه دیگری
که مجموعه‌ای از اعلام خبرهایی است که به يك اوج می‌رسد
پایان می‌دهد. تمامی دشمنان بالینبروك به کیفر رسیده‌اند؛
ورود جسد ریچارد که باید نشانگر اوج پیروزی او
باشد، تقریباً نمایشنامه را تبدیل به تراژدی می‌کند. پایان
نمایشنامه، پایان شو میست (ك).